اولین متون مسیحی



تفسیری از

رسالات پولس رسول به تسالونیکیان و به قرنتیان

سطح عالی

این کتاب ترجمه ای است از :

Les Premiers Textes Chretiens
Lettres aux Thessaloniciens et lettres aux Corinthiens
"La Bible et son message" numeros 91 à 99 & 51 (Paul et Corinthe)

مشخصات

نام کتاب : اولین متون مسیحی

سطح : عالی

روی جلد: شمایل پولس رسول

www.irancatholic.com

فهرست مندرجات

مقدمه: پولس و قرنتیان

پولس و قرنتیان ۷
پولس در قرنتس ۷
مردان و زنان در قرنتس ۱۰
دو نامه به قرنتیان ۱۱
نامه اول به قرنتیان ۱۲
نامه دوم به قرنتیان ۱۳
نامه ای از «کلمان رومی» به کلیسای قرنتس ۱۵
در میان بت پرستان ۱۶
شام محبت ۱۸
زنان و مردان ۲۱
عطایای روح القدس به کلیسای قرنتس ۲۳
عطایای الهی ۲۵
خداوند مصلوب ۲۶
رسولی که مورد مخالفت بود ۲۸
تجربه ای درمورد روزهای نخست اعلام انجیل ۳۱
گروههای کتاب مقدسی ۳۵
آیا مردگان می توانند قیام کنند؟ ۳۶
بدن مسیح (در نامه اول به قرنتیان) ۳۸

فصل اول: اعلام انجیل

کتاب «عهدجدید در تسالونیکی آغاز می شود» ۴۰
اهالی تسالونیکی چه کسانی هستند؟ ۴۱
چه کسی به اهالی تسالونیکی نامه می نویسد؟ ۴۶
پولس به اهالی تسالونیکی درمورد کدامین خدا سخن می گوید؟ ۴۸
اگر نامه به دست شخص دیگری می رسید ۵۱
نامه اسکندر به یوسف ۵۱
پاسخ یوسف به اسکندر ۵۲
منابع قانون ایمان ۵۵
پولس و انجیل ۵۷
خداوند شما را به فرمانروایی و جلال خود می خواند (۱ـ تسا ۵:۲-۲۸)...... ۵۹

فصل دوم : فرار از امید

در یکی از شهرهای امپراتوری ۶۰
دومین نامه به اهالی تسالونیکی ۶۳
از انطاکیه به قرنتس ۶۴
فرار از امید ۶۵
سناریو برای یک کتاب مکاشفه ۶۸
فرمانروایی ضدمسیح ۷۰
پولس و مخاطبانش ۷۲
ما همواره خدا را سپاس می‌گوییم (۲ـ تسا ۲:۱۳-۱۷) ۷۴

فصل سوم: مسیح مرا فرستاد نه تا تعمید دهم ...

یک جماعت مسیحی چیست؟ ۷۵
شهری به نام قرنتس ۷۸
یونان، هلاد، اخائیه ۸۱
انجیل نزد کسانی که دور از وطن به سر می برند ۸۲
آپولوس ۸۵
سرسختی و پافشاری دربرابر مشکلات ۸۷
حکمت خداوند، حکمت پنهان (۱ـقرن ۲:۹-۱۶) ۹۱

فصل چهارم: همه چیز جایز است

نظریات پولس قدیس ـ در زندگی امروز ما ۹۲
همه چیز برای من جایز است ۹۵
بردگی در دنیای یونانی ـ رومی ۹۷
یک مسیحی بنده آزاد شده مسیح است ۱۰۰
وجدان دیگران ۱۰۲
رساله اول پولس رسول به قرنتیان (۱۱:۲۳-۲۶، ۱۰:۱۶-۱۷) ۱۰۵

فصل پنجم: سال خانمها در قرنتس

چه راهی انتخاب کنیم؟ ۱۰۶
رعایت اصول اخلاقی ۱۱۲
ای شائول! ای شائول! برای چه بر من جفا می کنی؟ ۱۱۴
رساله اول پولس رسول به قرنتیان (۱۳:۱-۸) ۱۱۸

فصل ششم: شما بدن مسیح هستید

آیین سپاسگزاری ۱۱۹
روح القدس هرجا که بخواهد می‌دمد ۱۲۴

منابع قانون ایمان ۱۲۸
طفل سقط شده ۱۳۱
دوباره زنده شدن مردگان از سوی عیسی می‌آید ۱۳۲
رساله اول پولس رسول به قرنتیان (۱:۲۱-۳۱) ۱۳۵

فصل هفتم: پولس در طوفان

چند نامه به اهالی قرنتس نوشته شده؟ ۱۳۶
مجادله ها و درگیریها در قرنتس ۱۳۸
نامه هایی که به قرنتیان نوشته شد ۱۴۲
خاری در جسم ۱۴۵
من، پولس ۱۴۶
جمع‌آوری اعانه ۱۴۸
آشتی با خدا را بپذیرید (۲ـقرن ۵:۱۷-۲۱) ۱۵۲

فصل هشتم: ایمان آوردم، پس سخن گفتم

اولین سالهای پولس طرسوسی ۱۵۳
پولس قدیس شبان و رهبر ۱۵۷
رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب دوم
بازی با تصاویر و کلمات ۱۶۰
رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب چهارم
از مرگ سخن گفتن یا با مرگ به سر بردن ۱۶۳
کفر و عقاید باطل در قرنتس ۱۶۶
آمین خدا (۲ـقرن ۱:۱۷-۲۰) ۱۶۹

مقـدمـــه

پولس و قرنتیان

حدود بیست قرن بود که شهر قرنتس دیگر آوازهٔ خوبی نداشت! بندر بزرگ این شهر به راحتی سرمایه ها را جذب می کرد. با این حال پولس توانست در این شهر و در میان کارگران کشتی، بردگان، و روسپیانی که در آن زندگی می کردند یکی از قدیمی ترین اجتماعات مسیحی را پایه گذاری کند. امیدواریم که این مجموعه بتواند شما را به خواندن و یا دوباره خواندن رسالاتی که پولس به کلیسای این شهر نوشته است تشویق کند. هر یک از موضوعاتی که پولس مطرح می سازد، در مورد اجتماعات،سختی ها، و جنبش هایی که در کلیساهایمان صورت می گیرد، سؤالاتی در ذهن ما مطرح می سازد. گرچه موقعیت ها مشابه نیستند ولی پرسش های به عمل آمده با شرایط امروز ما مطابقت دارند، مثلاً سؤال هایی درمورد جدایی بین کلیساها و یا جدایی میان اعضای آنها، عدم تساوی حقوق افراد ثروتمند و کم بضاعت، جایگاه زن در کلیسا و اجتماع، اعمال ناشایستی که با اصول انجیل فرسنگ ها فاصله دارند، مراسم متداول عشای ربانی، کم ایمانی نسبت به قیام مردگان، و مسائلی از این قبیل. هرچند نامه های پولس کمی قدیمی شده اند ولی هنوز هم خداوند از طریق این رسالات با خوانندگان امروزی آنها سخن می گوید.

پولس در قرنتس

پولس به مسیحیان شهر قرنتس می نویسد:
«زیرا از حد خود تجاوز نمی کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم
چون که در انجیل مسیح به شما هم رسیده ایم» (۲ـقرن ۱۰:۱۴).
و بدین ترتیب شهادت می دهد که خود او بنیانگذار اجتماع مسیحی حاضر در قرنتس است.
بیایید با هم این شهر عظیم را که محل اجتماع افرادی با ملیت های متفاوت است،
جایی که حیات در آن می جوشد
و مذاهب متفاوت در کنار یکدیگر زندگی صلح آمیزی دارند کشف کنیم.

شهری که در آن سرگرمی‌های زیادی وجود دارد

قرنتس بعد از رم، دومین شهر بزرگ امپراتوری رم به حساب می‌آمد و جمعیت آن نیم میلیون نفر تخمین زده شده است. این شهر مرکز استان اخائیه یونان است. قرنتس که بر روی نواری قرار گرفته که پلوپونیز را به قارهٔ اروپا مرتبط می‌گرداند مشرف به دو بندر لیکایون در شمال و سنکریز در جنوب است. این موقعیت جغرافیایی به قرنتس اجازه می‌دهد تا پذیرای تمام کالاهایی باشد که از بنادر دریای مدیترانه به آن سو می‌آیند. در کنار تجارت شکوفای این شهر صنعت توریسم نیز به غنای مالی آن کمک می‌کرد. بیشترین مسافران در زمان جشنی که به افتخار نپتون، خدای دریا در این شهر برگزار می‌شد و صدها ورزشکار در آن شرکت می‌کردند به آن‌جا می‌آمدند.

اما شهرت این شهر در زمان پولس کمی عجیب است، اصطلاح «قرنتسی شدن» به معنای فحشا بوده و نوعی بیماری مقاربتی نیز در آن زمان به نام «بیماری قرنتس» وجود داشته است. استرابون، وقایع نگار یونانی، به بیش از هزار فاحشهٔ وابسته به معبد آفرودیت اشاره می‌کند. قرنتس بندری است غنی، با ساکنانی از اقصی نقاط دنیا، بندری که اهالی آن به خوشگذرانی مشغولند و ... شهری که انسان در مقابل آن دچار سرگیجه می‌شود. پولس می‌بایست بسیار شجاع و با ایمان بوده باشد که نسبت به روش های اشاعهٔ انجیل در چنین شهری ایراد گرفته است.

پولس سه‌بار در قرنتس اقامت می‌کند

پولس در نامه هایش به اقامت‌هایی که در این شهر داشته اشاره می‌کند. او حداقل سه بار به آن‌جا رفته است. در (۱ـقرن ۲:۱)، نخستین اقامت خود را به یاد می‌آورد: «و من ای برادران چون به نزد شما آمدم...» و ملاقات دیگری را در (۱۹:۴) اعلام می‌کند: «لکن به زودی نزد شما خواهم آمد اگر خداوند بخواهد...». در رسالهٔ دوم خود دیدار سومی را طرح ریزی کرده: «این مرتبهٔ سیّم نزد شما می‌آیم...» (۲- قرن ۱۳:۱، ۲).

اما کتاب اعمال رسولان که توسط لوقا به نگارش درآمده است، منبع اطلاعاتی دیگری را برای ما فراهم می‌کند. لوقا اشاره‌ای به زندگی پولس و یا اجتماعات مسیحی که وی تشکیل داده نداشته است. او می‌خواسته انتشار انجیل را از اورشلیم تا به روم نشان دهد و در این میان پولس را به عنوان فردی مصمم معرفی می‌کند. به همین خاطر است که لوقا تنها دو بار به اقامت پولس در قرنتس اشاره می‌کند، نخست اقامت ۱۸ ماههٔ او که در (اع ۱۸:۱۱) آمده

(بین سال های ۵۲-۵۰ میلادی) و دیگری اقامت ۳ ماهه ای که در (اع ۲۰:۲) می باشد. البته این آیات در مورد اولین و سومین دیدارهای او از این شهر هستند. اعمال رسولان آمدن پولس را به شهر قرنتس در زمستان ۵۱-۵۰ میلادی شرح می دهد. او تنهاست و زن و شوهری به نامهای اکیلا و پرسکله به او جای می دهند. پولس برای امرار معاش در کنار آنها به کار می پردازد، چون حرفهٔ او هم مانند آنها خیمه دوزی بوده، و تنها به اعلام کلام خدا و روزهای سبت در کنیسه اکتفا می کند. اما هنگامی که همکارانش، سیلاس و تیموتائوس از راه می رسند او تمام وقت خود را به اعلام انجیل اختصاص می دهد. خیلی زود قرنتیان ایمان می آورند و می خواهند تعمید بگیرند. دومین اقامت پولس به روایت اعمال رسولان درواقع سومین مسافرت مأموریتی اوست که در زمستان ۵۸-۵۷ صورت می گیرد.

کلیسای قرنتس، اجتماعی که تفرقه آن را تهدید می کند.

مسیحیان قرنتس چه کسانی هستند؟ بیشترین طبقه اجتماعی که در میان آنها به چشم می خورد افراد فقیر و بیچاره هستند (۱ـقرن ۲۶:۱) بعضی از آنها حتی برده هستند. اما در این میان افراد بانفوذی که مسؤولیت هایی به عهده دارند و یا در مقام والایی هستند نیز دیده می شوند. در رسالهٔ اول قرنتیان و نیز در اعمال رسولان باب ۱۸ نام حداقل دوازده نفر با خلاصه ای در موردشان آمده است.

کشمکش ها و اختلافات گوناگونی در درون اجتماع جوان قرنتس دیده می شود. اهالی قرنتس تمایل به ساختن دسته هایی کوچک در اطراف شخصیت هایی چون: پولس، اپلس و کیفا (پطرس) دارند (۱۲:۱، ۴:۳و ۲۲). پولس اساس مسیحیت را به یاد ایشان می آورد، همهٔ مسیحیان متعلق به مسیح هستند زیرا اوست که آنها را نجات می دهد و نه یکی از مسؤولان. درگیری های دیگری نیز این اجتماع را آلوده ساخته مثلاً اختلاف بین بردگان و افراد آزاد یا مؤمنانی که یهودی تبارند و مؤمنان از امت ها. مطالعهٔ این دو رساله شکنندگی کلیسایی جوان را به ما نشان می دهد که ایمان به مسیح را دریافته و به تدریج خصوصیاتی را که باید در مورد آنها عوض شود درک می کند. برای این که ایمان قرنتیان پا برجا مانده و رشد کند کمک روح خدا و مسلماً اشتیاق پولس لازم بوده است.

مردان و زنان قرنتس

خلوئی: زنی ثروتمند است که خادمانش پولس را از اختلافاتی که در کلیسا رخ داده بود مطلع ساختند (۱- قرن ۱۱).

قایوس: میزبان پولس (روم ۱۶:۲۳).

کرسپس: رئیس کنیسه (۱-قرن ۱۴؛ ر.ک اع ۱۸:۸).

سوستانیس: رئیس دیگری در کنیسه (۱-قرن ۱؛ ر.ک اع ۱۸:۱۷).

استیفان: پولس اعضای خانواده اش را تعمید داد (۱- قرن ۱۶، ۱۶:۱۵و ۱۷).

اپلس: واعظ (۱- قرن ۳:۴و ۶و ۲۲، ۱۶:۱۲؛ اع ۱۸:۲۴-۲۸).

فرتوناتس و **اخائیکوس:** پولس از آنها تعریف می کند (۱-قرن ۱۶:۱۷).

اکیلا و **پرسکله:** زن و شوهری که خیمه دوزی می کردند و پولس در خانه و محل کار آنها سهیم شد (۱- قرن ۱۶:۱۹؛ اع ۱۸:۱-۱۱و ۱۸).

تیطس یوستوس: شخصی غیریهودی که پولس نزدش اقامت کرد (اع ۱۸:۷).

ارسطس: خزانه دار شهر (روم ۱۶:۲۳).



دو نامه به‌قرنتیان

اجتماعات مسیحی نامه هایی را که از طرف پولس می‌رسید با یکدیگر مبادله می‌کردند.
«و چون این رساله برای شما خوانده شد مقرر دارید
که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود
و رساله از لاودکیه را هم شما بخوانید» (کول ۴:۱۶).
ولی پولس هرگز تصور هم نمی‌کرد
که با نوشتن این نامه ها اوراق تازه‌ای به نوشته های انبیا می‌افزاید.

نامه پولس

این رسالات نیز مانند هر نامهٔ دیگری حاکی از آن هستند که درگذشته بین نویسندهٔ آنها و دریافت کنندگانشان روابطی وجود داشته و نیز نمایانگر وقایعی است که هر دو طرف در آن سهمی داشتند، همچنین گفتگوهایی که بین آنها صورت می‌گرفته و اهداف آنها در زندگی. گاه بسیار دشوار است که بعد از گذشت ۱۹ قرن حدس بزنیم پولس به چه موقعیت هایی اشاره می‌کرده.

مسلماً پولس رسالات خود را به کاتبی دیکته می‌کرده است (طرتیوس، روم ۱۶:۲۲) و یا نگارش آن را به شخصی می‌سپرده و سپس در خاتمه، نامه را به‌دست خود امضا می‌کرده (غلا ۶:۱۱). شخص کاتب نامه را برروی اوراق پاپیروس می‌نوشت و سپس آن را لوله کرده و مهر می‌زد. پولس از افرادی که قرار بود به کلیساهایی که برایشان رساله نوشته بود بپیوندند، به‌عنوان حاملان نامه ها استفاده می‌کرده. شاید رسالهٔ اول قرنتیان توسط ۳ نفر که نام هایشان در باب ۱۶ آیهٔ ۱۷ آمده است به‌دست این کلیسا رسیده باشد. آنها به محض دریافت نامه آن را به‌طور رسمی در اجتماع پرستشی خود قرائت کردند.

نامه‌های قرن اول

نامه های زیادی برروی کاغذ پاپیروس به‌جای مانده که از مقایسهٔ آنها با رسالاتی که پولس نوشته درمی‌یابیم که پولس قواعد نامه نگاری عصر خود را رعایت می‌کرده ولی آنها را متناسب با ایمان مسیحی خود به‌کار می‌گرفته. نامه ها به‌این صورت شروع می‌شوند، ابتدا نام کسی که نامه برای او فرستاده می‌شود و سپس آرزوی خوشی برای او: «فلان کس به فلان کس، شادباش!» بسیاری از اوقات پولس لقب رسول خدمتگزار مسیح و همچنین «عناوین»

مقدسینی که برایشان نامه می نوشت را اضافه می کند. سپس بنا به رسوم یهودی متداول در آن دوره برای ایشان آرزوی «برکت و سلامتی» می کند. او اشخاص را نه توسط خدایان بلکه به نام خدای پدر برکت می دهد. (۱ـقرن ۱:۱-۹) را با (۲ـقرن ۱:۱-۱۱) مقایسه کنید!

بعد از پیغام که در متن نامه قرار دارد نوبت به سفارشات و اشکال مختلف خداحافظی می رسد که به طور مخصوصی در این قسمت آرزوی سلامتی برای افراد می شده. پولس در این قسمت بیشتر اصطلاحات مذهبی به کار می برده، مثلاً در (۱-قرن ۱۶:۲۱-۲۴) و (۲-قرن ۱۳:۱۲-۱۳). آخرین آیهٔ ۲-قرن ۱۳ دستورالعمل سه گانه ای است که از هر فرمول پایانی دیگر در عهدجدید کامل تر است و کلیسای کاتولیک آن را به عنوان سرآغاز مراسم عشای ربانی به کار می برد.

نامه اول به قرنتیان

مقدمه (۱:۱-۹)

ذکر نام مخاطبین نامه،و سلام (۱-۳)؛ شکرگزاری (۴-۹).

قسمت اول

بی نظمی در کلیسا (۱:۱۰-۶) ۱ـ اختلافات و حکمت مسیحی (۱:۱۰-۴)

ـ آنچه به وقوع پیوسته (۱:۱۰-۱۷)

ـ حکمت خدا (۱:۱۸-۳:۴)

ـ مأموریت رسولان (۳:۵-۲۳)

ـ رسالت پولس (۴)

۲ـ رابطهٔ نامشروع پسر با زن پدر (۵)

۳ـ اقامهٔ دعوی (۶:۱-۱۱)

۴ـ اغتشاشاتی که روابط جنسی ایجاد می کند (۶:۱۲-۲۰)

قسمت دوم

پاسخ به سؤالات کلیسا (۷-۱۵) ۱ـ تأهل و تجرد (۷)

ـ افراد متأهل (۲-۱۶)

ـ عدم تغییر شرایط (۱۷-۲۴)

ـ افراد مجرد (۲۵-۴۰)

۲ـ گوشت قربانی بت‌ها (۸-۱۱:۱)
ـ اصول: آزادی و محبت (۸:۱-۱۳)
ـ مثال پولس (۹:۱-۲۷)
ـ مثال اسرائیل در بیابان (۱۰:۱-۱۳)
ـ چهارراه حل عملی (۱۰:۱۴-۱۱:۱)

۳ـ نظم و ترتیب در کلیسا (۱۱:۲ -۱۴)
ـ حجاب زنان (۱۱:۲-۱۶)
ـ شام خداوند (۱۱:۱۷-۳۴)
ـ عطایای روح (۱۲-۱۴)
الف) نعمت‌ها (۱۲:۴-۳۰)
ب) محبت (آگاپه) (۱۲:۳۱-۱۳:۱۳)
ج) عطای تکلم به زبان‌ها و نبوت (۱۴)

۴ـ برخاستن از مردگان (۱۵)
ـ اعلام کار خدا (۱-۱۱)
ـ اگر مسیح قیام نکرده است ایمان مسیحی بی‌فایده است. (۱۲-۳۴)
ـ مردگان چگونه برمی‌خیزند (۳۵-۵۸)

قسمت پایانی: (۱۶)
جمع‌آوری زکات (۱-۴)، برنامه های پولس (۵-۱۲)
سفارشات (۱۳-۱۸) و سلام‌های پولس (۱۹-۲۴)

نامه دوم به قرنتیان

مجموعه‌ای از نامه‌ها

بسیاری از مفسران معتقدند که رسالهٔ دوم قرنتیان درواقع مجموعه ای است از تعداد زیادی نامه های کوتاه. به راحتی می توان دو نامه را در این مجموعه تشخیص داد که یکی از آنها برای کلیسای قرنتس فرستاده شده (باب ۸) و دیگری برای استان اخائیه که قرنتس مرکز آن

می باشد (باب ۹). از سوی دیگر باب های ۱۱-۱۳ مجموعه ای هم آهنگ هستند که به تنهایی تشکیل یک نامهٔ کوچک را می دهند. لحن این نامه اندکی سرزنش آمیز است و شاید این همان نامه ای باشد که پولس در ۴:۲ می گوید: «زیرا که از حزن و دلتنگی سخت و با اشک های بسیار به شما نوشتم». در مورد باب های ۱-۷ چه؟ ابتدا باب ۱:۱-۲:۱۳ دفاعیه ای است که پولس در آن فعالیت های خود را به عنوان رسول اعلام می کند. سپس باب های ۲:۱۴-۷:۱۶ ترکیبی هستند از سه یا چهار عنصر مربوط به تجربیاتی که پولس به عنوان رسول کسب کرده و نیز برخورد پولس با دشمنی که با اقتدار وی مخالفت می کند (۷:۱۲). این نظریه که رسالهٔ دوم به قرنتیان مجموعه ای است از چندین نامه علت شکستگی مطالب و تغییرات آشکاری که در لحن رسالهٔ حاضر به چشم می خورد را به خوبی توجیه می کند.

مقدمه (۱:۱-۱۱)
ذکر نام مخاطبین نامه(۱-۲)؛ برکت دادن (۳-۷)؛ اخبار جدید پولس (۸-۱۱)

قسمت اول:
وظایف رسولان (۱:۱۲-۷)
۱ـ دفاعیه: چرا پولس تغییر مسیر داده است (۱:۱۲-۲:۱۳)
۲ـ وظایف عهدجدید (۲:۱۴-۳)
۳ـ وظایف رسولان: سختی ها و امیدواری (۴-۵:۱۰)
۴ـ وظیفهٔ آشتی دادن (۵:۱۱-۷:۴)
۵ـ توبهٔ قرنتیان (۷:۵-۱۶)

قسمت دوم:
جمع آوری زکات برای اورشلیم (۸-۹)
۱ـ نامه ای که به کلیسای قرنتس نوشته شده (۸)
۲ـ نامه ای که برای تمامی استان اخائیه نوشته شده (۹)

قسمت سوم:
خدمات رسولی (۱۰-۱۳)

۱ـ پاسخ پولس به افرادی که وی را به ضعف جسمانی متهم می‌کردند (۱۰:۱-۱۱).
۲ـ پاسخ پولس به افرادی که وی را به جاه‌طلبی متهم می‌کنند (۱۰:۱۲-۱۸).
۳ـ پولس مجبور می‌شود از خود تعریف کند (۱۱-۱۲:۱۸).
۴ـ نگرانی‌های پولس درخصوص قرنتیان (۱۲:۱۹-۱۳:۱۰).

قسمت پایانی (۱۳:۱۱-۱۳)
سفارشات، سلام‌ها، آرزوهایی که در پایان نامه قید می‌شود.

نامه‌ای از «کلمان رومی» به‌کلیسای قرنتس

در اواخر قرن اول (یعنی سی‌سال پس از مرگ پولس) کلمان، سومین کشیش روم نامه‌ای به‌کلیسای قرنتس که به‌خاطر نزاع‌ها اتحاد خود را از دست داده بود می‌نویسد.
«نامهٔ پولس رسول را به‌خاطر آورید. در اوایل اعلام انجیل به شما چه نوشته بود؟ درواقع هنگامی که او در مورد کیفا و اپلس برایتان نوشته بود از روح‌القدس هدایت شده بود چون شما در آن زمان هم بین خودتان گروه بندی می‌کردید ولی آن موقع جرمتان کمتر بود چون گروه‌های خود را در اطراف رسولان مجاز و افرادی که مورد تأیید آنها بودند تشکیل می‌دادید. ولی امروز! ببینید چه کسانی شما را آشفته کرده‌اند و چگونه محبت برادرانه‌ای که شما را در تقدس بلند آوازه کرده بود سست شده است!
عزیزان واقعاً شرم‌آور است. اصلاً شایستهٔ یک نفر مسیحی نیست. گفته شده است که کلیسای قرنتس به‌خاطر یک یا دو نفر برعلیه کشیشانش طغیان کرده. سر و صدای این ماجرا تنها به‌گوش ما نرسیده بلکه کسانی که هم‌ایمان ما نیستند نیز از آن مطلع شده‌اند و به‌خاطر دیوانگی‌های شما نام خداوند را تکفیر می‌کنند و شما خودتان را به‌خطر می‌اندازید».

در میان بت‌پرستان

شهر قرنتس، مرکز استان اخائیه (واقع در یونان) شهری است عمیقاً بت‌پرست. با این حال در این شهر است که پولس روش زندگی برحسب انجیل را به بت‌پرستان تعلیم می‌دهد. جنبه‌هایی چند از زندگی روزمره این مسیحیان اولیه را با هم بررسی کنیم.

همهٔ مذاهب با ارزش هستند

بسیاری از اهالی قرنتس می‌بایست چنین طرز فکری داشته باشند. نوشته‌های باستانی به‌جای مانده و کاوش‌های باستان‌شناسان نشان داده است که در این شهر معابد بی‌شماری وجود داشته. امروز بازدیدکنندگان با علاقهٔ فراوان از ستون‌های به‌جا ماندهٔ معبد آپولون عکسبرداری می‌کنند. هم‌چنین بقایایی از معابد Poseidon (خدای دریا)، Esculape (خدای جنگ)، Dionysos و به‌خصوص آفرودیت که الههٔ شهر بود برجای مانده است. معبد آفرودیت برروی قلهٔ کوهی قرار داشت ولی معبد دیگری نیز نزدیک بندر Cenkrees (سنکریز) بود که ملوانان به‌راحتی برای عبادت به‌آنجا می‌رفتند... و البته فواحش «مقدس» نیز در آنجا بودند. مستعمره نشینان و بردگانی که از آسیا، سوریه و مصر آمده بودند مراسم مذهبی گوناگونی با خود به همراه داشتند. از قبیل آیین سی بل، میترائیسم، سراپیس و ایزیسم. اما ملوانان به‌خدایان پشتیبان خودشان یعنی Pollux و Castor دعا می‌کردند. و بالأخره مانند هر شهر دیگری در سواحل مدیترانه در آنجا نیز اجتماعات یهودی زندگی می‌کردند. نوشته‌ای در دست است که قسمتی از آن بر اثر مرور زمان محو شده، این نوشته که بر سردر مکانی قرار داشته بدین مضمون می‌باشد: «کنیسه یهودیان». این همان‌جایی است که پولس برای اولین بار در آن‌جا موعظه کرده است. هنگامی که به‌خاطر موفقیت موعظه‌اش از کنیسه طرد می‌شود به نزد شخصی به نام تیطس یوستوس که غیریهودی بوده می‌شتابد. درواقع تنها یهودیان و مسیحیان هستند که فکر می‌کنند هر مذهبی با ارزش نیست!

مجامع مذهبی

یونان قرن اول شاهد گسترش پدیده‌ای اجتماعی به نام «اجتماعات» بود. قوانین امپراتوری روم متحمل گروه‌های مختلفی که در آن زمان وجود داشته می‌شد، چون این گروهها سلامتی گوشه‌ای از بافت اجتماعی را تضمین می‌کردند و به در هم آمیختن نژادها و طبقات اجتماعی کمک می‌نمودند. افراد یک محل، کسانی که حرفهٔ مشترکی داشتند، طرفداران

یک اندیشهٔ فیلسوفانه و یا ایمانداران به یک الههٔ بخصوص همیشه تحت حمایت الهه ای خاص دور یکدیگر جمع شده و تشکیل «جمعیتی» را می دادند. بدین ترتیب بود که مجامع مسیحی تشکیل یافتند و اعضای آن از این که می توانستند در جمع خود روابط متقابل، همبستگی، هویت، هدف و معنایی برای زندگی خود داشته باشند خوشحال بودند. بنا به انجیلی که پولس اعلام می کرد نجات مسیحی می توانست شامل حال همهٔ آنها شود چه باربران ساده، چه صاحبان حرفه و چه خرده فروشان. به نظر می رسد که در زمان پولس ایمانداران سه یا چهار گروه متفاوت در منازل تشکیل داده بودند، یکی در منزل تیطس و یوستوس دیگری منزل قایوس و استیفان... و احتمالاً ریشهٔ جناح بندی ها و اختلافات نیز از همین جا شروع شده است که من از پولس هستم و یا پطرس و یا اپلس.

گوشت قربانی (۱ـقرن ۸)

سؤالات چندی در زمینهٔ مسائل روزانه برای نوایمانان پیش می آید که به عنوان نمونه یکی را مطرح می کنیم: از کجا باید گوشت خرید؟ کشتار حیوانات در معابد صورت می گرفت و آن چه که سوزانده نمی شد یا به مصرف غذایی در معبد نمی رسید در بازار فروخته می شد. بسیاری از مسیحیان از ترس آن که دوباره به بت پرستی روی نیاورند جرأت خرید چنین گوشتی را نداشتند. اما عده ای دیگر که به داشتن «معرفت» می بالیدند و خود را به اندازهٔ کافی قوی می دانستند از بازار خرید می کردند. پولس به این گونه افراد گوشزد می کند که به هیچ عنوان از سایرین برتر نیستند و نباید به کسانی که «ضعیف» هستند بخندند. مسلماً الهه های بت پرستان خدا نیستند ولی «شیاطین» از طریق همین بتها عمل می کنند. پس باید محتاط بود! به هر حال اصل اساسی همان محبت برادرانه است (۸:۹).

زندگی زناشویی (۱ـقرن ۷)

پولس نسبت به رابطه نامشروع بین یک پسر و نامادری وی عکس العمل نشان می دهد. یک نفر مسیحی با زن پدر خود روابط زناشویی ایجاد کرده است. این اتفاق نشان می دهد که تا چه حد آزادی اخلاقی در قرنتس وجود داشته است! پولس که به آداب و سنن یهودی آشناست می داند که در مورد رابطهٔ نامشروع با خویشاوندان استثناء وجود ندارد چون در غیر این صورت زندگی خانوادگی دیگر امکان پذیر نخواهد بود، بنابراین تصمیم می گیرد فرد مجرم را از جمع مسیحیان اخراج کند.

او معاشرت با فاحشه ها را نیز ممنوع می کند چون این کار در آن زمان خیلی متداول بوده

یکی از نویسندگان آن دوره می نویسد: «معشوقه هایمان به ما لذت می بخشند و همسرانمان فرزند و زندگی خانوادگی». در جامعهٔ آن زمان یونان، اطاعت زن از مرد و تعلق او به شوهرش امری طبیعی بوده است و به همین خاطر آنها آمادگی پذیرش تساوی حقوق و روابط متقابل بین زوجین را به شکلی که پولس می گفته نداشتند. به تدریج زندگی در روح القدس روابط زناشویی را تغییر می دهد و لزوم وجود محبت مسیح را که زن و مرد عضوی از آن شده اند به آنها نشان می دهد.

شام محبت

مسیحیان قرنتس کی و چگونه غذا می خوردند؟
چه می خوردند؟
در رسالهٔ اول قرنتیان پولس نخستین کسی است که به ایشان یاد می دهد «شام خداوند» چگونه باید باشد.

گردهم آیی در خانه

تا آن جا که اطلاع داریم به جز گردهم آیی های خانوادگی و یا دور هم جمع شدن با دوستان بسیار نزدیک سایر گردهم آیی ها در سالن عمومی منازل بزرگ صورت می گرفت. خانه هایی دارای چنین فضایی وسیع در آن زمان در قرنتس فراوان بود. ابعاد سالن غذاخوری آنها ۵/۵ متر در ۷/۵ متر بود و درون این سالن نیمکت هایی قرار داشت که ۹ نفر میهمان می توانستند درحالی که به سبک رومی ها به آرنج تکیه کرده بودند غذا بخورند. در کنار سالن غذاخوری آتریوم (Atrium)، قرار داشت که سرسرای اصلی خانه های رومی بود و اتاق ها از آن جا تقسیم می شدند. در وسط این سرسرا حوضچه ای قرار داشت که آب باران در آن جمع می شد. در آتریوم که ابعاد آن قدری کوچک تر یعنی ۵ متر در ۹ متر بود حدود سی نفر می توانستند جای بگیرند. وقتی پولس دربارهٔ کلیسایی صحبت می کند که همه در آن جمع هستند باید حدود ۴۰ نفر را درنظر گرفت. ما از طریق دو رساله ای که به قرنتیان نوشته شده تقریباً نام چهارده نفر را می دانیم. حتی با افزودن نام همسران، فرزندان و بردگان هم این تعداد از چهل نفر تجاوز نمی کند.

گوشت قربانی

در بیشتر شهرهای روم باستان، معابد درواقع کشتارگاه حیوانات نیز بودند. گوشتی که می بایست به خدایان تقدیم شود در این مکان ها ذبح می شد. نامه ای از قرن دوم در دست داریم که برروی کاغذ پاپیروس نوشته شده و در آن از شخصی به نام پولین دعوت شده تا در شام آنوبیس، خدای مردگان مصری، شرکت کند: «شِرِمون از تو دعوت می کند تا فردا پانزدهم از ساعت ۹ صبح در غذای خداوند سراپوم در معبد سراپیس شرکت کنی». آیا شرکت کردن در چنین ضیافتی مسیحیان را متهم به بت پرستی نمی کند؟ پولس به این سؤال پاسخ می دهد: «... هم از مائده خداوند و هم از مائدهٔ دیوها نمی توانید قسمت برد» (۱-قرن ۲۱:۱۰). آیا می توان از گوشتی که برای بت ها قربانی شده خورد؟ پولس در پاسخی که به این سؤال می دهد تأکید می کند که بت هیچ گونه وجود واقعی ندارد (۴:۸) پس می توان از این گوشت ها استفاده کرد. اما مسیحیان باید از بت پرستی فاصله بگیرند و ایماندارانی را که آگاهی کمتری دارند یا در ایمان ضعیف هستند به باد تمسخر نگیرند چون مسیح به خاطر آنها جان باخته است. «...همانا به مسیح خطا نمودید» (۱۲:۸).

نابرابری بیش از حد

پولس بیش از هرچیزی نابرابری ها را متهم می کند. «لیکن چون این حکم را به شما می کنم شما را تحسین نمی کنم زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می شوید» (۱-قرن ۱۷:۱۱). دو تن از شعرای قرن اول همین اشکالات جزئی را به شکلی مسخره بیان می نمایند. ژوونال از میزبان مردم آزاری تعریف می کند که میهمانان خود را اسیر بوی خوراکی های خود می کرد و به ایشان نمی داد، و مارسیال از میزبان خود این طور انتقاد می کند: «چرا از موقعی که سر سفرهٔ تو حاضر شده ام تاکنون از غذاهایی که برای تو می آورند به من نمی دهند؟ تو شکمت را با گوشت دندهٔ قمری درشتی که پر چربی است پر می کنی ولی برای من زاغچه ای که در قفسش مرده می آورند. پونتیکوس چرا وقتی با تو هستم باید بدون تو غذا بخورم؟» پولس ایمانداران را به تقسیم غذایشان با یکدیگر تشویق نمی کند. راه حل پیشنهادی او اساسی تر است. دیگر نباید شام خداوند را بعد از صرف غذا برگزار کرد. او این کار را نه به خاطر جدا کردن امور مقدس مذهبی از امور دنیوی بلکه به این علت پیشنهاد می کند که عدم رعایت برابری در میان مسیحیان ایجاد اختلافاتی کرده بود که با مفهوم شام خداوند مغایرت داشت.

شام خداوند

پولس مفهوم شام خداوند را به عنوان تعلیمی که از خود خدا یافته است ذکر می کند (۱-قرن ۲۳:۱۱). در چهار آیه او پنج بار از خداوند صحبت می کند، این نان اوست، پیالهٔ اوست، بدن اوست، خون اوست، و مرگ اوست (۲۶:۱۱-۲۹). عیسای خداوند واقعاً در مرکز این شام حضور دارد ولی حضور او برای هدایت خاصانش به سوی خدای پدر است. این نحوهٔ برگزاری شام خداوند که کاملاً مسیحی می باشد حد واسطی است بین مراسم شام شبانی یهودیان که درواقع عشای ربانی از آن نشأت گرفته و ضیافت بتها که می توانند باز هم مسیحیانی را که از بتها بازگشت کرده اند به سوی خود جلب کند.

پولس سعی می کند قرنتیان را متقاعد سازد که مشارکت در شام خداوند یعنی قبول تعهد در مقابل خدا و دیگران. او اهمیت زیادی به جمع آوری زکات می دهد (۲- قرن ۸-۹) و این کار را بخشی از خدمت خود به عنوان رسول می داند. او این کار را به خاطر اجتماع مسیحی-یهودی شهر اورشلیم انجام می دهد. جمع آوری زکات برای مسیحیان اورشلیم درست مثل پولی است که یهودیان به هیکل می برند و با این کار خود روابطشان را با یهودیان پراکنده شده در اقصی نقاط جهان تحکیم می نمایند. جمع آوری زکات برای کلیسای اورشلیم به وضوح جهانی بودن پیغام انجیل و اتحاد کلیساها را نشان می دهد.

آیا کسانی که برای «برتری» دور هم جمع می شوند اتفاق بدی برایشان می افتد؟ و یا برعکس بگوییم آیا کسانی که مشارکت درست در شام خداوند دارند از خطر ابتلا به بیماری و یا مرگ در امان خواهند بود؟ نه! خداوند خاصان خود را این گونه از دردها نجات نمی دهد. پولس جوابی را که خداوند در پاسخ به سه بار دعای وی که به خاطر بیماری اسرارآمیز خود کرده بود برای قرنتیان فاش می سازد. «مرا گفت فیض من تو را کافی است زیرا که قوّت من در ضعف کامل می گردد...» (۹:۱۲). و این بهترین ثمره ای است که می توان از شام خداوند دریافت کرد یعنی فیض او.



(۱ـقرن ۲۵:۱۱)
جام بلورین متعلق به زمان عیسی. در آن دوران بلور سازی توسط دمیدن در خمیر شیشه در شهرهای ساحلی سوریه، فنیقیه، و فلسطین رواج داشت.
(موزه هارتس، تلاویو)

زنان و مردان

توصیه های پولس در مورد شرایط زنان در کلیسا امروزه به نظر ما کمی اغراق آمیز است و به نظر می رسد که زنان زیاد مورد توجه نبوده اند.
فرهنگ امروزی جامعهٔ ما با سنت های آن زمان در مورد این مسئله اختلاف دارد. اما آیا به این دلیل می توان استدلالاتی که برایمان جالب نیستند را نفی کنیم؟ پولس یک عالم مذهبی است. آن چه که او می شناسد مسیح است و از ورای مسیح است که انسانیت را می شناسد.

ازدواج (۱ـقرن ۷)

پولس در پاسخ به سؤالات قرنتیان خطابهٔ جامع و حکیمانه ای درخصوص زندگی زناشویی ایراد می کند. او قبل از پرداختن به افراد مجرد یا بیوه (۷:۸-۱۶) به مشکلات متأهلان می پردازد. او از محبت بین زن و شوهر و کششهای جنسی میان آن دو سخن می گوید (۷:۲). قرار دادن بدن خود در اختیار دیگری باید روابط جنسی آن را تحکیم کند و این کار باید به صورت متقابل انجام گیرد (۷:۳-۴). باید خود را در یک رابطهٔ متقابل به دیگری عرضه کرد و تمایلات نباید سرکوب شوند. بدین ترتیب است که می توان همسر خود را شناخت. این رابطهٔ اساسی در ایجاد روابط با شخص دیگری یعنی با خدا نیز مؤثر است چون زندگی زناشویی شامل دعا کردن نیز می باشد (۷:۵). آیات بعدی که در زمان خود از سادگی انقلابی برخوردار بودند امروزه به یکی از مهم ترین مسائل جوامع ما یعنی «وفاداری»، و نه جدایی یا طلاق، اشاره می کنند. پولس در این آیات به استدلال و یا اثبات امری نمی پردازد بلکه یک قانون را اعلام می کند. او مرد و زن را به زندگی دعوت می کند. بدین ترتیب مرد و زن باید با هم زندگی کنند و نسبت به روابط جنسی خود با یکدیگر تمایل داشته باشند و وفادار بمانند و خود را متقابلاً در اختیار یکدیگر قرار دهند و اتحاد خود را حفظ کنند حتی اگر هر دو طرف مسیحی نباشند. «**زیرا که شوهر بی ایمان از زن خود مقدس می شود و زن بی ایمان از برادر مقدس می گردد...**» (۷:۱۴).

زن و مرد (۱ـقرن ۱۱)

باب یازدهم رسالهٔ اول پولس به قرنتیان از آیهٔ ۲ تا ۱۶ در ابتدا کمی ما را شگفت زده می کند. در این باب در مورد وابستگی زنان (آیهٔ ۱۰)، اطاعت و تسلیم آنها (آیهٔ ۱۳) و حتی

سکوت آنها در کلیسا (آیهٔ ۱۴و ۳۴) مطالبی می‌خوانیم. با این حال پولس در این باب مسئله دیگری را نیز مطرح می‌کند: «**اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند...**» (آیهٔ ۵) پس می بینیم که زنان می توانند با صدای بلند دعا یا نبوت کنند. دعا کردن یا نبوت کردن بستگی به جنسیت افراد ندارند. دعا و یا نبوت بستگی به شرایط خاصی مثل مثلاً تعمید دارد. این کارها وظایف خاصی هستند که در روح القدس هم به زنان و هم به مردان سپرده شده اند. اما این وظایف خاص در زن و مرد تفاوت دارند. هر یک از آنها وظیفه واحد خود را به نحوی متفاوت انجام می‌دهد و این مطالب منظور پولس از «پوشاندن سر» را توجیه می کند (البته توسط گیسوان و نه توسط حجاب).

پولس به کتاب آفرینش نیز اشاره می کند. در آن جا تأکید شده است که زن در باطن با مرد فرق دارد همان طور که خدا با انسان تفاوت دارد. او با لحنی طنزآلود تجربهٔ متناقض زن و مرد را ذکر می کند: «زیرا مرد به وسیلهٔ زن متولد شده است» و در کتاب آفرینش می‌خوانیم که زن از مرد به وجود آمده است. پولس می خواهد بگوید که زن مثل مرد از خاک آفریده نشده است و باید این موضوع را با رفتار و اعمال خود نشان دهد یعنی با داشتن حجاب بر سر که نشانهٔ **تعلق اوبه قدرت دیگری** می باشد (۱۱:۱۰).

بدین ترتیب معنی آیهٔ ۳ را بهتر درک می کنیم: «**اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر زن مرد و سر مسیح خدا**». از این آیه می توان نتیجه گرفت که رابطهٔ مسیح با یک زن و رابطهٔ او با یک مرد متفاوت است. بدین ترتیب استقلال و آزادی زنان در مسیحیت هویدا می شود. و این تفاوتی که در روابط زن و مرد نسبت به خدا هست باید زیربنای جوامع مسیحی باشد. زنان نیز مانند مردان به شباهت خدا می باشند: «**پس خدا آدم را به صورت خود آفرید او را به صورت خدا آفرید ایشان را نر و ماده آفرید**» (پید ۱:۲۷). خوب، حالا فقط باید به کلمهٔ «سر» یا رئیس بپردازیم. در زبان یونانی این کلمه به معنی «کلّه» است. ما غالباً با این کلمهٔ استعاره ای در کتاب مقدس سر و کار داریم. پولس اکثراً این کلمه را برای بیان وحدت بین بدن و «سر» به کار می برد: اتحاد بین کلیسا و مسیح، پدر و پسر، زن و مرد. و این رابطه حاکی از تحکم یکی بر دیگری نیست بلکه نشان دهندهٔ مشارکت، تعاون و اتحاد می باشد.

زنان در جمع مسیحیان چگونه باید باشند؟ (۱ـقرن۱۴)

در اجتماعات مسیحی زنان و مردان همگی نبوت می کردند و به زبان ها سخن می گفتند. «**و خواهش دارم که همهٔ شما به زبان ها تکلم کنید و لکن بیشتر این که نبوت نمایید**» (۱۴:۵). آیه های ۳۴ و ۳۵ در مورد «حرف زدن» است. حتی امروزه نیز در کلیساها هر طور

بخواهیم حرف نمی‌زنیم. معمولاً در طی یک مراسم کلیسایی مراسم عبادتی، دعا و موعظه داریم. اما در مورد مباحثات، زنان باید سؤالات خود را در منزل مطرح کنند. بدین ترتیب ایمان مسیحی از طریق مطرح ساختن همین سؤالات در کانون خانوادگی ما ساکن خواهد شد. بله، زنان باید همان‌طور که هستند زندگی کنند یعنی باید دعا کنند، نبوت نموده سخن بگویند و بدین ترتیب باعث ایجاد اندیشه های تازه، پر از سخنان حکیمانه و ایمان باشند.

بنابراین می بینید تا چه حد اتهاماتی که در مورد بی‌ارزش شمردن زنان از نظر انسانی و یا در کلیسا به ما وارد می‌کنند بی‌پایه و اساس است. زن شاهکاری است که نام «جلال» مرد را به او داده‌اند (۱-قرن ۱۱:۷)، او جلال آفرینش است، موجودی است که خدا لذت آفرینش را در او می بیند و اوست که پسر انسان را به دنیا می‌آورد (لو ۱:۲۸-۲۹).

عطایای روح‌القدس به‌کلیسای قرنتس

(۱ـقرن ۱۲-۱۴)

نعمت‌های روح‌القدس و جلوه های گوناگون آن به‌حدی زیاد هستند که دیگر برای پولس و اعضای کلیسای قرنتس هیچ‌گونه شکی در مورد حضور فعال روح‌القدس باقی نمانده است. اما این مسئله مشکلاتی را نیز در اجتماع مسیحیان به‌وجود آورده بود. پولس باید اعضای کلیسا را آگاه کند و چند واقعیت اساسی را برایشان یادآوری نماید.

روح در عصر حاضر (باب ۱۲)

از زمان قیام عیسی مسیح روح‌القدس بر تمام ایمانداران ریخته شده است و معنای این کار همانا به‌انجام رسیدن وعدهٔ خداست در کتاب یوئیل ۳:۱-۳. آیا روح‌القدس «هدیه» نهایی خدا در زمان‌های آخر نیست؟ «دل تازه به شما خواهم داد... و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد» (حزق ۳۶:۲۶-۲۷). این همان روحی است که مسیحیان را به‌دور هم جمع می‌کند و ایمان آنها را به‌عیسای خداوند که قیام کرده است توجیه می‌نماید. «... و احدی جز به‌روح‌القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت» (۱- قرن ۱۲:۳).

ولی در قرنتس اعضای کلیسا عطایای مشابه دریافت نمی‌کردند. بعضی عطایای شگفت‌انگیزی داشتند مثلاً انجام معجزات، شفای بیماران، و یا تکلم به‌زبان‌ها. آیا این گروه افراد خودشان را برتر از سایرین نمی‌پنداشتند؟ آیا همهٔ این عطایا از طرف یک روح داده می‌شد؟ چگونه از این عطایا باید در جمع مسیحی استفاده کرد؟

روح یکی است ولی عطایا متفاوت هستند

پولس در مورد گوناگونی عطایا سخن می‌گوید با این حال در مورد این که اجتماع مسیحی قرنتس بتواند اتحاد خود را علی‌رغم این موضوع حفظ کند نگران است (۱-قرن ۱۲:۴-۵). در قسمت دوم باب دوازدهم پولس تشابه اعضای کلیسا را که عطایای متفاوتی دارند با بدن انسان بیشتر توضیح می‌دهد که همان طور که عطایا متفاوتند اعضای بدن انسان نیز با هم تفاوت دارند ولی مجموعهٔ اعضا در کنار هم تشکیل بدن را می‌دهد. بدین ترتیب عطایای هر یک از اعضا در خدمت بدن هستند. «اما شما بدن مسیح هستید و فرداً اعضای آن می‌باشید» (۱-قرن ۱۲:۲۷). تأکید در مورد این مسئله به روح واحدی برمی‌گردد که منشأ تمام این عطایای متفاوت است.

در کلیسا هر کس می‌تواند عطایی را که روح‌القدس به او بخشیده است به کار برد و به دعوت مخصوص خود جواب مثبت دهد اما به شرط آن که عطایای دیگران را هم که با او تفاوت دارند ولی برای ادامهٔ حیات بدن ضروری هستند محترم شمارد.

مهم‌ترین عطای روح‌القدس (۱-قرن۱۳)

پولس در ضمن توضیحاتی که در مورد عطایای شگفت‌انگیز می‌دهد نظر خوانندگان خود را به مرکز این عطایا نیز جلب می‌کند یعنی محبت خدا که در «سرود محبت» (باب۱۳) خوانده می‌شود. نبوت و یا تکلم به زبان‌ها هرقدر شگفت‌انگیز باشند باز روزی پایان خواهند پذیرفت ولی محبت هرگز ساقط نخواهد شد (۱۳:۸). این محبت با چنان کلمات قاطعانه‌ای توصیف شده است که باید یک به یک آنها را نگاه کرد. موضوع این نیست که به عطایایی که دریافت کرده‌ایم مثل امتیازات اجتماعی و یا عنوان‌های افتخاری فخر کنیم بلکه باید روابط روزانهٔ ما با یکدیگر صورت تازه‌ای بپذیرد که با رفتارهای گذشتهٔ ما متفاوت باشد (هشت عمل نکوهیده که از آیهٔ ۴ تا ۶ قید شده‌اند). این همان طریق افضل‌تر است (۱۲:۳۱) که پولس رسول پیشنهاد می‌کند. هر ایماندار باید با نحوهٔ زندگی کردن خود نشان دهد که اجتماع مسیحی بدن مسیح است و حقیقتاً توسط روح تازه‌ای از محبت و از خود گذشتگی که همان روح مسیح می‌باشد احیا شده است. زندگی برادرانه در کنار یکدیگر همان به حقیقت پیوستن زندگی روحانی است.

در جمع ملاحظه یکدیگر را بکنید (۱-قرن۱۴)

به راحتی می‌توان مشکل جمعی را که در آن هر یک خود را از روح‌القدس پر شده احساس می‌کنند و شروع به تکلم به زبان‌ها می‌نمایند تصور کرد. چگونه می‌توان بی‌آن که آزادی

روح القدس را مهار کنیم به زنان و مردان اجازه دهیم به وضعی قابل فهم و مفید برای سایرین در جمع با یکدیگر به ستایش بپردازند؟ این سؤالی است که در باب چهاردهم مطرح می شود. پولس معیار تشخیص را ارائه می دهد. بهتر است بیشتر نبوت شود تا این که به زبان ها تکلم نمایند. «بهتر است پنج کلمه به عقل خود حرف بزنیم تا هزار کلمه به زبان ها». درواقع کسی که نبوت می کند بنا می کند، تشویق می نماید و شهامت می بخشد.

در پایان این باب (آیات ۲۶ تا ۳۹) چند دستورالعمل داخلی ذکر شده است آنها اصولی را که باید در کلیسا رعایت شود مشخص می کنند. از سوی دیگر این آیات زنان را دعوت به سکوت می کنند. به هر حال پولس از سنن کنیسه های یهودی الهام می گرفته و نمی خواسته اجتماع مسیحیان که روح القدس به آن حیات می بخشد شباهتی به مراسم بی قید و بند بت پرستان با آن کاهنان زن آشفته موی داشته باشد. «زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی...» (۱-قرن ۱۴:۳۳).

عطایای الهی

کلمهٔ **«عطا»** به زبان یونانی به مفهوم «بخشش مجانی و هدیه» می باشد. اولین هدیهٔ خدا به ایمانداران روح القدس است که خود منشأ سایر عطایاست. روح القدس می تواند توانایی های غیرمتعارفی را در افراد ایجاد کند. به عنوان مثال یک ایمان قوی، درک وقایع در پرتو این ایمان، قدرت شفا، تکلم به زبان ها و غیره. می توانید صورتی از این عطایا را در رسالهٔ اول پولس به قرنتیان ۱۲:۸-۱۰ و ۲۸-۳۰ پیدا کنید.

تکلم به زبان ها: منظور از تکلم به زبان ها صحبت کردن به یک زبان بیگانه نیست (مثل موردی که در روز پنطیکاست قید شده است)، بلکه این کار یعنی صحبت کردن به زبانی اسرارآمیز و غیرقابل فهم که به عنوان یکی از جلوه های روح القدس شناخته شده است.

نبوت کردن: در کلیساهای اولیه بعضی از واعظان حرف های مهم و تشویق آمیزی از جانب خدا دریافت می کردند و یا ارادهٔ خدا را در مورد کلیسایی خاص و یا افراد بخصوصی درک می کردند. (مثال: اع ۱۳:۲).

خداوند مصلوب

رایحهٔ خوشی که در تمام طول اولین رسالهٔ پولس به قرنتیان به مشام می‌رسد
بوی خوش «اشتیاق» است.
اشتیاقی که پولس به عیسی مسیح دارد و خود محبت مسیح.
پولس از صحبت کردن در مورد مسیح دست نمی‌کشد.
او برای مسیح زندگی می‌کند و در مورد همه چیز از ورای او قضاوت می‌کند.
پولس در محبتی که سراسر وجود او را فراگرفته
دلایل و کلماتی می‌یابد تا عیسی را به ما معرفی کند.

مسیح و خداوند

پولس به طور مداوم نام عیسی مسیح را ذکر می‌کند. چه در ابتدای نامه که چهار بار نام او را ذکر کرده و چه در پایان نامه که سه بار این کار را کرده است. او عیسی را ۶۵ بار به نام «مسیح» و یا «مسیح عیسی» یاد می‌کند و ۶۶ بار به نام «خداوند» و یا «خداوند عیسی». در ابتدا پولس هیچ علاقه‌ای به این مرد ناصری که با او ملاقاتی نکرده بود نداشته ولی بر اثر تجربه‌ای که در راه دمشق کسب می‌کند می‌فهمد که «عیسی مسیح» است و او آن مسیحی است که انسان‌ها نمی‌توانند تصورش را بکنند. او به عیسی «خداوند» می‌گوید یعنی همان نامی که یهودیان به خدا می‌دادند. با این حال کسی که او مسیح و خداوند خطاب می‌کند نه تنها یک انسان است بلکه مصلوب شده است.

حکمت و جهالت در نظر انسان‌ها

«چون که یهود آیتی می‌خواهند (معجزه‌ای می‌طلبند) و یونانیان طالب حکمت هستند» (۱-قرن ۱:۲۲). گروه اول دوست داشتند پیامبری که آن همه در موردش شنیده بودند که ظهورش غیرمترقبه و گمراه کننده خواهد بود توسط معجزاتی که انجام می‌دهد شناخته شود. و گروه دوم فقط در صورتی تسلیم می‌شدند که دلایل قانع کننده‌ای بشنوند که آنها را راضی کند. بالأخره همگی خواهان اطمینان هستند. پولس برای حفظ انسجام کلیسای قرنتس مجبور می‌شود به حکمت کلام متوسل شود.

یهودیان توقع داشتند که مسیح به صورت «قدرت و حکمت خدا» ظهور کند. عقایدی نظیر این که «حکمت الهی برروی زمین دیده خواهد شد. او در میان آدمیان ساکن است»

برای آنان بسیار آشنا بود به عنوان مثال در کتاب باروخ ۳۸:۳ به این مطلب اشاره شده است. ولی چگونه می توان پذیرفت که مسیح، مرگ شرم‌آور صلیب را پذیرفته باشد؟ آیا در کتاب تثنیه نوشته نشده است «... آن که بر دار آویخته شود ملعون خداوند است...» (تث ۲۳:۲۱)؟ قبول این حرف که نجات افراد توسط چنین شخصی صورت بگیرد خیلی مشکل است مخصوصاً اگر کسی که چنین ادعایی را در مورد او می کند شخصی کم حرف، ضعیف و ترسو باشد قبول آن دشوارتر هم می شود.

حکمت و جهالت در نظر خدا

پولس با اشاره به کتاب اشعیا در جاهای مختلف اولین رسالهٔ خود به قرنتیان تأکید می کند که افکار خدا افکار انسان نیست و نه راه های او راه های انسان (اش ۸:۵۵). «خدا حکمت حکیمان را باطل و فهم فهیمان را مستور خواهد کرد» (اش ۱۴:۲۹). پولس نیز به نوبه خود می گوید که خدا حکمت جهان را جهالت کرده است. خدا در حکمت خود به زبان صلیب با این جهان صحبت کرده است. به همین خاطر است که پولس رسول کلامی جز صلیب نمی تواند داشته باشد. «زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما داشته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب» (۱-قرن ۲:۲).

حکمت خدا که در عیسی تجلی کرده است حکمتی اسرارآمیز و مخفی است که تنها برای «مسیحیان بالغ» قابل درک است. هر قدر هم که برای انسان عجیب باشد با این حال «مسیح مرد... و مدفون شد» (۱-قرن ۱۵:۳-۴). این حکمت خداست که از نظر انسان ها جهالت محض می باشد.

صلیب، پیروزی بر مرگ

از نظر پولس «جهالت خدا از انسان حکیم تر است و ناتوانی خدا از انسان تواناتر». عیسی مسیح مصلوب برای ما عدالت، قدوسیت و خدا شد. او اساس نجات است. «زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی تواند نهاد جز آن که نهاده شده است یعنی عیسی مسیح». (۱-قرن ۱۱:۳). ذکر صلیب برای کسانی که در افکار خود غرق می شوند حماقت است اما برای کسانی که در حال نجات یافتن هستند قوت خداست (۱۸:۱).

روح انسان به خودی خود قادر به درک این نکته نیست. «هم‌چنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است جز روح خدا». اما یک مسیحی بالغ، کسی که روح خدا را دریافت می کند می تواند وارد این راز شود و عیسی را مسیح و خداوند بداند. او می تواند بی آن که احساس کند بپذیرد که مسیح برای گناهان ما مرده است... و این که خدا او را از مردگان

برخیزانیده است (۳:۱۵-۴و ۱۵). او درک می کند که خدا توسط خداوند ما عیسی مسیح ما را بر مرگ پیروز می گرداند.

به طور خلاصه باید گفت که هیچ کس بدون روح القدس نمی تواند بگوید که مسیح خداوند و نجات دهنده است (۳:۱۲). برای اعلام این خبر خارق العاده سخنان مقنع حکمت به هیچ نحو مؤثر نیستند بلکه قوت روح القدس است که در کلام پولس رسول حتی زمانی که در ضعفها گرفتار است عمل می کند. چه اهمیتی دارد که در میان خوانده شدگان خداوند افراد حکیم و یا توانا وجود نداشته باشند. در عیسی مسیح، در پولس و در کلیسای قرنتس خدا آنچه را که از نظر دنیا حقیر است و نیستی ها را برگزیده است تا هستی ها را باطل گرداند. بدین ترتیب هیچ کس نمی تواند در مقابل خدا به خود ببالد و عمل خداوند آشکار می شود. قدرت خدا به وضوح در صلیب مسیح آشکار می شود چون آن مصلوب از مردگان قیام کرده است و در اوست که همه حیات خواهند یافت. این گونه است انجیلی که پولس دریافت کرده و می خواهد اعلام کند.

رسولی که مورد مخالفت بود

پولس به قرنتیان که ایشان را فرزندان محبوب خود می خواند می گوید:
«شما پدران بی شماری ندارید،
بلکه این من هستم که توسط انجیل شما را در عیسی مسیح تولید نموده ام».
با این حال او به خوبی می داند چگونه در قبال افرادی که از عمل او به عنوان یک رسول
و یک بنیانگذار ایراد می گیرند رفتار کند.

«من کاشتم»

پولس اولین کسی است که انجیل را به قرنتس آورده است و در این باره به خود فخر می کند. ولی با این وجود او کاملاً آگاه است که رسول عیسی مسیح می باشد و توسط او فرستاده شده است. او به همراه افراد دیگری مانند اپلس بوده است و گرچه خود را پدر قرنتیان می داند اما خود را مالک ایشان نمی داند. «پس کیست پولس و کیست اپلس جز خادمانی که به واسطهٔ ایشان ایمان آوردید و به اندازه ای که خداوند به هر کس داد. من کاشتم و اپلس آبیاری کرد لکن خدا نمو می بخشد» (۱ـ قرن ۳:۵-۷). و باز در جای دیگر می گوید: «به حسب فیض خدا که به من عطا شد چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن

عمارت می سازد... زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی تواند نهاد جز آن که نهاده شده است یعنی عیسی مسیح» (۳:۱۰-۱۱).

خبرهای بدی در مورد بروز اختلافات، فجایع و بی نظمی ها در کلیسای قرنتس به گوش پولس می رسد. او در آن موقع در افسس به سر می برد در آن سوی دریای اژه و می بایست در این موارد مداخله کند. در یکی از نامه هایی که برای قرنتیان می نویسد سؤالات حساسی را مطرح می کند و به آنها نکته به نکته پاسخ می دهد. پولس کسی است که در مشکلات به او رجوع می کنند و او ضامن حفظ وحدت است. به همین دلیل خوشحال است که به قرنتیان یادآوری کند که انجیل را به طور رایگان در اختیارشان قرار داده است بی آن که از آنها تقاضایی داشته باشد، چنان که رسولان دیگر داشتند (۱-قرن ۹). آیا پولس به دست خود نزد آکیلا و پرسکله کار نکرده بود؟

مخالفان

«اما بعضی تکبر می کنند به گمان آن که من نزد شما نمی آیم» (۱-قرن ۴:۱۸). در حقیقت پولس هنگامی که در افسس اقامت داشت شاید هم بعد از سپری شدن ایامی چند در زندان، سفر کوتاهی به قرنتس کرد. اما این مسئله سرانجام خوشی نداشت چون شخصی در قرنتس با اختیارات پولس به مخالفت می پردازد (۲-قرن ۲:۵-۱۱). پولس به زودی آن جا را ترک می کند ولی شخصی امین را به نام تیطس برای رفع بحران به آن جا می فرستد که سیاستمدارتر از اوست و موفقیت او پولس را خوشحال می کند (۷:۶-۷).

کمی بعد خبری به گوش پولس می رسد. واعظانی که خود را «بزرگ ترین رسولان» می خوانند (۱۱:۵) با اختیارات و تعالیم وی به مخالفت می پرادزند. «زیرا که چنین اشخاص رسولان کذبه و عملهٔ مکار هستند که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه می سازند» (۱۳:۱). از نوشته های پولس این طور برمی آید که این گونه افراد یهودی-مسیحی هستند. «آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم» (۱-قرن ۱۱:۲۲). این «یهودی گرایان» می خواهند تمام بت پرستانی را که ایمان آورده اند وادار به رعایت اصول شریعت نمایند و این کار آنها با تصمیمی که در این خصوص در شورای اورشلیم گرفته شده بود مغایرت دارد. اینجاست که پولس تفاوت بین عهدجدید را که در عیسی مسیح خادم آن است با عهدعتیق به میان می کشد. او کلمه «عهدعتیق» را خلق می کند و آن را به تمام نوشته های یهودی که عیسی را به عنوان مسیح رد می کنند نسبت می دهد (۲-قرن ۳:۱۴).

پولس در مقام یك پدر

روابط پولس با فرزندان قرنتسی اش متلاطم بوده است. پولس تنها یک «خادم» انجیل نیست که خیلی خشک و از راه دور به امور کلیساها بپردازد بلکه با اشتیاق و حساسیتی که در او سراغ داریم می دانیم که با تمام وجود وارد روابط شبانی خود با کلیساهایی نظیر کلیسای قرنتس، که به علت هیاهوی زیاد دچار بی نظمی بود و به عطایای خود می بالید و می دانست که روح القدس تمام نظام اجتماعی را زیر و رو کرده است، می شده.

در مورد زندگی پولس قبل از ایمان آوردن اطلاعی در دست نیست. آیا او مثل هر یهودی خوب دیگری متأهل و صاحب فرزندان بوده است؟ به خصوص شخصی مثل او که در زمینهٔ الهیات درس خوانده بود.

به هر حال او با لحن پدرانه ای با همه حرف می زند چه با همکارانی نظیر تیطس و تیموتائوس (۱-قرن ۱۷:۴) چه با اجتماعات مسیحی که خود پایه گذاری کرده است (۱۴:۴). خانواده او همان خدمت اوست. او برخلاف رسولانی چون پطرس و یعقوب همسری ندارد که با او همراه شود (۵:۹) و مثل یک پدر واقعی فرزندانش را برای خودش نگه نمی دارد. «... زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکرهٔ عفیفه به مسیح بسپارم» (۲:۱۱).

پولس قادر است لطف و محبت عمیق را به رفتاری جدی پیوند دهد درست همان طور که در ایام گذشته یک پدر رفتار می کرد. «چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما بیایم یا با محبت و روح حلم» (۲۱:۴). دستوراتی را که برای اخراج شخص مجرم در رسالهٔ اول ۳:۵-۵ و رسالهٔ دوم ۵:۲-۱۱ می دهد گواه این مطلب است. هم چنین نامه معروفی را که با اشک ها می نویسد «... تا بفهمید چه محبت بی نهایتی با شما دارم» (۲-قرن ۴:۲) حکایت از این امر دارد. پولس در این محبت زندگی می کند. سرود محبت نشان می دهد که او از روی تجربه در مورد کار روح در خودش حرف می زند. «محبت حلیم و مهربان است . محبت حسد نمی برد. محبت کبر و غرور ندارد. اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود. خشم نمی گیرد... در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید. در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد. محبت هرگز ساقط نمی شود» (۱- قرن ۴:۱۳-۸).

در پرتو نامه‌های پولس رسول به قرنتیان می‌توان

تجربه‌ای درمورد روزهای نخست اعلام انجیل کسب کرد

چه حسن تصادفی؟ هنگامی که داشتم این چند خط را بنا به دعوت این مجله می نوشتم مصادف با زمانی بود که می بایست چهار باب از دومین رسالهٔ پولس به قرنتیان را نیز بررسی کنم. البته این کار را به خاطر پایان دادن به ترجمهٔ عهدجدید به زبان مافا (یکی از ۲۰۰ زبانی که در کامرون به آن تکلم می شود) انجام می‌دهم. این کار از سال ۱۹۸۸ شروع شده و در سال چند هفته ای به کمک شماسی که پدر ده فرزند است و از نخستین کسانی است که ایمان آورده اند به آن می پردازم.

پولس بنیانگذار اجتماع مسیحی قرنتس بوده است. بیش از این نمی توانم توضیحی به اعضای اجتماع مسیحی اوزال واقع در کامرون بدهم. من از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۸۵ شبان این کلیسا بوده ام. وقتی برای اولین بار به آن‌جا رفتم ۱۱ نفر تعمید یافته و ۲۰۰ نفر حق‌جو در این سرزمین کوهستانی زندگی می کردند. اوزال که بر روی نوار مرزی نیجریه قرار دارد وسعتی برابر ۳۰ کیلومتر و جمعیتی برابر ۲۵۰۰۰ نفر دارد. تمامی اهالی این شهر به مذهب پدرانشان پای بند هستند. من شاهد ایجاد اجتماعات مسیحی نوین در کوهستانی بودم که انجیل در آن ناشناخته بود و این افتخار را داشتم تا با دو نفر روحانی و همین طور به مدت ۵ سال با مأموری تعمیدیافته همکاری داشته باشم.

حکمت خدا

از نظر مردم، ایمانداران افراد حکیم و با توانایی نبودند (۱-قرن ۱:۲۶). در آب و هوایی که خیلی به آب و هوای «ساحل» شباهت دارد فقر بسیار چشمگیر است. در اوج گرمای فصولی که در آنها باران نمی بارد زنان و مردان ۶ کیلومتر راه می پیمودند تا ۳۰ لیتر آب در سبوهای خود به همراه بیاورند. ولی ناراحت کننده تر آن که این جمعیت بدوی که به زبان فرانسوی آشنایی نداشتند توسط کسانی که از نظر امور اداری و فنی بر آنها برتری داشتند تحقیر و استعمار شده بودند.

این افراد به راحتی در مورد حدود مزارع و یا جهیزیه عروسی یکدیگر را در مقابل رئیس بخشداری متهم می کردند. در تعمقی که در کلیسا در مورد این طرز رفتار داشتیم و با مطالعهٔ متونی از انجیل به حفظ کردن اول قرنتیان ۶:۱-۱۱ پرداختیم. «آیا در میان شما یک نفر دانا نیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند» (۵:۶). به تدریج افراد دانا شناخته شدند. این افراد به درد دل زنان و شوهران گوش می دادند و اظهارنظر می کردند تا به تدریج مسؤولیت هایی را در اجتماع مسیحی خود عهده دار شدند.

بسیاری از ایشان شروع به فرا گرفتن زبان فرانسه کردند ولی دو تن از مسؤولان که بیش از سایرین مورد احترام اعضا بودند سواد خواندن و نوشتن را حتی به زبان «مافا» هم نداشتند. نحوهٔ ادارهٔ جلسات توسط این افراد مانند هر جلسهٔ دیگری که ۲ ماه یک بار تشکیل شود با حکمت خدا بود و نه حکمت این عالم «لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین اما حکمتی که از این عالم نیست...» (۶:۲). حکمت این افراد بر مسیح مصلوب که قدرت و حکمت خداست استوار بود چون این افراد از طرف اجتماع محلی خود و صاحب منصبان بارها مورد مخالفت قرار گرفته و حتی دستگیر شده بودند.

جهالت

سه سال لازم بود تا زبان فوران را یاد بگیرم و در طول این سه سال با آداب و رسوم، مذهب و آیین مذهبی این افراد نیز آشنا شدم. کاهنان سنتی ما را به مراسم مذهبی قبایل و یا کوه نشینان دعوت می کردند. آیا می توان آبجوی مقدس ایشان را نوشید؟ بعضی از مسؤولان بومی کلیسا که تحت تأثیر عقاید اَدونتیست ها قرار داشت می خواستند مخالفت کنند. اما مذهب مافا که از طریق نیاکانشان به آنها به ارث رسیده بود با خدای خالق ایجاد رابطه می کند (مخصوصاً جشنی که در هنگام برداشت محصول برپا می کنند) و این مذهب با بت پرستی یونانیان و رومیان باستان فرق دارد. «و اگر من به شکر بخورم چرا بر من افترا زنند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم» (۱-قرن ۱۰:۳۰).

نمی دانم چگونه مشکلات، مشاجرات، راه حل ها و موانعی که بر سر راه اعلام انجیل وجود داشت (گاهی خود کلیسای مؤسس موجب آن بود) را بیان کنم. ازدواج، مشکلات بزرگی برای ما به وجود می آورد درست مثل مشکلاتی که روابط جنسی و زندگی خانوادگی قرنتیان برای پولس به وجود آورده بود. ریش سفیدان قبایل از موضع گیری ما نسبت به بی عدالتی خوشحال بودند و از این که برای زبان و سنت های آنها ارزش قائل بودیم لذت می بردند. با

این حال از میسیون ما ایراد می گرفتند. به عنوان نمونه زنان دیگر از شوهرانشان اطاعت نمی کردند! زنان مذهبی معیارهایشان متفاوت بود و ما هر یک از اجتماعات بنیادی خودمان را وادار می کردیم تا به زنان تعمیدیافته و یا حق جو مسؤولیت هایی بدهند.

خدمت انجیل

هنگامی که دو نامهٔ نوشته شده به قرنتیان را می خوانم آنچه که بیش از هر چیزی در تجربیات من به عنوان مبشر حائز اهمیت است خدمت عهدجدید است که با هر خدمت دیگری تفاوت دارد (۲-قرن ۳:۶). اشتباهات مبشران وقتی که تفاوت عمیقی از نظر فرهنگی با محیط خودشان داشته باشند بیشتر به نظر می رسد و ما نیز برای روستائیان و صاحبان منصب «تماشاگاه شده ایم» (۱-قرن ۴:۹). ما همان «ظروف خاکی» بودیم (۲-قرن ۴:۷). این موضوع را در مواقع خستگی، تب مالاریا و یا در طول ماه های مارس- آوریل- مه که دماسنج ۴۰ درجهٔ سانتیگراد را نشان می داد به شوخی به یکدیگر می گفتیم که تحت این شرایط نباید هیچ تصمیمی گرفت، بهتر درک می کردیم.

ولی مأموریتمان به عنوان نخستین کسانی که پیغام انجیل را در جایی اعلام می کردند بسیار جالب بود. موعظه کردن در حالی که برروی صخره ای در کوهستان نشسته ای و یا در جماعت خدا زیر سایهٔ درختی ایستاده ای و سعی داری تا در حالی که با مسیحیان و حق جویان صحبت می کنی کلام خدا را اعلام نمایی و آن را با زراعت، زندگی خانوادگی، آخرین مصیبت هایی که توسط طبیعت و یا انسانها بر آنها وارد شده است ارتباط بدهی و در حالی که یکی از داستان ها و یا ضرب المثل های خودشان را ذکر می کنی برای شخصی که فقط تعلیمات کتاب مقدسی گرفته است کار ساده ای نیست. بعد از گذشت پانزده سال از میان تجربیات، بنیانگذاری های موفق و یا ناموفق، اتفاقات غیرمترقبه ای که خداوند نیز در آنها با ما سر ناسازگاری داشت، توانستیم تبدیل افراد را ببینیم و درک کنیم که خدمت انجیل واقعاً روشن ساختن (۲-قرن ۴:۴)، خدمت کردن به عدالت (۳:۹)، و خدمت به آزاد ساختن (۳:۱۷) است. ما دریافتیم که روح خدای حی برروی لوح های گوشتی قلب های مردان، زنان و کودکان تقریر می کند (۳:۳).

پیچیدگی روابط

روابط ما با این افراد دستخوش تلاطم و فراز و نشیب های فراوان می شد و لحظاتی هم بود

که پیوندهای عمیق برادرانه بین ما به وجود می‌آمد. بخشدار دو بار مرا احضار کرد و گوشزد نمود که: «پدر فقط به کلام خدا بپردازید با امور دیگر کاری نداشته باشید». البته تحمل این گوشزد برایم خیلی آسان‌تر از شنیدن توضیحاتی بود که چند نفر مسیحی در مورد ازدواجی می‌دادند که صورت گرفته بود. آنها اظهار می‌داشتند که من دختر را به کس دیگری داده‌ام در حالی که قبلاً قول او را به یکی از برادران قبیله داده بودند. واقعاً در آن زمان به پولس می‌اندیشیدم که در رسالهٔ دوم قرنتیان مجبور بود خود را تبرئه کند.

من پانزده سال با این افراد زندگی مشترک داشتم. با آنها در کندن چاه همراه می‌شدم، شبها زنانی که در حال فارغ شدن بودند و یا مارزدگان را به بیمارستان می‌رساندیم. وقتی مسیح برایشان آشکار می‌شد یا روح‌القدس را دریافت می‌کردند با ایشان بودم، در ایمان مشترکمان، در تعمیدهایی که شبهای عید قیام می‌دادیم در صحبت‌هایی که در مورد وجود و یا عدم وجود «خورندگان جان» با یکدیگر می‌کردیم و همین‌طور زمانی که کلبهٔ من با سقف پوشالی‌اش طعمهٔ حریق شد و تمام اهالی روستا به من کمک کردند در همه حال با هم بودیم. از خلال تمام آن‌چه ذکر کردم وابستگی متقابل و عمیقی مشهود است: «در دل ما هستید تا در موت و حیات با هم باشیم» (۲-قرن ۷:۳).

سایرین هم‌چنان به‌کار مشغول هستند

اکنون وقتی چهار ماه در سال جهت تشویق جلسات کتاب مقدسی به اسقف نشین های متفاوت کامرون بازمی‌گردم نمی‌خواهم بیش از دو روز آخر هفته را در قلمرو سابق خود بمانم تا مزاحم کشیش جدید نشوم. ولی امسال کشیش جوان کامرونی از من دعوت کرد تا در طول هفته مقدس به او کمک کنم. «شاید شما در فرانسه این کار را نکنید ولی برای ما آفریقایی‌ها وقتی شخص با تجربه‌تر برمی‌گردد جای بسی خوشحالی است». زنان و مردانی که در اجتماعات دارای مسؤولیت‌هایی بودند از نظر شناخت انجیل بالغ‌تر شده‌اند. دو گروهی که در فرانسه و کامرون مشغول فراگیری کتاب مقدس هستند متقابلاً به یکدیگر سلام می‌رسانند. ایشان خود را برای خدمت کردن به برادران آماده می‌سازند. تا ایشان نیز بتوانند دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نمایند به آن تسلی که خود از خدا یافته‌اند (۲-قرن ۱:۴).

گروه های کتاب مقدسی

سرود محبت: (۱ـقرن ۱۳)

این متن که شهرت آن کاملاً به سزاست، تنها به ازدواج اختصاص ندارد. البته در این مورد صحبتی هم در آن نشده است. اگر در مورد این موضوع دست به فعالیت گروهی بزنیم خیلی جالب خواهد بود. ۳ قسمت از این سرود را در دو ترجمهٔ متفاوت با هم مقایسه کنید. قسمت اول آیات ۱-۳، قسمت دوم ۴-۷، و قسمت سوم ۸-۱۳.

آیات ۱-۳: تجربه ای که پولس («من») در چهار زمینهٔ مختلف کسب کرده است: تکلم به زبان ها، معرفت مذهبی، ایمان، تقدیم خویشتن و اموال خود. چرا فقدان عشق یا محبت (آگاپه) می تواند «همه چیز» را به «هیچ چیز» تبدیل کند؟ در این مورد نمونه های واقعی ذکر کنید.

آیات ۴-۷: کلمهٔ عشق و محبت را دقیق بررسی کنید. محبت چه کارهایی انجام می دهد (۷ مورد را ذکر کنید) و چه کارهایی انجام نمی دهد؟ (با ذکر ۸ مورد). «اگر به جای کلمهٔ عشق و محبت نام عیسی را قرار دهیم تصویر گیرایی از مسیح به دست خواهیم آورد چون آگاپه همان محبت مسیح در ماست».

آیات ۸-۱۳: در مورد تجربه و امید مسیحیان («ما» و «من») است. تفاوت هایی را که آینده با حال خواهد داشت مقایسه کنید (آیات ۸-۱۰ و ۱۲)، درست همان طور که بین گذشته و حال تفاوت هایی وجود دارد (آیه ۱۱). این «آینده» و یا «آن وقت» است که بر حضور فعلی هر یک از ما مسلط است چنان که بر کلیسا. عشق و محبتی که حال زیست می کند «هرگز ساقط نخواهد شد» و این همان «طریق افضل» است که در (۱-قرن ۱۲:۳۱) اعلام شده است.

آیا مردگان می‌توانند قیام کنند؟
(۱-قرن۱۵)

پولس در خاتمهٔ نامه‌اش به اعتراض برخی از قرنتیان که اظهار می‌کردند «برخاستن از مردگان وجود ندارد» یعنی ایماندارانی که وفات یافته‌اند برنخواهند خاست پاسخ می‌دهد. این مطلب کمی دشوار است ولی مطلب مهمی است پس بیایید با هم دلایل پولس را گام به گام مطالعه کنیم.

۱- انجیل پولس: مسیح از مردگان برخاسته است (۱-قرن۱۵:۱-۱۱)

پولس از زیربنایی‌ترین خبر ایمان به مسیح که قرنتیان از آن آگاه بودند شروع می‌کند و می‌گوید «به یادتان می‌آورم» چه چیز را؟ «خبر خوش» ایمان به مسیح مرده و قیام‌کرده. در این آیه از سه فعل اعلام کردن، سپردن و پذیرفتن استفاده شده است. چرا پولس تا این حد روی شاهدان تکیه می‌کند؟ از چه نظر پولس هم یکی از این شاهدان است؟

۲- اگر مسیح قیام نکرده است ... (آیات ۱۲-۱۹)

یونانیان که طرز تفکری واقع‌گرایانه نداشتند فناناپذیر بودن ارواح را می‌پذیرفتند اما تصور برخاستن مردگان آن هم با همان کالبد زمینی برایشان دشوار بوده است. عکس‌العمل‌های تحقیرآمیز اهالی شهر آتن را نسبت به موعظه پولس ملاحظه کنید (اع۱۷:۱۸و ۳۱-۳۲). پولس برای این‌که بتواند خوانندگان نامه‌اش را متقاعد سازد توجه آنها را نسبت به عواقب انکار برخاستن مردگان جلب می‌نماید. جملاتی را که با «اگر» شروع می‌شوند بشمارید.

هماهنگی بین آیات ۱۳-۱۵و۱۶-۱۸ را ملاحظه کنید و سپس نتیجه‌گیری احتمالی آیهٔ ۱۹ را. ببیند چه اتفاقی برای شاهدان (ما، آیهٔ ۱۵) و ایمانداران (شما، آیهٔ ۱۷) و بالأخره متوفیان (آنها، آیهٔ ۱۸) روی می‌دهد.

۳- نتایج قیام مسیح (آیات ۲۰-۲۸)

به طور خلاصه باید گفت که چون مسیح از مردگان برخاسته است پس مردگان قادر به قیام هستند. کلمهٔ «نوبر» درواقع همان اصطلاحی است که در مورد دانه‌های محصولی به کار می‌رفت که به خدا تقدیم می‌شد تا برای برداشتی خوب امیدوار باشند (لاو۲۳:۹-۱۱).

پس مسیح هم برای ایمانداران متوفی و آنانی که به مسیح تعلق دارند همان امید است (آیهٔ ۱۹). پولس سناریویی در مورد آخرت و «هنگامی که کامل آید» را در دو مرحله به تصویر می‌کشاند. ابتدا قیام ایمانداران پس از قیام مسیح و سپس پیروزی مسیح بر نیروهای شرارت که با خدا در نزاع هستند. کدام قدرت آخر از همه تسلیم می‌شود و چرا؟

۴ـ پس برای چه خودمان را به‌خطر می‌اندازیم؟ (آیات ۲۹–۳۴)

دو نمونه‌ای که پولس در آیهٔ ۲۹ (کاری مبهم که تنها در این‌جا از آن یاد شده است) و آیات ۳۰-۳۲ ذکر نموده است یادداشت کنید. هر دو نشان دهنده واکنش‌هایی هستند که قیام مسیح را میسر می‌سازد. آیات ۳۳-۳۴ نتیجه‌گیری اولیه‌ای را تشکیل می‌دهند و نیز دعوتی است از قرنتیان برای ایمان آوردن.

۵ـ با چه بدنی از مردگان قیام می‌کنند؟ (یات ۳۵–۴۹)

در این‌جا پولس به دومین اعتراض قرنتیان دو پاسخ می‌دهد. نخستین پاسخ در آیات ۳۶ تا ۴۱ یافت می‌شود و در مورد خلاقیت و قدرت خدای خالق است که حیات می‌بخشد. در این آیات به سه شکل متفاوت حیات اشاره شده است: جوانه، بدن حیوانات و شأن ستارگان. از نظر پیشینیان تنها با مردن دانه و بذر بود که جوانه به وجود می‌آمد «... اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد» (یو ۱۲:۲۴).

دومین پاسخ به سؤال آیهٔ ۳۵ است و در آیات ۴۲ تا ۴۹ یافت می‌شود. چرا پولس کلمهٔ «کاشتن» را به کار می‌برد؟ این کلمه با چه کلمه‌ای متضاد است؟ چهار نمونهٔ متضادی که توسط آنها پولس تبدیل یافتن جسم را توضیح می‌دهد یادداشت کنید (آیات ۴۲-۴۴). در نمونهٔ چهارم «جسم نفسانی» بیانگر شخصیت فردی انسان زنده است و «جسم روحانی» با روح‌القدس ارتباط دارد یعنی بزرگ‌ترین عامل برخاستن از مردگان (روم ۱:۴، ۸:۱۱؛ ۱ـتیمو۳:۱۶).

۶ـ نتیجه‌گیری (آیات ۵۰–۵۸)

در این آیات بسط نهایی موضوع صورت می‌گیرد. در آیات ۵۱ و ۵۲ در زمانی که شیپور نواخته خواهد شد دیگر فقط مردگان مطرح نیستند. کلمه‌ای را که دو بار به کار رفته و نشان دهندهٔ وضعیت نهایی بشر است یادداشت کنید.

بدن مسیح

در نامه اول به قرنتیان

در این نامه پولس توجه ما را به سوی بدن مسیح معطوف می‌سازد. مسیحیان در قالب کلیسا و یا هر یک به تنهایی در بدن مسیح. این موضوع در باب‌های ۶، ۱۰، ۱۱ و ۱۲ به‌چشم می‌خورد.

لازم است به‌خاطر داشته باشیم که پولس در محل تلاقی افکار یونانی و یهودی قرار دارد. فلسفهٔ ایده‌آلیست یونانی (البته بعد از افلاطون) برای علو بخشیدن روح و اندیشه، جسم را حقیر می‌شمارد در حالی که فرهنگ یونان در ورزشگاه‌ها به ستایش بدن قوی ورزشکاران پرداخته و برهنگی را در هنر می‌ستاید. ولی فرهنگ یهودی اهمیتی به ورزش نمی‌دهد و نمایش بدن انسان را قدغن کرده است و قوانین سختی برای افرادی درنظر گرفته است که سر و وضع ناشایستی دارند. از نظر فرهنگ یهود بدن مظهر موجودی است که خدا آفریده و به این خاطر است که قیام خواهد کرد (ر.ک ۱ـ قرن ۱۵).

رسالهٔ اول قرنتیان بدن مسیحیان و کلیسا را نمایش عینی و حقیقی مسیح تلقی می‌کند.

ـ باب **۱۲** مسیحیان را دعوت می‌کند تا بدن مسیح را بنا کنند. به وسیلهٔ تعمید این بدن پی‌ریزی و متحد می‌شود.

ـ باب‌های ۱۰ و ۱۱ پیوندهای عمیقی را در مراسم عشای ربانی بین بدن مسیح و مسیحیان که همان کلیساست برقرار می‌کند.

ـ باب **۶** بیشتر تعمقی است در مورد محترم شمردن بدن توسط مسیحیان، چون بدن ما پیوستگی نزدیکی با بدن مسیح دارد.

یك روح، یك بدن (۱-قرن۱۲:۱۲-۳۰)

آیات ۱۲-۱۳: چه چیزی قبل از همه در این آیات مطرح شده است؟ آیهٔ دوازده درواقع اصلی است که بدن مسیح را متحد می‌سازد. هم‌چنین **افس ۴:۴-۵** را مطالعه کنید.

آیات ۱۴-۲۶: این توضیحات سمبولیک همکاری لازم بین اعضای بدن را نشان می‌دهد. این آیات را با **روم ۴:۱۲-۶** مقایسه کنید.

آیات ۲۷-۳۰: این آیات افکار پولس را سازماندهی می‌کنند. اصطلاح «بدن مسیح»

به صورت مطلق به کار رفته در حالی که در **افس ۲۳:۱ و کول ۱۸:۱** که موضوع مشابهی دارد مسیح به عنوان سر بدن مطرح می شود، حال آن که در رسالهٔ اول قرنتیان این طور نیست. از آیهٔ ۲۸ به بعد پولس نمونه هایی از سه نوع خدمت به دست می دهد و سپس نعمت های مختلف که عطایای خدا به کلیسا که بدن مسیح است می باشد را بر می شمرد،

یك نان، یك بدن (۱۰:۱۶-۱۷)

کلیسا یعنی بدن انسجام یافتهٔ مسیح، در تعمید شکل می گیرد **(۱۲، ۱۳)** و از عشای ربانی که حیات و اتحاد اعضا را حفظ می کند تغذیه می شود، آن هم اعضایی که همگی از بادهٔ روح نوشانیده شده اند «... اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند» **(آیات ۱۳و ۲۵)** چه چیز باعث می شود که اعضا به فکر یکدیگر باشند و علت اتحاد بدن چیست؟ **(۱۰:۱۶-۱۷)**.

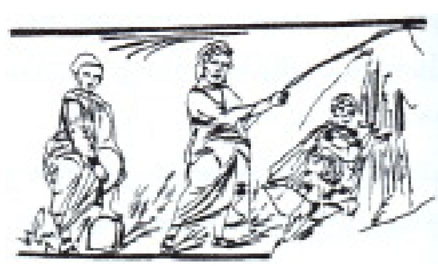
از اعضای کلیسای قرنتس دعوت شده تا به چه چیز احترام بیشتری بگذارند؟ **۲۲:۱۱ و ۲۹** را مطالعه کنید.

۲۳:۱۲ و ۱۷:۱۰ را با یکدیگر مقایسه کنید. طرز فکر در مورد بدن مسیح چگونه تکامل می یابد؟

خدا را به‌بدن خود تمجید نمایید (۶:۱۳-۲۰)

طرز فکر باب ششم توسط آن چه پیش از آن نگاشته شده قابل درک است. اعضای بدن مسیح خوانده شده اند تا خدا را در بدن جسمانی خود تمجید نمایند، چنان که دعوت الهی آنها نیز چنین است.

در **باب دوازدهم** افسانهٔ کلاسیک اعضای بدن توضیح داده شده است و در باب ششم این طرز فکر بیشتر موشکافی گردیده تا جایی که از بدن هر ایماندار تعمیدیافته به عنوان عضوی از بدن مسیح یاد شده است. این طرز فکر اخلاقیاتی را در مورد روابط فردی و جنسی پایه گذاری می کند. موضوع یکی شدن چگونه مطرح شده است **(آیات ۱۶و ۱۷)**.



(۱ـقرن ۴:۱۰)
موسی صخره را با چوب دست خود می زند تا آب از آن فوران کند (اعد ۱۱:۲۰).
یکی از رایج ترین صحنه های کتاب مقدسی که در شمایل شناسی سردابه های زیرزمینی دیده شده، قرن چهارم میلادی. (سردابه سنت کالیست، رُم).

اعلام انجیل

کتاب «عهد جدید» در تسالونیکی آغاز می‌شود

اگر کتاب «عهد جدید» به دست ما نرسیده بود و فقط اولین نامهٔ خطاب به اهالی تسالونیکی را در دسترس داشتیم از اوائل مسیحیت چه می فهمیدیم؟

اگر چنین سؤالی را درباره اولین نامه به اهالی تسالونیکی مطرح می کنیم بی سبب نیست زیرا متن این نامه که در سال ۵۱ میلادی یعنی حدود ۲۰ سال پس از پنطیکاست نوشته شده اولین سند عهدجدید به شمار می رود. بنابراین نوشتن کتاب عهدجدید در تسالونیکی آغاز گردیده است.

آن چه از مندرجات نامه درک می کنیم این است:

ـ در تسالونیکی جمعیتی از ایمانداران وجود داشتند که بر مبنای انجیل زندگی می کردند ولی انجیل هنوز به صورت نوشته درنیامده بود بلکه فقط ظهور عیسی مسیح را اعلام می کرد و همین اعلام یا مژده اساس زندگی وهستی مردم را دگرگون می ساخت.

ـ مردی که فرستادهٔ عیسی است پیام خداوند را به همه جای دنیا می برد.

ـ جمعیت های دیگری نیز مانند جمعیت تسالونیکی تشکیل شده اند که این جمعیت ها را کلیسا می خوانند.

ـ با وجود فشارها، شکنجه ها، و وسوسه هائی که این کلیسا را تهدید می کنند، این چند برگ یعنی اولین صفحات عهدجدید به مانند ندای شادی، و آهنگ نجات و امیدواری به صدا درآمده است.

بالأخره بررسی دقیق اولین نامه به اهالی تسالونیکی ما را با زندگی و اشتیاق کسانی که پیام انجیل را می شنیدند آشنا می سازد. این نامه پیوستگی میان انجیل و کلیسا را به ما نشان می دهد و ما را به سوی تصویر کلی «عهدجدید» رهبری می کند.

اهالی تسالونیکی چه کسانی هستند؟

قدیمی ترین متن عهدجدید نامه ای است که به یک عده از اهالی تسالونیکی نوشته شده است. اولین خطوط نامه این موضوع را تصریح می کند و در همین نامه از شهر مجاور، «فیلیپی»، نام برده شده و به ایالت مقدونیه نیز اشاره گردیده است.

گروه برادران

این نامه مسلماً خطاب به کلیهٔ اهالی تسالونیکی نمی باشد بلکه به تعدادی از آنهاست که رشته های صمیمیت به طوری آنان را به یکدیگر پیوند داده که هم دیگر را «برادر» خطاب می کنند. این گروه به قدری آشکار یک رنگی و صمیمیت داشته و از دیگران متمایز هستند که سایر شهروندان گاهی آنان را تحت فشار قرار داده و به آنان آزار و ستم روا می دارند.

این گروه جزء کوچکی از نهضت مهم و گسترده تری می باشند که پیروان آن نه تنها درایالت مقدونیه بلکه در اخائیه و در سرتاسر یونان و خارج از یونان و مخصوصاً در سرزمین یهودا پراکنده اند که همگی با ریشه و مبنای نهضت درارتباط می باشند زیرا معتقدات آنها بر مبنای شخصی به نام عیسی می باشد که به وسیله اهالی سرزمین یهودا کشته شده و، به طوری که می گویند، بار دیگر زنده شده و پیروانش بازگشت او را انتظار می کشند.

جزئیات دیگری ارتباط نزدیک این گروه را با دنیای یهود نشان می دهد، مثلاً کلماتی که به کار می برند اکثراً کلماتی است که از ترجمه یونانی کتاب مقدس یهودیان گرفته شده، بعضی از عبارات مزامیر یهودیان را عیناً نقل می کنند و قطعاتی از کتب اشعیاء و ارمیاء و حزقیال یا کتاب دانیال و زکریا را ذکرکرده یا اشاره هائی به کتب پیدایش، تثنیه، یا ایوب می نمایند.

مخاطبین این نامه گرچه به جامعه یهود خیلی نزدیک هستند با این همه معلوم است که از نظر تولد به دنیای یهود تعلق ندارند. این افراد به آئینی نو گرویده اند. هنگامی که پولس، نویسنده نامه نزد آنها آمده است بر اثر کلام او و شنیدن مژده ای که اعلام نموده بت های خود را رها کرده اند تا به خدمت خدای زنده و حقیقی درآیند. اعضای این گروه از دیگران که «اشخاص خارج» نامیده می شوند متمایزاند. ولی مسلم است که این تغییر مذهب، به هیچ وجه با دین رسمی یهود ارتباطی ندارد. هم چنان که برادرانشان را که در سرزمین یهودا زندگی می کنند یهودیان نپذیرفته بودند و همچنین عیسی نیز که او را خداوند می نامند قبلاً به وسیله یهودیان پذیرفته نشده بود.

سازماندهی گروه

هر یک از هسته های محلی این گروه، کلیسا نامیده می شود که به معنی «دعوت الهی» می باشد و این کلمه هم از کتاب مقدس یهود گرفته شده است. در آن کتاب این کلمه به معنی «اجتماع» به کار برده شده و منظور تجمع مردمی است که به وسیلهٔ خداوند دعوت شده اند (تث ۳۱:۳۰).

این کلمه نشان می دهد که پولس نامهٔ خود را خطاب به چه کسانی نوشته است. این اشخاص معتقد نیستند که خودشان گردهم آمده اند، درست مثل اعضای یک حرفه که جمعیتی تشکیل داده و یا کسانی که برای دفاع از منافع خود اجتماع می نمایند، بلکه معتقدند که در این جمع گرد آمده اند تا به ندائی پاسخ دهند. افراد این جمعیت همگی کلامی را شنیده و در خود نوعی نیروی درونی احساس کرده اند. پولس کسی است که این کلام را به نزدآنان برده و این مژده را به آنان رسانیده است. مژده ای که بر اساس آن زندگی می کنند. آنها این مژده را هم چون پیامی که از سوی خدا رسیده است پذیرفته و به آن پاسخ داده اند. روح خداوندی نیروی آنان بوده و وفاداری به کلام خداوند موجب شادمانی آنان می باشد.

باید گفت که کلمه کلیسا در کتاب مقدس جنبه آئین مذهبی دارد. هنگامی که خدا قوم خود را دعوت می کند برای این است که در محضر او زندگی کنند. دعوت خدا، لحظهٔ گوش فرادادن به کلام، لحظهٔ تقدیم قربانی، مراسم تجدید عهد و عشای ربانی و لحظهٔ شکرگزاری است. چنین به نظر می رسد که کلیساهای نوع جدید هم برای اجرای مراسمی تقریباً مانند مراسم نیایش به دور هم جمع می شوند. نامه ای که دریافت می کنند برای آن است که در هنگام اجتماع همهٔ برادران خوانده شود. پولس در نامهٔ خود لحن رسمی به کار می برد. چندین بار به دلایل گوناگون به درگاه خدا شکرگزاری کرده و از مخاطبان دعوت می نماید شکرگزاری کنند. نامه به مانند نیایش با جمله های ثنا و درود شروع شده و خاتمه می یابد مثل: «فیض و سلامتی بر شما باد»، و یا «فیض خداوند ما عیسی مسیح بر شما باد».

کلیساهائی که در تسالونیکی هستند دارای سازمان و تشکیلاتی می باشند. در میان اعضای این کلیساها افرادی در مرتبه بالاتر از دیگران قرار دارند و تعدادی نیز مسئولیت دارند که هرگونه کوتاهی در انجام وظایف مذهبی را به اعضا یادآوری نمایند. به طوری که از مفاد نامه برمی آید دستورات مسؤولان به سهولت اجرا نمی شود زیرا در نامه توصیه می شود نسبت به مسؤولان نهایت احترام و اطاعت و قدرشناسی و محبت را به جا آورند.

همچنین در میان آنان کسانی هستند که عطای نبوت دارند. اگر این مسئله را برابر رویهٔ عهدعتیق تعبیر کنیم به این افراد موهبتی الهی عطا شده تا کلیسا را به راستی و درستی تشویق و ترغیب نمایند، ولی کلیسا نیز فعال بوده و همهٔ مسئولیت ها را فقط به دست چند نفر نمی سپارد، چنان که نویسندهٔ نامه هم نامه را نه فقط به رؤسا بلکه به خود کلیسا خطاب می کند. هم چنین کلیسا باید تشخیص دهد که چه کسی عطای نبوت دارد زیرا روح القدس در میان جمع است که عمل می کند.

نویسندگان نامه به اهالی تسالونیکی سه نفر به نام‌های پولس، سلوانس، و تیموتائوس هستند. این سه نفر مقام خاصی در کلیسا دارند ولی بدون تردید پولس دارای اهمیت بیشتری است. در انشای نامه نیز افعال از مفرد به جمع تغییر یافته و به جای «من»، ضمیر «ما» به کار می‌رود. پولس پدر این جمعیت محسوب می‌شود و نفوذ و اختیاراتی بر آنها دارد.

از سایر اعضای جمعیت در نامه با کلمهٔ «برادران» یاد شده (۱۹ بار) و سه بار آنان را «ایماندار» می نامد. می‌گوید آنها «مورد محبت خداوند»، «برگزیده»، و «فرزندان نور» هستند و ظاهراً آنان را جزو مقدسان به شمار می‌آورد.

زندگی برادران

در این نامه درباره زندگی اعضای جمعیت توضیحاتی داده نشده و معلوم است که جزو طبقهٔ خاصی نبوده و شغل و حرفهٔ مخصوصی ندارند. دربارهٔ داشتن زندگی مشترک و احیاناً یکی بودن محل سکونت آنان یا حتی سهیم بودن در درآمد یکدیگر صحبتی به میان نیامده و چنین برمی‌آید که آنان مثل سایر اهالی زندگی می‌کنند و فقط راستی و درستکاری را با دقت مخصوصی رعایت می‌نمایند. در آرامش به سر می‌برند، به کار و کسب خود سرگرم هستند و سعی دارند باری بر دوش دیگران نباشند. آنان به کارهای دستی اشتغال داشته و درنظر دیگران رفتار شایسته و پسندیده‌ای دارند.

زندگی یک «برادر» زندگی «در حضور خداوند» است، بنابراین لازم است به حالت تقدس و پرهیزکاری زندگی کنند. اگر به یاد آوریم که در آن اوقات جامعهٔ یونانی به سوی عیاشی و لجام گسیختگی اخلاقی می‌رفت جای تعجب نیست که ببینیم در روابط جنسی بر اصول پاکدامنی و درستی تأکید شده است. البته به هیچ وجه صحبتی از تقوای افراطی نیست و ازدواج محکوم نگردیده بلکه هر کسی می‌تواند همسری اختیار کند ولی نبایستی بر خلاف عهد زناشوئی رفتار کرده و به برادرش خیانت نماید.

در این نامه بیشتر نصایح و اندرزهائی که داده می‌شود تشویق به محبت برادرانه است و معلوم می‌شود که می‌خواهند این محبت را امتیاز مشخص جمعیت سازند، محبتی که باید از مرز کلیسای محلی گذشته و به تمام برادران و حتی به کسانی که در خارج از کلیسا هستند گسترش یابد؛ محبتی که روز به روز بیشتر شود و هرگز به آنچه که هست قانع نباشد. این محبت احساسی بی‌شائبه و به قول پولس احساسی است که انسان را «در اندیشه و پروای دیگران» قرار می‌دهد. این محبت را خدا به ما می‌آموزد و عطیه‌ای است که از جانب خداوند در دل ما جای می‌گیرد؛ همکاری و همبستگی واقعی میان برادران ایجاد می‌نماید به اندازه‌ای که می‌توانند به یکدیگر تذکرات برادرانه بدهند؛ و بالأخره بدین سان افراد جمعیت با پشت‌گرمی یکدیگر جرأت بیشتر پیدا کرده و بر ضعف خود غالب می‌شوند و در

صورت لزوم صبر و متانت پیشه می سازند. در این مورد در نامه مذکور آمده است: «زنهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکند، بلکه دائماً با یکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید».

جمعیت منتظرین

این اشخاص به گذشته توجهی نداشته وزندگی خود را بر پایه آن بنا نمی کنند بلکه همگی به سوی آینده نگریسته و درانتظار به سر می برند. این انتظار با عبارات گوناگونی بیان شده است: در انتظار عیسی، در انتظار فرمانروائی خدا، در انتظار فرا رسیدن روز موعود خداوند، و بالأخره منتظرند سعادت و شادمانی ابدی را در زندگی با او بیابند.

گوئی این جمعیت گروه «شب زنده داران» است زیرا کسی که در انتظار است نمی خوابد. اینان فرزندان تاریکی و ظلمت نیستند تا درخواب فرو روند بلکه فرزندان روشنائی و فرزندان نور می باشند.

ولی این انتظار همراه با غم و اندوه و افسردگی نیست. نامه به اهالی تسالونیکی رساله ای خشن و خالی از لطف نیست بلکه سرتاسر نشاط و شادمانی است: شادی بین برادران، شادی روح القدس، و بالأخره شادی در برابر خداوند. حتی مرگ نباید مایۀ غم و اندوه گردد.

اکنون که دانستیم این نامه به چه کسانی خطاب شده و این گروه مردان و زنان را شناختیم سعی می کنیم بدانها ملحق شده و به سرچشمۀ شادمانی آنان برسیم، یعنی خدائی را که انجیل اعلام کرده است بشناسیم.



سرباز رومی، ملبس به زره و کلاه خود آهنی.
مجسمه برنزی متعلق به قرن دوم بعد از میلاد
(موزه بریتانیا، لندن).



طاق اغوسطوس در مقدونیه، نقاشی کوزینری، ۱۸۳۱

چه کسی به اهالی تسالونیکی نامه می‌نویسد؟

فرض کنیم از تمام نامه های پولس فقط اولین نامه به اهالی تسالونیکی به دست ما رسیده باشد و ازاعمال رسولان اطلاعی نداشته باشیم. با بررسی این نامه از زندگی پولس چه می فهمیم و دربارهٔ او چه می توانیم بگوئیم؟

در حقیقت شخص پولس برای ما یک معماست. به درستی نمی‌دانیم که یهودی بوده یا یونانی، نامش از ریشهٔ لاتین است اما لحن تورات‌گونه گفتارش نشان می‌دهد که در دنیای یهود زندگی می کرده. هم‌چنین نمی‌توانیم بفهمیم از کجا آمده، چگونه به خداوند ایمان آورده و به خدمت انجیل در آمده است. نویسندهٔ نامه معتقد است که خداوند او را برگزیده و به بوتهٔ آزمایش گذاشته تا انجیل را به او بسپارد (۴:۲). ولی نمی گوید این دعوت در چه اوضاع و احوالی انجام گرفته است.

سخنگوی انجیل

بالعکس در سرتاسر این نامه دیده می شود که او از مأموریت خود آگاهی کامل دارد. او برای اعلام انجیل مخصوصاً به امت ها و خدانشناسان فرستاده شده، کلام او کلام خداست و باید به همین عنوان پذیرفته شود (۱۳:۲). این کلام همانند کلام انجیل وسیلهٔ رستگاری است (۱۶:۲)، خدا به او اختیارتام داده تا با قاطعیت مژدهٔ نویدبخش را اعلام کند (۲:۲) و نتیجهٔ مأموریت خود را فقط در برابر خداوند گزارش نماید.

دربارهٔ نقش او در جامعه مؤمنان و مقامی که داشته است نمی توان اظهارنظر کرد. او خود را وابسته و تا اندازه ای مسئول کلیسای سرزمین یهودیه می‌داند (۱۴:۲) و از نفوذ و اختیارات خود کاملاً آگاه است. با این همه میل دارد بیشتر پیام خود را ابلاغ نماید و کمتر از اختیارات خود استفاده کند. در سرتاسر نامه پند و اندرز می‌دهد، تقاضا نموده و دستور می‌دهد و بالأخره با قاطعیت اعلام می کند که با این دستورات اراده خداوند را ابراز می نماید و نپذیرفتن آنها درحکم رد وجود خداوند است (۱:۴-۱۳). ضمناً معلوم است که خود را بنیانگذار و رئیس جمعیت پیروان در تسالونیکی می‌داند و گاه خود را به یک پدر یا مادر تشبیه می کند.

با این همه، پولس در سرتاسر نامهٔ خود مقام منحصر به فردی برای خود قائل نشده و سعی دارد همراهانش، سلوانس و تیموتاؤس، را در ردیف خود قرار داده و به آنان هم مثل خودش عنوان رسول بدهد (۷:۲) (در این جا عنوان رسول معنی کلی «فرستاده» دارد). دراین نامه

کلمهٔ «ما» که دائماً آورده شده یک جمع ادبی است (۱۸:۲، ۳:۱-۶) ولی بیشتر اوقات چنین نیست و مشخص است که پولس رهبر آنان می باشد زیرا نام خود را قبل از نام دیگران می‌آورد، و هم اوست که تیموتائوس را به تسالونیکی اعزام کرده، و یا نامه را دیکته می نماید.

یك مبشر مسافر

پولس هم‌چون مبشری است که مرتباً از شهری به شهر دیگر می رود. مثلاً قبل از تسالونیکی در شهر فیلیپی بوده و در آنجا انجیل را با مشکلات و مبارزات زیادی موعظه کرده و تیموتاؤس را از آتن به سوی تسالونیکی فرستاده است. ظاهراً گروه های دیگری از مسیحیان یونان را می شناسد و با آنان در ارتباط است. به هرجا که با عنوان خطیب انجیل و اعلام کنندهٔ رستگاری مسافرت می کند مورد آزار و شکنجه وتهمت قرار می گیرد و این رفتار از سوی یهودیانی است که میل ندارند او به امت‌ها و خداناشناسان موعظه کند (۱۶:۲). با این همه دلایل این دشمنی تصریح نشده، آیا موانعی که در راه پیش می‌آید یا اقداماتی که برای جلوگیری از نقشه های او انجام می شد از جانب یهودیان بوده است؟ به هیچ وجه معلوم نیست. پولس وجود این موانع را به شیطان نسبت می دهد (۱۸:۲).

حساسیت شدید

این خطیب و بنیانگذار کلیساها همانند رهبری مصمم از امتیازات و مقام خود آگاه است، با این همه در سراسر نامه شدیداً حساسیت نشان می دهد و این تضاد مایهٔ شگفتی است. مثلاً هنگامی که از اهالی تسالونیکی بی‌خبر است اضطراب و دلواپسی او را فرسوده و ناتوان می سازد (۳:۵-۷) و وقتی که تیموتائوس برایش خبرهای خوبی می‌آورد جان تازه می گیرد (۹:۳). از پنج فصلی که در این نامه وجود دارد سه فصل اول فقط ابراز محبت و شادمانی است. او به اهالی تسالونیکی به خاطر پابرجا بودن در عقیده و ایمانشان تبریک می گوید و آنان را مایه شادمانی و سرافرازی خود می‌خوانند (۳:۷-۹)، علاقه بی شائبه و فداکاری و مهربانی خود را به آنان اطمینان داده و یادآوری می کند که هرگز نخواسته خود را بر آنان تحمیل کند. او شب و روز کار کرده تا باری بردوش آنان نباشد. بالأخره درباره خودش چنین می گوید: «رفتار ما نسبت به شما عادلانه، بی شائبه و مقدس است» (۱۰:۲) و همواره تکرار می کند چقدر از دوری اهالی تسالونیکی متأسف بوده و علاقمند به دیدارشان می باشد.

حالت دفاعی

این همه اصرار ممکن است در نظر یک روانشناس مشکوک جلوه نماید. اگر از وفاداری اهالی تسالونیکی اظهار خوشوقتی می کند شاید به این دلیل است که چندان اطمینانی به آنان

نداشته و ناخواسته در نامه اش به آن اقرار کرده است: «... مبادا که آن تجربه کننده شما را تجربه کرده باشد و محنت ما باطل گردد» (۳:۵). همچنین اگر از علاقه و پاکی احساسات خود سخن می گوید شاید برای آن است که اختلاف رفتار مبشران انجیل را با اشاعه دهندگان فلسفه و مذاهب دیگر، که در آن ایام در سرتاسر امپراتوری روم مسافرت می کردند، مقایسه و یادآوری نماید. ازطرفی به نظر می رسد که پولس در لابلای خطوط نامه در برابر اتهاماتی که بر او وارد می شد از خود دفاع می کند و بعید نیست دشمنانش به شخص او حمله می کردند تا پیامش را بی ارزش سازند. ظاهراً پولس تصور می کرد، ممکن است برخی از اعضای جمعیت به این خرده گیری ها با نظرمساعد گوش فرادهند. اکنون برای یک مورخ و یا روانشناس این سؤال پیش می آید که: آیا در اخلاق و رفتار پولس نکاتی وجود داشته که به خرده گیران بهانه دهد؟ باید گفت که پولس از شخصیتی بارز برخوردار بوده و ازمقام و اختیارات خود کاملاً آگاهی داشته. به اضافه دارای طبیعتی کامل و پرشور بوده و برخلاف میل خودش رفتاری محکم و آمرانه داشته است. این مشخصات و وابستگی کامل او به اصول و بالأخره محبتی که کمی جنبه تملک داشته طبعاً در میان جمعیت عکس العمل های گوناگون و مخالف برانگیخته بود.

●

این اولین نامهٔ پولس به اهالی تسالونیکی گرچه پولس را چندان زیاد به ما نمی شناساند اما نشان می دهد که ما در برابر مردی فوق العاده استثنائی قرار داریم. کسی که شور مسیح در سر دارد، از دل و جان در پی رسالت خویش است و برای او «رساندن پیام انجیل» و «فدا کردن جان خود» یکی است (۲:۹) در حالی که با اشتیاق در انتظار بازگشت خداوند می باشد.

پولس به اهالی تسالونیکی درمورد کدامین خدا سخن می گوید؟

«بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپی زحمت کشیده و بی احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نماییم» (۱ـتسا ۲:۲).

کیست که چنین سخن می گوید؟ کیست که مژده خدائی ناشناخته را به اهالی تسالونیکی

می دهد؟ آیا یک پیامبر یهود است، یکی از رقبای عاموس یا اشعیای نبی؟ یا شخصی یونانی است که هنوز به اساطیر یونان وفادار مانده و به ناگاه با شور و حرارت، دیگران را به آئین خود می خواند؟

پولس هیچ یک از این اشخاص نیست. شاید بتوان گفت که او یک یهودی است با تحصیلات یونانی یا فردی یونانی است که در جامعه یهود پرورش یافته و به رسوم و عادات یهود و فرهنگ یونانی علاقمند است. باید قبول کرد که موضوع تازه و بی مانندی که وی ارائه می دهد با هیچ یک از رسوم یهود یا فرهنگ یونانی شباهتی ندارد.

خدا، پدر ما

مسلماً پولس یهودی است و برای او خدا یکی است به طوری که نیازی نمی بیند نام مخصوصی برایش تعیین کند. کلمه «تئو»(Theos) کافی است. این کلمه ۳۶ بار در طول پنج باب اولین نامهٔ به اهالی تسالونیکی به کار رفته است. ولی این خدائی که نامی ندارد بدون هویت نیست. او «خدای پدر» (۱:۱) حتی «خداپدر ما» (۳:۱، ۱۱:۳) است و بلکه بیشتر او «خدای زنده و حقیقی» (۹:۱) می باشد. خدائی که بت پرستان پس از رها کردن بتهای خود به سوی او گرویده اند. این خدای «مالک زندگی» (۱۲:۲) که «در وعده های خود امین است» (۲۴:۵) خدائی است که «دل ها را می آزماید» (۴:۲)، و «به کسانی که جدیداً به آئین گرویده اند محبت برادرانه می آموزد» (۹:۴). پولس با او روابط شخصی دارد و او گواه صحت سخنانش می باشد (۵:۲و ۱۰). پولس هم چنین کوشش می کند مورد قبول این خدا قرار گیرد (۴:۲)، برای حمایت های او سپاسگزار است (۲:۱، ۱۳:۲، ۹:۳)، و بالأخره کسانی را که جدیداً به آئین گرویده اند به او می سپارد (۱۰:۳- ۱۳، ۲۳:۵). تمام این مطالب با اصول دین یهود در سده اول میلادی تطبیق می کند ولی برای مدافعان شریعت قدیم صحت این رسالت مطرح است زیرا پولس ادعا می کند رسالت خود را از بالا دریافت کرده (۲:۲). وی اظهار می نماید مأمور ابلاغ کلام خداوند (۱۳:۲) یا مأمور رساندن «مژدهٔ خداوند» است (۲:۲و ۸- ۹) و ضامن این امر عمل روح القدس می باشد (۵:۱) که با وجود تمام دشواری ها و مشکلات سرور و شادمانی به همراه می آورد (۶:۱). هریک از رسولان، حتی اگر مانند تیموتائوس، رسول درجه دوم باشند دستیار و همکار خدا به شمار می آیند (۲:۳). هرگاه کسی پیام پولس را نپذیرد مثل این است که خدائی را که به اهالی تسالونیکی روح القدس را عطا فرموده نپذیرفته است.

خداوند عیسی

ولی از نظر مطابقت با اصول دین یهود مشکل در این است که پولس اظهار می کند خدای یگانه پسری دارد که عیسی نامیده می شود (۱:۱۰) و یهودیان او را کشته اند، چنانکه در گذشته نیز پیامبران خود را کشتند (۱۵:۲). ولی خدا این پسر را از میان مردگان برخیزانید و او ما را از خشم و غضبی که می‌آید نجات می بخشد. این اظهارات بدون شک علت آزار و ستمی است که یهودیان در سرزمین یهودیه به کلیساها روا می دارند (۱۴:۲) و به همین سبب پولس به همشهریان خود دشمنی می ورزد (۱۵:۲- ۱۶). پولس این پسر را تقریباً در همان مقام خدا قرار می دهد. برای او کلیسای تسالونیکی در خدا و در عیسی مسیح است (۱:۱). او این پسر را به عنوان خدا و هم زمان با هم نیایش می کند (۱۱:۳) و خود را سخنگوی او اعلام نموده و «کلام خدا» را ابلاغ می کند.

مهم تر آن که این فرزند، یعنی عیسی مسیح و مسیح موعود، برای پولس خداوند تعالی است. باری کلمهٔ Kurios، به معنی خداوند در مذهب یهود، از نام های الهی است و کلمه ای است که مترجمان یونانی تورات به جای اسم خاص یهوه به کار برده اند، زیرا یهودیان متعصب از تلفظ نام «یهوه» احتراز کرده و به جای آن کلمه Adonay برابر عبری Kurios را به کار می برند. درصورتی که پولس غیر از یک مورد استثنائی که قسمتی از عهدعتیق را به طور ضمنی نقل کرده (۶:۴) هرگز کلمهٔ Kurios را نه برای خدا بلکه درباره عیسی به کار برده است، مثل «خداوند عیسی» یا «خداوند عیسی مسیح» یا فقط«خداوند» (۶:۱ و ۸، ۸:۳ و ۱۲، ۱۵:۴-۱۷، ۱۲:۵) و تردیدی نیست که منظور او عیسی مسیح است که یهودیان او راکشتند و خدا دوباره او را زنده کرده است و اهالی تسالونیکی و خود پولس در انتظار آمدن او هستند (۱۹:۲، ۱۳:۳، ۲۳:۵) و هنگامی که خدا مردگان را دوباره زنده کند (۱۴:۴) اینان به همراه زندگان به استقبال خداوند که از آسمان فرود می‌آید خواهند رفت تا همیشه با او بمانند (۱۵:۴-۱۷). انجیلی که کمتر از ۲۰ سال پس از درگذشت مسیح، پولس به اهالی تسالونیکی ارائه می کند چنین است و چند سال بعد پولس به اهالی قرنتس خواهد گفت که این اظهارات «از نظر یهودیان یک رسوائی و در نظر بت‌پرستان دیوانگی» به شمار می رود. با این همه از روز اول پولس این نوآوری مسیحیت را با قاطعیت و روشن وصریح اعلام کرده بود.

اگر نامه به‌دست شخص دیگری می‌رسید

فرض کنیم نامه‌ای که پولس به اهالی تسالونیکی نوشته (یا رونوشت این نامه) اندکی بعد به‌دست یک یهودی به نام یوسف و یک یونانی به نام اسکندر افتاده و آن را خوانده باشند، قضاوت ایشان درباره این نامه به شرح زیر است:

نامه اسکندر به یوسف

اخیراً نامه شگفت‌انگیزی به دستم رسیده که مرا به فکر فروبرده است. این نامه ظاهراً به وسیله شخصی به نام پولس خطاب به عده‌ای از اهالی تسالونیکی نوشته شده. چنین به نظر می‌رسد که پولس یک مسافر است و شاید هم به‌عنوان نمایندهٔ تجارتی مسافرت می‌کند (ولی معلوم نیست برای چه کسی؟ و یا به حساب کی؟)، او مدتی در آتن، در تسالونیکی و در فیلیپی توقف کرده و احتمالاً ایالت‌های مقدونیه، اخائیه و سرزمین یهودا را سیاحت نموده است. نویسنده نامه به مخاطبان خود محبت و دوستی فوق‌العاده‌ای ابراز می‌دارد. نوعی علاقه و احساس که مرا تحت تأثیر قرار داده و ناراحت می‌کند (۴:۱، ۲:۷-۱۱، ۲:۱۷ و غیره). او مخاطبان خود را «برادران» خطاب می‌کند. آیا این شبیه عنوانی نیست که بعضی از فرقه‌های یهود به‌کار می‌برند؟ اصطلاحات عجیبی درمورد محبت و خدا به‌کار می‌برد. مثلاً می‌گوید: «ای برادرانی که خدا شما را دوست دارد» (۴:۱)، یا مثلاً «زیرا چه شکرگزاری به‌خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشی که به حضور خدا دربارهٔ شما داریم» (۹:۳). به نظر من نویسندهٔ نامه حتماً مردی عرفانی است. بعضی از اصطلاحاتی را که به‌کار برده خیلی پسندیده‌ام مثلاً «و وصیت می‌کردیم که رفتار بکنید به طور شایستهٔ خدایی که ...» (۱۲:۲). او از زندگی که مورد پسند خداست صحبت می‌کند (۱:۴) حتی تصریح می‌کند که ارادهٔ خدا بر این است که شما مقدس باشید (۳:۴). در مورد مسائل جنسی دستوراتی می‌دهد که مرا به تفکر وامی‌دارد (۴:۳-۸). سپس کار کردن را توصیه نموده و از این‌که خودش کار می‌کند مباهات می‌نماید (۹:۲) و این چیزی است که من اصلاً درک نمی‌کنم. در جای دیگر اعلام می‌نماید که بین خودتان در صلح و آرامش به سر برید و مراقب باشید کسی در برابر بدی بد نکند بلکه بین خودتان و به‌دیگران همواره نیکوئی کنید (۵:۱۳-۱۵). من با این مطالب نامه موافق نیستم ولی در حقیقت هدفی عالی را ابراز می‌کند که کمال مطلوب است و نمی‌توانم نسبت به آن بی‌تفاوت بمانم. تصور می‌کنم در متن نامه عباراتی به‌کار رفته و افکار و کلمات و حتی اصطلاحاتی هست که اغلب تو به‌کار می‌بری و شاید از کتاب مقدس گرفته شده است. بدواً تصور می‌کردم پولس یک نفر یهودی است با

این که اسمش یک اسم رومی می باشد ولی متوجه شدم این آقا که توصیه می کند همه را دوست بداریم خودش یهودیان را دوست ندارد. اکنون قسمتی از نامه را که به درستی مثل نوشته های نویسندگان ضدیهود است نقل می کنم و از این جهت از تو معذرت می خواهم. پولس می نویسد: «... زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند ... ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم» (۲:۱۴-۱۵).

پولس از کسی به نام عیسی بسیار صحبت می کند و حتی او را «خداوند» می نامد. آیا شخصی نظیر «حاکم عدالت» است که اعضای فرقهٔ اسنیان از او سخن می گویند؟ به هر صورت دربارهٔ این عیسی صفحاتی هذیان‌آمیز وجود دارد که از دوبار زنده شدن و بازگشت او بر روی ابرها صحبت می کند. هم‌چنین درمورد مردگان مطالب عجیب و غریبی می گوید (۴:۱۳-۱۸) که منطقی نیست. می دانم اشخاص عرفانی چگونه آسان دستخوش تصورات واهی خود می شوند.

بالأخره در این نوشتهٔ کوچک کلماتی وجود دارد که معنای آنها روشن نیست مثلاً کلمه EKKLESIA (که مسلماً منظور نویسنده نامه معنای معمولی آن نیست) و همین طور کلمه EVANGELION. بالأخره نمی دانم «روح القدس» که اکثراً مورد بحث می باشد چیست؟

به طوری که می بینی من به این نامه خیلی علاقمند شده ام. در این نامه مطالب خوب و بد وجود دارد اما آن‌چه من بیشتر پسندیده ام لحن گفتار آن است که سرشار از شور و شادمانی است. به همین دلیل نامه ام را با عبارتی که پولس نامه را با آن شروع کرده خاتمه می دهم: «فیض و سلامتی بر تو باد» می دانم که در این عبارت طرز سلام گفتن یونانیان «فیض» و یهودیان «سلامتی» تلفیق شده است. چراچنین نباشد؟

پاسخ یوسف به اسکندر

واقعاً آدم عجیبی هستی! پدران ما کتاب های زیادی دربارهٔ دین خود نوشته اند و کلام خدا در آنها درج شده است. مردم این مطالب را بارها و بارها می خوانند و در آنها بیان حکمت و دانش را می توان یافت. تعجب من از این است، تو که هرگز به خودت زحمت خواندن کتاب های اشعیاء یا مزامیر را نمی دهی چطور به خواندن نامهٔ یک ناشناس این همه علاقمند شده ای؟ درست مثل بچه هائی هستی که از مدرسه فرار می کنند. با این همه، من به سؤالاتی که کردی پاسخ می دهم. نامه ای را که فرستاده بودی به دقت خواندم و مثل تو و حتی بیشتر از تو از خواندن آن گاهی خوشوقت و زمانی ناراحت شدم زیرا همان طور که نوشته بودی در این

نامه هم مطالب خوب و هم بد وجود دارد. مطالب خوب آنهائی است که شباهتی با مطالب کتاب مقدس ما دارند و تو با وجود این که اطلاعات کمی در این باره داری به خوبی این شباهت را دریافته ای.

علاقه ای که نویسندهٔ نامه به مقدس بودن ابراز می کند انعکاس کلامی است که موسی روایت کرده و گفتاری است که باید اعمال ورفتار ما را تحت نظم و ترتیب در آورد «مقدس باشید زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم» (لاو ۱۹:۲).

هنگامی که پولس مخاطبان خود را تشویق می کند زندگی شایسته خداوند داشته باشند، خداوندی که آنان را به قلمرو فرمانروائی و فروشکوهمندی خود فرامی خواند (۲:۲)، مثل این است که کلام خداوند را می شنوم که به ابراهیم می گوید: «پیش روی من بخرام و کامل شو» (پیدا ۱۷:۲).

وقتی که می گوید باید کلام خدا را بپذیریم (۱:۶)، و این کلام گفتار انسانی نیست بلکه کلام خداست، و کلام خدا مؤثر و قاطع است (۲:۱۳) از خوشحالی به رقص درمی آیم زیرا به آنچه پیامبران گفته اند می اندیشم. با این همه بر خود می لرزم زیرا معلوم نیست به کلام کتاب مقدس ما اشاره می کند یا به مطالبی که بعداً می گوید و به هیچ وجه قابل قبول نیست.

هنگامی که می بینیم پولس به مخاطبان خود می گوید: «... و به چه نوع شما از بتها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمائید» (۱:۹) خرسند و شادمان می شوم. چه خوب می شد اگر بت پرستانی که در میان آنان زندگی می کنی و مرتباً به سخنانشان گوش می دهی می توانستند خدای زنده را بشناسند ولی باین منظور باید بدواً بت ها را به دور بیندازید.

ضمناً متوجه شده ام که مخاطبان پولس یهودی نیستند زیرا قبلاً بت پرست بوده اند و لذا می خواستم برای او در فعالیت تبلیغ آرزوی موفقیت کنم ولی پایان عبارت که سخن از شخصی به نام عیسی است مرا پریشان می سازد.

آنچه پولس در مورد کار کردن گفته به نظر تو نا خوشایند آمده است زیرا شما متفکران یونانی مردمانی اشراف منش هستید و تصور می نمائید اشخاص متفکر و دانشمند نبایستی به کارهای دستی بپردازند. می دانم که بن سیراخ مطالبی نظیر این عقیده ابراز کرده است (بنسی ۳۸:۲۴-۳۴) ولی این نظریه متعلق به دو قرن و نیم گذشته است. از آن تاریخ تا کنون افکار ملت یهود عمیق تر شده و تمام علمای مذهبی ما اظهار می کنند دانشمند واقعی باید کاری داشته باشد که به وسیله دست انجام دهد و اگر می خواهند خالق را بشناسند باید در خلقت همکاری کنند. نام او مقدس باد!

در ضمن پولس دوست دارد مانند یک مؤمن واقعی سپاسگزاری نماید (۱:۲، ۲:۱۳). از

آن جا که تو از نوشته های مقدس ما اطلاعی نداری بایستی توضیح دهم که منظور پولس از «روز خـداونـد» روز داوری خـداونـد دربـارهٔ دنـیـا می بـاشـد (۵:۱-۳، ۱:۱۰). امـا پـریشان گـوئی هـای او دربـاره مـردگـان مـرا به فـکـر می انـدازد (۱۳:۴-۱۸) الـبـته کـاملاً با نظرفریسی ها موافقم که خداوند نیکوکاران را مجدداً زنده خواهد ساخت و در آسمان ها خواهد پذیرفت. هم چنین می دانم که دانیال از فرزند انسانی که برفراز ابرها خواهد آمد سخن گفته است. ولی از این که در این نامه مکرراً به عیسی اشاره می شود ناراحت هستم.

اکنون به این عیسی برگردیم. پولس مدام از او سخن می گوید. حتی اگر قبول کنیم پولس مرد خردمندی به این نام شناخته باشد مسئله در این است که از او به صورت یک خردمند و فرزانه صحبت نمی کند بلکه می گوید او را خدای متعال دوباره زنده کرده است (۱:۱۰)، او را مسیح موعود می داند (۱:۳، ۳:۲)، او را «خداوند عیسی» می نامد در صورتی که چنین حرفی کفر است و فقط یک خداوند وجود دارد و او خدای زنده است. مهم تر این که پولس به این مرد یعنی عیسی (جسارت نمی کنم بنویسم) نام پسر خدا می دهد (۱:۱۰) و از او طوری صحبت می کند که گوئی (زبانم لال) خداوند است و زمین و آسمان را آفریده است (۱:۱).

به طوری که می دانی بت پرستان خدایان متعددی می پرستند که البته به راه خطا می روند. پیامبران ما این خطا را به خوبی نشان داده اند ولی خطای مردی چون پولس که کتب مقدس ما را کاملاً می شناسد (از متن نامه معلوم است که پولس کتب مقدس ما را خوانده است) مهمتر است. پولس جسارت کرده و یکی از افراد زمینی را با مقام مقدس «او» برابر می سازد. به نظر من او دیوانه و موجود خطرناکی است و بایستی او را از میان برداشت یعنی همان کاری که یهودیان تصمیم گرفته اند و پولس نیز در نامه اش ذکر می کند (۲:۱۴).

حقیقتاً تعجب می کنم چطور پولس در موارد دیگر مطالب خوبی می نویسد؟ او مثل کسانی است که فرقهٔ جدیدی تأسیس کرده و یهودیان و یونانیان را به خود جلب می نمایند. به هر صورت من تصمیم گرفته ام به جمعیت های یهودی که در خارج به سر می برند هشدار دهم این مرد را نپذیرند، او را از خود برانند و حتی در صورت امکان از بین ببرند. بالأخره از این که نامه را برایم فرستاده ای متشکرم.

یادآوری: اکنون ناراحتی خودم را فراموش کرده و چند کلمه درباره سه لغتی که باعث شگفتی تو شده می نویسم.

EVANGELION- من این کـلـمه را به صـورت اسم نمی شـنـاخـتم و در کـتـاب مقـدس اکـثـراً به صورت فعل آمده و به معنی آوردن مژده و خبر خوش می باشد. بدیهی است منظور مژده ای است که پیامبران از فرارسیدن فرمانروائی خدا و محبت او و رستگاری ما می آورند.

EKKLESIA- کلمه ای است که در متن یونانی کتب مقدس زیاد دیده می شود اما همان معنایی

که در زبان سیاسی یونانیان دارد را نمی‌دهد. این کلمه در نزد شما به معنای «اجتماع همشهریان» آمده در صورتی که پیش ما اجتماع مؤمنانی است که خداوند به دور هم جمع می‌کند. به نظر من پولس برای این کلمه معنی جدیدی قائل شده و در نامه منظورش اجتماعات محلی فرقه اش می باشد.

L'ESPRIT در کتب مقدس ما ازروح خدا سخن به میان می‌آید و مخصوصاً حزقیال این کلمه رامی پسندد. منظورعمل خداوند است که جان می بخشد و تقدیس می کند. بدین سبب در یکی از کتب ما (آیا از آن الهام گرفته؟) یعنی کتاب حکمت سلیمان، چندین بار از «روح القدس» صحبت شده است. به هر صورت درست نمی‌دانم پولس چه معنائی برای این کلمه قائل است.

منابع قانون ایمان

در نامه های پولس اکثراً جملاتی هست که گوئی عیناً از اعتقادنامه (قانون ایمان) ما گرفته شده و حال آن که وقتی پولس این نامه را می نوشته هنوز اعتقادنامه ای تدوین نشده بود و بعدها این کار انجام گردیده است.

گرچه پولس مطالب آن را رونویسی نکرده معذالک چندین بار اصطلاحاتی به کار برده که از خود او نیست .

باید گفت که از فردای پنجاهه رسولان و پیروان عیسی با کلمات و عبارات قاطع اعلام کردند که «عیسی مصلوب و دوباره زنده شده و در دست راست پدر قرار دارد» و بدین وسیله معتقدات خود را بیان کردند.

بنابراین سرچشمه و مرکز قانون ایمان ما انشاهای کلیساهای اولیه است و

منابع قانون ایمان در نامه اول به تسالونیکیان

... از بت‌ها روگردان شدن
و به خدمت خدای زنده درآمدن.
در انتظار فرزند او که از آسمان می‌آید.
فرزندی که دوباره زنده شده و از مردگان برخاسته.
عیسی که مارا از بلای خشمی که می‌رسد برکنار می‌دارد (۱:۹-۱۰)

ما ایمان داریم بر این که:
عیسی مرده
و دوباره زنده شده.
هنگامی که خداوند از آسمان فرود آید
مردگانی که در مسیح هستند دوباره زنده خواهند شد (۴:۱۴-۱۶)

مفاد نامه های پولس گواه بر آن است.
وقتی اصطلاحاتی که در نامه پولس می‌خوانیم در اینجا جمع می کنیم درحقیقت با ایمان مسیحیان اولیه ارتباط معنوی برقرار می سازیم.

خداوند ما عیسی مسیح
به خاطر ما مرد
تا ما در خواب و بیداری
در ارتباط با او زندگی کنیم (۵:۱۰).

پولس و انجیل

ما به خوبی می دانیم که اناجیل بعد از نامه های پولس قدیس نوشته شده و هرگاه این مطالب را نمی دانستیم بلاشک تصور می کردیم تاریخ نگارش آنها برعکس می باشد یعنی بدواً اناجیل که وقایع را تعریف می کنند نگارش یافته سپس نامه های پولس که اصول آئین را تعیین و تشریح می کنند به رشته تحریر درآمده است. این ترتیب نه به علت آن است که در کتاب عهدجدید اناجیل قبل از نامه ها چاپ شده اند، بلکه منطق حکم می کند ابتدا واقعه ای اتفاق افتاده و سپس دربارهٔ آن تفکر و تعمق به عمل آید.

آنچه در حقیقت به وقوع پیوسته بدین شرح است: در سال ۵۱ میلادی، هنگامی که پولس اولین نامه ها را به اهالی تسالونیکی می نوشت شرح وقایع زندگی و درگذشت عیسی به صورت شفاهی شاید هم به صورت نوشته های کوچکی، که بعداً با یکدیگر ترکیب و یکی شده و به صورت انجیل درآمدند، انتشار یافته بود.

از نامه های پولس چنین استنباط می شود که او با کسانی که این روایات شفاهی را نقل می کرده اند در تماس بوده است. مثلاً شرح او درمورد عشای ربانی بسیار به روایت لوقا شبیه است (۲۲:۱۴-۲۰). و چنین عنوان می کند: «زیرا من از خداوند یافتم» (یعنی شرح روایتی که از خداوند رسیده است). و آنچه به شما نیز سپردم ... (۱-قرن ۱۱:۲۳) و چند سطر بالاتر می نویسد: «اما ای برادران شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را به طوری که به شما سپردم حفظ می نمائید» (۱۱:۲) و این مطلب نشان می دهد که در خطابهٔ شفاهی، شرح زندگی و کلام خداوند را منعکس می ساخته، آنچه ما عیناً در اناجیل می یابیم.

در فصل پانزدهم همین نامه صریحاً بیان می کند: «الان ای برادران شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می نمایم ... زیرا که اول به شما سپردم آنچه نیز یافتم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و این که مدفون شد و در روز سیم بر حسب کتب برخاست. و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده ... پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظ می کنیم و به این طور ایمان آوردید» (۱۵:۱-۱۱). باید گفت که خطوط کلی و طرح خطابه رسولان نیز همین است و همین مطالب را به صورتی مشروح تر در اولین خطابه های پطرس قدیس می یابیم (اع ۲:۲۲-۲۴، ۳:۱۳-۱۵).

به طوری که توجه کرده اید در اولین نامه به اهالی تسالونیکی و مأموریتی که به رسولان داده شده اصطلاحات و عبارات مشابه زیاد است. در نامه به اهالی تسالونیکی نوشته شده: «زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشد بلکه با قوت روح القدس» (۱:۵)، و

رسولان مأموریت دارند انجیل را به تمام مخلوقات اعلام کنند (مر۱۶:۱۵)، و وعده داده شده که نیروی روح القدس خطابهٔ آنان را همراهی خواهد کرد (لو۲۴:۴۹؛ اع ۱:۸).

در همین نامه در جاهای مختلف اصطلاحاتی وجود دارد که به علت قرائت انجیل آنها را می شناسیم: «از خدا آموخته اید که یکدیگر را دوست بدارید» (۴:۹؛ ر.ک یو۱۳:۳۴-۳۵)، «کسی که این تعلیمات را نمی پذیرد نه فقط نظریات یک انسان را رد می کند بلکه خدا را قبول نمی نماید» (ر.ک ۴:۸)، « هرکسی که شما رانمی پذیرد مثل این است که مرا نمی پذیرد وآن که مرا نمی پذیرد آن که مرا فرستاده است قبول نمی کند» (لو۱۰:۱۶)، « می دانید روز خداوند مانند دزدی به شب هنگام نزدیک می شود. وقتی مردم می گویند به به! چه صلح وآرامشی داریم! عجب امنیتی! در آن هنگام است که ویرانی یکباره بر آنان نازل می شود، مثل دردی که زن آبستن به ناگهان احساس می کند» (لو۱۲:۳۹- ۴۰ ، ر.ک ۵:۲-۳؛ مت۲۴:۸ و ۳۶ -۴۴)، «شما فرزندان روشنائی هستید. مانه از ظلمت شب و نه از تیرگی و تاریکی به وجود آمده ایم» (۵:۵؛ ر.ک یو۸:۱۲، ۱۲:۴۶).

در نامه های دیگر نیز می توانیم چنین ارتباطهائی بین نوشته های پولس و اناجیل بیابیم. اگر پولس از وقایع زندگی عیسی کمتر نوشته به این دلیل است که وقایع مذکور را در ضمن خطابه، مانند سایر رسولان تشریح می کرده در صورتی که وقتی به جمعیت هائی نامه می نوشته نمی خواسته است آن وقایع را مجدداً تکرار نماید بلکه برای تقویت ایمان و امور زندگانی تعلیماتی می داده است. مطلب اساسی و اصول آموزش پولس رمز مردن مسیح و دوباره زنده شدن او به خاطر نجات ما می باشد و اعتقاد به این موضوع برای بهره مند شدن از نجات و رستگاری ضرورت دارد. آیا اساس آموزش انجیل نیز همین نیست؟

●

خداوند شما را به فرمانروائی و جلال خود می‌خواند

زیرا خود شما به تحقیق آگاهید
که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.
لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستند
تا آن روز چون دزد بر شما آید،
زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید،

از شب و ظلمت نیستیم.
بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم، بلکه بیدار وهشیار باشیم
زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب
بلکه به جهت تحصیل نجات،
به‌وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح،
که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده،
با وی زیست کنیم.

پیوسته شادمان باشید همیشه دعا کنید.
در هر امری شاکر باشید که این است ارادهٔ خدا در حق شما در مسیح عیسی.
روح را اطفا مکنید.
نبوت‌ها را خوار مشمارید.
همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسک باشید.

از هر نوع بدی احتراز نمایید.
اما خود خدای سلامتی شما را بالکل مقدس گرداند
و روح و نفس و بدن شما تماماً بی‌عیب محفوظ باشد
در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح.
فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. آمین.
(۱ـ تسا ۵:۲–۲۸)

فرار از امید

در یکی از شهرهای امپراتوری

اولین نامه ای که پولس به اهالی تسالونیکی نوشته به منزله تولد و سرآغاز کتاب عهدجدید می باشد. کتابی که در قلب محیط شهری به وجود آمده و از این حیث با عهدعتیق که همواره در تماس با چادرنشینان، دهقانان و روحانیون اورشلیم بوده اختلاف دارد. باید دانست که کلام خدا فقط در مدت چند سال به دنیای کسبه، سرمایه داران کوچک، سوداگران دوره گرد، کارگران، حقوق بگیران و حتی بردگان راه یافته بود زیرا همین اشخاص مردم شهر تسالونیکی را تشکیل می دادند و تسالونیکی شهر متوسطی بود که گرچه جنبه فرهنگی نداشت اما از نظر اداری و اقتصادی دارای رونق کافی بود.

محل تقاطع راه های بزرگ

وضع جغرافیائی شهر نیز به رونق اقتصادی کمک می کرد زیرا در منتهی الیه خلیج و در پناه صخره ای قرار گرفته و بندر طبیعی ایالت مقدونیه به شمار می رفت. ضمناً ۵۰ کیلومتر در ۵۰ کیلومتر زمین حاصل خیز (که در این منطقه کوهستانی زمین وسیعی به شمار می رود) داشته و بالأخره هستهٔ اقتصادی کشور کهنسالی محسوب می شد. فیلیپ پدر اسکندر کبیر از این محل برای تسخیر یونان عزیمت کرد و بعدها یعنی در سال ۳۱۵ میلادی که برنامهٔ توسعهٔ شهر انجام شد، شهر جدیدی بنا گردیده و بندری که درخور شأن کشور باشد به وجود آمد. بالأخره نام شهر که به معنی «پیروزی در ایالت تسالی!» می باشد یادگاری از اولین موفقیت است.

شهر تسالونیکی که امروز سالونیکی نامیده می شود از نظر اقتصادی محدود به چهارچوب محل خود نبود این شهر از طریق دره رودخانه آکسیوس Axios (در زبان فعلی واردور Vardor) با ناحیه ای که در آن زمان ایلیری Illyrie نامیده می شد (ر.ک روم ۱۵:۱۹) و امروزه یوگسلاوی نام دارد مربوط است. بنابراین شهر تسالونیکی بندر تنها یک ایالت نبود، بلکه بندر کلیهٔ کشور محسوب می شد و بدین سبب از دوران تسلط یونان و روم، از قرون وسطای بیزانس تا به امروز دارای اهمیت بازرگانی و استراتژیکی بوده است.

یك شهر آزاد

پس از اینکه رومیان پیروز شده و شهر تسالونیکی را تصرف کردند اثرات تسلط آنان در شهر کاملاً محسوس گردید. اهالی تسالونیکی قبل از تسلط رومیان به پادشاهان خود وفادار بوده و در سال ۱۶۸ قبل از میلاد محاصرهٔ طولانی رومیان راتحمل کرده بودند. آنها در سال ۱۴۹ قبل از میلاد برعلیه روم شوریدند و پس از آن تاریخ شهر تحت اداره مستقیم روم درآمد. پرستش رب النوع ها در آن جا مرسوم گردیده و در طول جنگ های داخلی که از سال ۵۰ الی ۳۰ قبل از میلاد امپراتوری روم را تجزیه کرده بود اهالی تسالونیکی مرتباً از سنای روم جانبداری کرده بودند، به این سبب سزار و سپس اُکتاویوس، امپراتوران روم نسبت به اهالی تسالونیکی ابراز لطف نموده و در امور شهری به آنان استقلال داده بودند. بنابراین حاکم رومی ایالت مقدونیه که در تسالونیکی اقامت داشت مستقیماًدر امور اهالی تسالونیکی دخالت نمی کرد. قضات تسالونیکی پُلیتارک نامیده می شدند (ر.ک اع ۱۷:۶-۸) که استقلال قضائی داشته و در برابر کسی مسؤول نبودند مگر قضاوت مقام بالاتری درخواست می شد.

این امتیازات فقط جنبه افتخاری نداشت بلکه اهالی تسالونیکی می توانستند بدین وسیله تجارت و صنایع خود راسازمان دهند. بالأخره تسالونیکی دو جنبهٔ قابل توجه داشت یعنی مرکزی اداری و درعین حال شهری بازرگانی بود و هیچ یک از این دو جنبه مانع دیگری نبود.

چهار راه تجارتی

در منطقه ای که امروزه بالکان نامیده می شود در مدت چندین قرن تمدن یونانی راه یافته بود و پس از این که رومیان تا کنار رودخانهٔ دانوب را تصرف کرده و در این منطقه صلح و آرامش برقرار نموده بودند تجارت و بازرگانی رونق می یافت. مضافاً رومیان غیر از راه طبیعی شمالی، جاده ای به نام اِگناتیا احداث کرده بودند که از ساحل دریای آدریاتیک شروع و پس از عبور از تسالونیکی در اَمتداد ساحل ادامه یافته و در کنار بُسفُر به شهر بیزانس منتهی می شد.

می توان تصور کرد که تجارت تسالونیکی با نقاط دورافتادهٔ آن ناحیه به چه شکل بوده: وارداتی از قبیل طلا، فلزات، چرم، پشم، چوب برای نجاری و سوخت و بالأخره نیروی کارگر آزاد یا برده که در آن زمان در حوزهٔ مدیترانه روز به روز افزایش می یافت و در مقابل کالاهایی مانند محصولات صنعتی، پارچه، وسائل هنری و خدمات و از جمله خدمات دولتی صادر می شد. ضمناً از طریق دریا نیز محصولات نیمه تمام مجدداً صادر می گردید و فروش برده نیز رونق داشت. در مقابل از مصر و کشورهای شرقی فرآورده های گرمسیری و محصولات لوکس کارخانجات آن کشورها وارد می شد و در میان این داد و ستدها وکارگاه های محلی که برای تغییر شکل محصولات کار می کردند یک مسافر می توانست به آسانی کاری پیدا کند (ر.ک ۱-تسا ۲:۹). در مجموع مقدونیه ایالتی والی نشین بود و تسالونیکی شهری متوسط به شمار می رفت ولی شهری که اخیراً تجدید بنا شده، پرفعالیت ونسبتاً ثروتمند بود.

چهار راه مذهبی

فرهنگ و دانش در این شهر رونق نداشت زیرا اهالی مقدونیه در این امور سررشته نداشتند و نیاز خود را در این زمینه بدواً در آتن و سپس در اسکندریه جستجو می کردند. مذهب باستانی مردم همان مذهب یونانیان بود با این تفاوت که برای دیونیسیوس رب النوع مستی و بی خبری اهمیت بیشتری قائل بودند اما یونانیان پرستش این رب النوع را به ملل دور افتاده نسبت می دادند. «کابیر» رب النوع آن سرزمین را نیز می پرستیدند و معتقد بودند جنبه کفاره برای آمرزش گناهان دارد و این اعتقاد برای ملتی بدوی و تندخو مناسب بود.

باید دانست که تعدادی از بازرگانان مصری مجسمه خدایان اسکندریه مانند ایزیس و سراپیس را برپا کرده بودند که سنگ نبشته های مربوط به آنها به دست آمده و معلوم می شود بین دو ساحل مدیترانه روابط معمولی وجود داشته و مسیر ارتباطی بین رودخانه های نیل در افریقا و دانوب در اروپا طبعاً از شهر تسالونیکی می گذشته است.

از این که لوقای قدیس وجود کنیسه ای را ذکر نموده چنین برمی آید که غیر از اهالی اسکندریه تعدادی از یهودیان هم به این شهر آمده بودند و طبق معمول در هر کجا که جمعی از یهودیان و یونانیان با هم زندگی می کردند جمعی از خداپرستان که مجذوب منطق یکتاپرستی شدند و یا شیفتهٔ ارتباط نزدیک مذهب و اخلاق بودند به دور یهودیان گرد آمده و تعدادی از خانم های طبقه اعیان هم جزو آنان بودند (اع ۱۷:۱-۴).

ندای انجیل

در مورد این که تودهٔ مردم برای پذیرش پیام یهودیان یا مسیحیان آماده بوده اند مدرکی در دست نیست و هنگامی که لوقای قدیس از «گروه کثیری» سخن می گوید باید توجه داشت برای کلیسائی که تازه تأسیس شده بود این عده نسبتاً زیاد بوده است. خیلی زود یهودیان این جمعیت نوبنیاد را طرد کردند و بت پرستان با ایشان از در مخالفت درآمدند (۱ـ تسا ۱۴:۲، ۴:۳) اما فعالیت و پشتکار مداوم در این جا هم موجب موفقیت شده و تسالونیکی به صورت مرکز نشر و توسعه مژده انجیل درآمده بود (۳:۱... ۸).

چه عواملی موجب این موفقیت شده بود؟ آیا مللی که دوران افتخاراتشان سرآمده بود اکنون مجذوب اعمال متهورانه جدیدی می شدند؟ آیا از ولگردی و بی بندوباری اخلاقی دل زده شده و می خواستند پیام خشم خداوندی را شنیده و اعلام آمدن نجات دهنده ای را بشنوند؟ (۹:۱-۱۰، ۱۶:۲، ۹:۵) یا این که حقیقتاً به این دلیل بود که با گفتاری بدون خدعه و نیرنگ و با بی غرضی کامل مواجه می شدند؟ (۳:۲... ۹) آیا محبتی کشف کرده بودند که کاملاً با آن چه تا آن زمان تجربه نموده بودند تفاوت داشت؟ (۷:۲-۸). به هر صورت می توان گفت که مسیحیت آنان مقاوم، سالم و نیرومند بود و در کلیساهائی که پولس ایجاد می کرد اهالی مقدونیه مردمی مطمئن و وفادار بودند (ر.ک اع ۴:۲۰).

بدیهی است هنگامی که سطح فکر و فرهنگ کافی نباشد اشکالاتی به وجود می‌آید و برای کسانی که مؤمن و معتقد بوده ولی تعمق کافی نداشتند پولس رسول مجبور بود، مطالب اساسی ایمان را مفصلاً تشریح نماید (۱ـ تسا ۱۳:۴-۱۱:۵) ولی در جائی که شجاعت کافی وجود داشته باشد محبت و دوستی هم فراوان است و کلیسای تسالونیکی از این نظر بهرهٔ کافی داشت (۳:۱، ۶:۳... ۱۲).

● ● ●

دومین نامه به اهالی تسالونیکی

دومین نامه به اهالی تسالونیکی مانند نامهٔ اول به وسیلهٔ پولس، سیلاس و تیموتائوس فرستاده شده، در صورتی که در نامه های بعدی و هم‌چنین در دنبالهٔ اعمال، در بین همراهان پولس نامی از سیلاس برده نشده و می‌توان چنین نتیجه گرفت که نامهٔ دوم حداکثر چند ماه پس از نامهٔ اول ارسال گردیده است.

ولی از متن نامه ها استنباط می‌شود که مشکلاتی هم وجود داشته است.

اولاً وضع جدیدی پیش آمده بود مثلاً پولس لازم دیده بود خطوط آخری نامه را شخصاً بنویسد تا خطش را بشناسند (۱۷:۳) چرا که به نام او نامه های ساختگی نوشته شده و در کلیساها خوانده می‌شد (۲:۲) و این وضعیت را از نامه های بعدی به آسانی می‌توان تشخیص داد. زیرا وی اولین نامه‌ای را که به اهالی قرنتس فرستاده شده (۲۱:۱۶) و نامه‌ای که به اهالی غلاطیه نوشته شده (۱۱:۶) و یا نامه‌ای که به اهالی کولسی نوشته (۱۸:۴) را با دست خویش امضاء کرده است.

نکته دیگری که در دومین نامه شایان توجه می‌باشد نکات اصولی است که درباره پایان روزگار تشریح شده و خیلی مفصل تر از نامهٔ اول و حتی به مراتب مشروح تر ازفصل مشابه است. در اولین نامه به اهالی قرنتس، (۱۵ بار)، چنین به نظر می‌رسد که اهالی تسالونیکی که نامه دوم به آنان خطاب شده کاملاً با اصولی که یادآوری گردیده آشنائی داشته اند.

بالأخره نکته دیگری که مسئله را پیچیده ساخته این است که بین دو نامه شباهت‌های متعدد و بارزی وجود دارد و به نظر می‌رسد که اصطلاحات و حتی آیه های کامل نامه دوم از نامه اول گرفته شده است.

در مقدمه نامه هائی که پولس به اهالی تسالونیکی نوشته یا در ترجمهٔ مقدمهٔ این نامه ها در کتاب عهدجدید که مورد تأیید کلیساست، ارتباط این دو نامه مشروحاً ارائه شده، به هر صورت آن‌چه در این جا می‌توان گفت این است که بین نگارش این دو نامه مدتی طولانی فاصله بوده است.

از انطاکیه به قرنتس

در دومین سفری که پولس به منظور تبلیغ به تسالونیکی انجام داده اهالی شهر به مسیحیت گرویدند و اندکی پس از این که شهر را ترک کرده به اهالی آن نامه نوشته است. این سفر که پولس از انطاکیه به تسالونیکی و سپس از آنجا به قرنتس انجام داده مشروحاًدر اعمال رسولان آمده است. ضمناً در اولین نامه به اهالی تسالونیکی به بعضی وقایع صریحاً اشاره شده و ما به وسیلهٔ اعمال رسولان از آنها آگاه شده‌ایم، جدول زیر نشان می‌دهد که چگونه دو نوشتهٔ مذکور مکمل یکدیگرند.

کتاب اعمال رسولان	نامه اول به تسالونیکیان
۴۰:۱۵، عزیمت از انطاکیه. **سیلاس** همسفر پولس است.	۱:۱، **سیلاس** نامه را توأماً با پولس امضاء کرده است.
۱:۱۶، **تیموتائوس** همسفر پولس است.	۱:۱، نامه را توأماً امضاء کرده‌اند.
۹:۱۶، پولس و همراهانش به اروپا وارد می‌شوند.	
۱۲:۱۶، در **فیلیپی**، در ایالت مقدونیه، کسانی توسط آنها مسیحی شده، به زندان افتاده و سپس آزاد شده‌اند.	۲:۲، موضوع‌هایی که به آنها اشاره شده است.
۱:۱۷، در **تسالونیکی** دعوت به مسیحیت، ایمان آوردن عده‌ای به مسیحیت، بر پا شدن شورش.	۱۰-۶:۱
۱۴:۱۷، سیلاس و **تیموتائوس** در مقدونیه مانده و پولس به یونان می‌رود.	۶...۱:۳، تیموتائوس از یونان به مقدونیه رفته و برگشته است.
۱۵:۱۷، پولس در **آتن**.	۱:۳، تیموتائوس از **آتن** عزیمت کرده است.
۱:۱۸، پولس به قرنتس رفته است.	
۵:۱۸، سیلاس و **تیموتائوس** به او ملحق شده‌اند.	۱، متفقاً نامه را فرستاده‌اند.
۶:۱۸، مخالفت یهودیان قرنتس.	۷:۳، مشکلاتی برای پولس پیش آمده.

نتیجه

بـدون این که جـزئیـات امـر را در دست داشته باشیم ملاحظه می شود که سیلاس و تیـموتـائـوس مـثل مأمـوران ارتـبـاطات در اطراف پولس در رفت و آمد بوده اند.

اولین نـامه به اهالی تسـالونـیکی پس از چنـد روز اقامت در قرنتس فرستاده شده، بالأخره چون از حکمرانی غالیون یاد شده (اع ۱۸:۱۲) و می دانیم که این شخص در سال های ۵۱ و ۵۲ میلادی والی بوده است می توانیم تاریخ اقامت پولس در قرنتس را تعـیین نمائیم. بنـابراین نـامه در سال ۵۱ میلادی نوشته شده است.

فرار از امید

چگونه می توان اولین نامهٔ پولس به اهالی قرنتس را خواند و دچار شگفتی نشد؟ زیرا این نامه با عبارت و اصطلاح عجیبی پایان می پذیرد «مارانِ تَ» همین اصطلاح در یکی از اولین نوشته های مسیحی به نام دیداکه وجود دارد. در این نوشته آمده است: «لطف و مرحمت خدا بیاید و دنیا بگذرد. درود بر خدای داود! اگر کسی پاک و مقدس است بیاید و اگر چنین نیست توبه کـند. مارانِ تَ. آمین» (۶:۱۰). این اصـطلاح به زبان آرامی بـوده و معنـای آن چنین است: «ای خداوند ما بیا!» و به نظر می رسد که در اجرای مراسم مذهبی به کار می رفته و به قـدری نزد پیروان عیسی متـداول بوده که مسیـحیان یونانی الاصل بدون آن که آن را ترجمه کننـد فرا می گرفته اند. ما مورد مشابه دیگری می شناسیم و آن عبارت یونانی ***Kyrie eleison*** می باشد که تا چندی پیش در هنگام اجرای مراسم مذهبی رومی به کار برده می شد.

باری «مارانِ تَ» دعای کسانی است که با بی صبری در انتظار بازگشت مسیح هستند. یوحنـای قدیس در آخرین خطوط کتاب مکـاشفه آن را منعکس ساخته ولی به یونانی ترجمه کرده است: «آن که گواه این مطالب است می گویـد آری به زودی خواهم آمد. آمین! بیا ای خداوند عیسی» (۲۲:۲۰).

فرارسیدن بازگشت

این دعا نشان می دهد که اولین پیروان چگونه احساساتی داشتند و پس از صعود عیسی با چه اشتیـاقی به بازگشت مسیح دل بسته و با هیجان در انتظار فرارسیدن روز خداوند بودند (آن را *Parousie* هم می خـوانـنـد) روزی که بـرای نـاپـاکـان روز خشم و بـرای مؤمـنـان روز

رستگاری خواهد بود (ر.ک ۱ـ تسا ۱:۱۰). مسلماً اولین مسیحیان یقین داشتند روز بازگشت مسیح به زودی فرامی‌رسد و بلاشک بعضی از گفته های عیسی یا آن‌چه به عیسی نسبت داده شده را به معنای ظاهری کلمه دریافته بودند. گفتارهائی که امروز هم مشکلی برای مفسران می باشد مثل: «هر آینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در این جا می باشند که تا ملکوت خدا را که به قوت می‌آید نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید» (مر ۹:۱)، یا «هرآینه به شما می‌گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود این فرقه نخواهند گذشت» (۱۳:۳۰). بنابراین اهالی تسالونیکی یقین داشتند در «آخرین زمان» زندگی می‌کنند. مسئله ای که آنان را اندیشناک و دلواپس می‌کرد این بود: مسیحیانی که در این ایام می‌میرند و جزو آخرین هستند آیا بازگشت خداوند را نخواهند دید؟ و پولس در اولین نامهٔ خود در پاسخ تأکید می‌نماید که تاریخ فرارسیدن آخرین روز معلوم نیست و «به مانند دزدی در شب می‌آید» (۱ـ تسا ۵:۲-۳). بنابراین توصیه می‌کند مراقب و هوشیار باشند. ضمناً به مخاطبان نامه می‌گوید جزو کسانی هستند که مثل خود او بازگشت مسیح را خواهند دید: «ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم» (۴:۱۵و۱۷). یکی از عباراتی که در اولین نامه به اهالی قرنتس نوشته شده مجدداً اعتقاد یا آرزوی درونی پولس را نشان می‌دهد: «همانا به شما سری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید لیکن همه متبدل خواهیم شد» (۱ـ قرن ۱۵:۵۱).

فراریان امید

اولین نامه ای که به اهالی تسالونیکی نوشته شده نشان می‌دهد که مسیحیان جمعیتی زنده و فعال بوده و درانتظار روز موعود خداوند به سر می برند. در نامهٔ دوم می بینیم که این انتظار شدت یافته و نوعی شور و هیجان مردم تسالونیکی را فرا گرفته به حدی که بعضی از متعصبان ادعا می کردند روز موعود خداوند فرارسیده است (۲ـ تسا ۲:۲). بدین سبب اعضای جمعیت در بی نظمی زندگی می‌کردند (۳:۶) شاید بعضی از الزامات و قیود زندگی روزانه را از بین برده و گاهی کار خودشان را رها می‌کردند (۳:۱۰- ۱۲). بلاشک به جائی رسیده بودند که دنیا در نظرشان موقتی، زودگذر و بی‌ارزش می‌نمود. به نظر ما مسیحیان قرن بیستم که سرگرم ساختن دنیا هستیم ممکن است این وضعیت عجیب و نامفهوم جلوه کند.

واکنش پولس در برابر این وضعیت شدید بود. او به هیچ وجه با هیجان اهالی تسالونیکی موافق نبوده و به آنان چنین نوشته بود: «شما از هوش خود به زودی متزلزل نشوید» (۲:۲) و برای این که با این گونه افکار واهی مبارزه کند به آنان یادآوری و اعلام کرده که آمدن

خداوند پس از وقوع بحران ها و آشوب های پی درپی خواهد بود چنان که کتاب های مکاشفه یهود درباره آخر زمان تأکید کرده و عیسی نیز برابر گفته اناجیل اعلام نموده است (مر ۱۳). به نظر پولس پایان روزگار گرچه نزدیک است ولی هنوز فرانرسیده زیرا علائم و آثار مقدمهٔ آن پدیدار نشده است و در انتظار این علائم بهتر است «استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رسالهٔ ما آموخته اید نگاه دارید» (۲:۱۵).

مسیحی در دنیا

اکنون ممکن است دومین نامه ای که به اهالی تسالونیکی نوشته شده به نظر ما نوشته ای مبهم و حتی بی اهمیت جلوه نماید. نوشته ای که برای مسیحیان امروز ارزشی ندارد. در حقیقت ما در دنیای دیگری زندگی می کنیم و شرح طولانی که در این نامه درباره علائم و مقدمه زمان آخر روزگار داده شده کنجکاوی ما را تحریک می نماید و بجای اینکه ما را هدایت کرده و به ما اطمینان خاطر بدهد ما را مشوش ساخته و به فکر وامی دارد. با این همه نبایستی این نامه را دست کم بگیریم زیرا پولس با تشریح اوضاع مخصوصی که به نظر ما عجیب می آید آموزش و تعلیماتی می دهد که جزو مسائل حاد روزانهٔ کنونی است. سؤال اساسی که وضعیت اهالی تسالونیکی مطرح کرده بود چنین است: رفتار شایسته یک فرد مسیحی در دنیا بایستی چگونه باشد؟ و پاسخی که پولس داده همان است که در نامه اول به قرنتیان و در نامه به رومیان تشریح نموده است. به نظر پولس زندگی فرد مسیحی بایستی به فاصله مساوی بین وابستگی به دنیا و دوری و بیزاری از آن باشد. امیدواری شخص مؤمن را از وابستگی به دنیا آزاد و رها می سازد، با این همه هر کسی باید ایمان و امیدواری خود رادر همین دنیا نشان بدهد. پولس ضمن این که تأکید می نماید مسیحیان باید خود را از دنیا به دور نگاهدارند، اهمیت وافری به وضع فرد مسیحی در دنیا می دهد. اگر بخواهیم عبارت معمولی به کار بریم می توانیم بگوئیم پولس نه رومی روم است و نه زنگی زنگ و در نامه ای که به اهالی تسالونیکی نوشته هر دو جنبهٔ زندگی مادی و معنوی مسیحی را در نظر گرفته است. او گرچه نظریهٔ خود را کاملاً تشریح نکرده اما باید گفت نظریات رسول منحصر به این نامه ها نیست و بعداً نشان می دهیم چگونه نظریات او عمیق تر و واضح تر گردیده است.

سناریو برای یک کتاب مکاشفه

نظریهٔ پولس قدیس دربارهٔ زمان آخر که می‌توان به عنوان مکاشفهٔ او نامید در سه نامه تشریح شده که عبارتند از: اولین و دومین نامه به اهالی تسالونیکی و اولین نامه‌ای که به اهالی قرنتس نوشته است. این نظریه را می‌توان در سه ستون خلاصه کرد مشروط بر این که مبنا را بر نامه‌ای که به اهالی قرنتس نوشته شده قرار داده و ترتیب دو نامهٔ دیگر را تغییر دهیم، زیرا نامه‌ای که به اهالی قرنتس نوشته شده بیشتر جنبهٔ اصولی دارد، در صورتی که دو نامهٔ دیگر به منظور راهنمائی در مسائل عملی اهالی تسالونیکی به رشتهٔ تحریر درآمده است.

نامه اول به تسالونیکیان	نامه اول به قرنتیان باب ۱۵	نامه دوم به تسالونیکیان
	۱-۸، مسیح دوباره زنده شده است (۹-۱۱)، (انحراف از موضوع).	
۴:۱۳، زنده شدن مجدد ما چه می‌شود؟	۱۲، زنده شدن مجدد ما چه می‌شود؟	
۴:۱۴، زنده شدن مجدد مسیح نمونهٔ زنده شدن مجدد ماست.	۱۳-۲۱، دوباره زنده شدن مسیح مقدمه دوباره زنده شدن ماست.	
۴:۱۵- ۱۷، در روز موعود خداوند همه به او می‌پیوندند.	۲۲- ۲۳، در روز موعود خداوند همه مجدداً در او زنده خواهند شد.	
	۲۴- ۲۵، ولی بدواً بر همهٔ نیروها پیروز خواهد شد.	۲:۳- ۱۲، این مبارزه از مرحله‌ای بحرانی می‌گذرد که در آن حریف پدیدار می‌شود.
۱:۱۰، عیسی ما را از غضب آینده می‌رهاند.		۱:۶- ۱۰، مسیح از دشمنان خود انتقام می‌گیرد.
	۲۶، او بر مرگ پیروز می‌شود (۲۷ الی ۵۱ تشریح موضوع و داستان تمثیلی).	
۴:۱۶، شیپور	۵۲، شیپور.	
۵:۱- ۳، تاریخ نامعلوم		۲:۱- ۳، تاریخ نامعلوم

در دومین نامه ای که پولس به اهالی تسالونیکی نوشته مخصوصاً دربارهٔ مبارزه های آینده تأکید می کند ولی به طوری که از مفاد سه نامه برمی آید پولس سناریوئی در سر دارد که به صورت نمایش عظیمی است!

شرح سناریو چنین می باشد: ناگهان شیپور خداوندی در آسمان طنین انداز می شود. صدای ملک مقرب به عرش درمی آید، ابرها به نور جلال و شکوه خداوند روشن می شوند و به ناگاه مسیح پدیدار می گردد. ضدمسیح در برابر نفس او تاب نیاورده، افتاده و نابود می شود؛ مرده ها به پا خاسته و به زودی به زندگان می پیوندند. بشریت با افتخار به آسمان صعود کرده و به سوی جایگاه آسمانی می رود، در جائی که مسیح در انتظار اوست تا در ابدیت آسمانی با او سهیم گردد.

جزئیات این صحنهٔ با عظمت را به خوبی می شناسیم زیرا هنرمندان با استفاده از این نوشته ها آن را مجسم کرده اند: تابلوهای دیواری عظیم، کلمات هولناکی چون « روز خشم» و روایات و احادیثی که گفته های پولس را دائم به یاد می آورند. اکنون دربارهٔ این مطالب چگونه می اندیشیم؟

بلاشک پولس قدیس از احادیث و روایات گذشته پیروی کرده است. روایاتی که زمان آخر را به صورت نمایشی عظیم مجسم می کردند. مثلاً در کتاب عهدعتیق و مخصوصاً نوشته های جعلی برای نشان دادن قدرت و تظاهرات خداوندی تعداد زیادی ابرهای درخشان و طنین شیپورها به کار می رفته و حتی بعضی چنین پنداشته اند که پولس قدیس در توصیف پایان روزگار از نحوه اجرای مراسم غیرمذهبی برای پذیرائی شاهزادگان و قهرمانان، که در دوران قدیم معمول بود، استفاده کرده ولی صحت این فرضیه مسلم نشده است.

به هرصورت منبع و مأخذ نوشته های پولس هرچه باشد طبیعی است. برای تشریح چیزی که غیرقابل توصیف است از وسائلی که در دسترس او بوده استفاده کرده است و هرگاه در قرن بیستم بخواهیم در این باره سخن گوئیم قاعدتاً برخورد سیارات و پدیده های هسته ای را به کار می بریم وطبیعی است که هر پندار و اندیشه ای ناچار باید در چهارچوب فرهنگ خاصی بیان گردد و پولس قدیس هم از رسوم و فرهنگ دوران خودش پیروی کرده است. بالأخره لازم است به خاطر داشته باشیم که پولس در پیام خود به هیچ وجه نمی خواهد محیطی پر از اضطراب و وحشت ایجاد نماید بلکه میل دارد که این پیام موجب تقویت امیدواری گردد.

صحنه ماقبل آخر:

فرمانروائی ضد مسیح

در دومین نامه به اهالی تسالونیکی آمده است که در پایان روزگار و قبل از آمدن مسیح پدیدهٔ وحشتناکی پدید می‌آید وآن ظهور کسی است که به اسامی مرموز: بی‌دین، فرزند گمراهی، و دشمن نامیده شده (۲ـ تسا ۲:۳-۴) .اولین نامه یوحنا که پنجاه سال بعد نوشته شده نشان می‌دهد که این نظریه را خوانندگان نامه پذیرفته‌اند و او این شخص را به همان نامی می‌خواند که بعدها در احادیث مسیحی نامیده خواهد شد: ضدمسیح.

این شخص کیست؟ و نقش او در سرنوشت دنیا چه می‌باشد؟

در حقیقت مسلم نیست که پولس قدیس نیز عقیدهٔ واضح و روشنی در این باره داشته است و از اینکه هر بار به نام دیگری از ضدمسیح یاد کرده نشان می‌دهد که در این امر دچار شک و تردید بوده است. در اینجا پولس از احادیث و روایات مکاشفه ها پیروی می‌کند، روایاتی که محافل یهودی در زمان نوشتن عهدجدید به آن معتقد بودند و برطبق این روایات قبل از پیروزی نهائی خداوند، ناپاکی و گناه همه جا را فرامی گیرد. در این زمان ضدمسیح تجسمی از شر و بدی می‌باشد ولی غیر از شیطان بوده و کاملاً تحت تأثیر شیطان خواهد بود. ضدمسیح خود را خدا خوانده و سعی خواهد کرد مردم را از حقیقت دور ساخته و به راه دروغ جلب نماید.

آنچه گفته شد با تشریح پایان روزگار که در اناجیل آمده شباهت دارد: «زیرا که مسیحیان کاذب و انبیای کذبه ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی» (مت ۲۴:۲۴) تنها تفاوتی که دارد این است که پولس فقط از یک دشمن شخصی خدا سخن می‌گوید در صورتی که در اناجیل صحبت از تعدادی مسیح دروغین است.

با این همه متن دومین نامه به اهالی تسالونیکی اشکالی دیگر دربر دارد که مختص همین نامه است: دشمنی که قبل از پدیدار شدن نهائی مسیح خواهد آمد وجود دارد که آمادهٔ آشکار شدن است ولی خوشبختانه مانع و سدی از او جلوگیری می‌کند (۲ـ تسا ۲:۶- ۸). فرضیه های چندی درباره هویت این سد مرموز وجود دارد؛ آیا این مانع روح‌القدس می‌باشد؟ یا امپراتوری روم که عامل ثبات و آرامش در دنیای قدیم بوده است؟ آیا این سد موعظه و ترویج انجیل می‌باشد؟ آیا شخصیت پولس است که شر و بدی را مهار کرده است؟ آیا فرشتگان می‌باشند؟

به هر صورت پولس قدیس در این مورد توضیحی نداده ولی ظاهراً مخاطبان نامه می‌دانند که از چه سخن می‌گوید. در صورتی که این مسئله به صورت معمائی در کتاب عهدجدید باقی مانده است.

در اواخر سدهٔ یکم و در نوشته های یوحنا منظرهٔ زمان آخر تغییر می یابد. هیچ گونه مانعی در راه ضدمسیح بدون هیچ مانعی فعالیت می کند و زمان های آخر فرارسیده است که ممکن است هزاران سال به طول انجامد. «ای بچه ها این ساعت آخر است و چنان که شنیده اید که دجال می‌آید الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده اند و از این می دانیم که ساعت آخر است» (۱- یو ۱۸:۲) ضد مسیح کسانی هستند که به جای حقیقت دروغ را منتشر می سازند. اینان دشمن پدر و پسر هستند (۲۲:۲). در کتاب مکاشفهٔ یوحنا امپراتوری روم به صورت یکی از دشمنان مسیح نشان داده شده است. به مانند حیوانی افسانه ای توصیف شده که جای خداوند را گرفته و مردم را به پرستش خود واداشته است ولی این حیوان با پیروزی بره خداوند از بین خواهد رفت (مکا ۱۳و ۱۴).

در نوشته های پولس و یوحنای قدیس نحوه مخالفت با خداوند یکسان نیست. این مخالفت گاهی در زمان حال و زمانی در آینده است، گاهی واحد است یا متعدد و به هرصورت مخالفتی زنده و فعال می باشد چنان که امروز هم این مخالفت را احساس می کنیم.

پولس
و مخاطبانش

قرن ها بود که ناشران مراسلات و نامه ها فقط به جنبه افکار و نظریات نامه ها توجه می کردند و آن‌چه را در نامه ها درباره مکان یا زمان تحریر نامه ذکر شده بود به کلی حذف می کردند زیرا به نظر ناشران این جزئیات جنبه شخصی داشته و فاقد اهمیت بود. امروز توجه بیشتری به این نکات می شود ولی برای نویسندگانی که نامه هایشان به وسیله ناشران قرون اخیر منتشر شده آن‌چه از بین رفته جبران ناپذیر است.

ولی نظر به این که پولس قدیس مورد احترام بوده و قبل از این دوره می زیسته نامه هایش از این گونه دستبردها مصون مانده است. در نامه های پولس نه تنها دربارهٔ جمعیت ها یا اشخاصی که نامه به آنان خطاب شده جزئیات دقیقی هست بلکه درباره خودش و نحوه نوشتن نامه ها اطلاعات دقیقی وجود دارد.

مثلاً در اکثر نامه ها از بدو درود و سلام از یکی از پیروان نزدیک خود که شاید منشی بوده و یا به عنوان دستیار در نوشتن نامه شرکت داشته نام می برد «پولس و تیموتائوس» (۲ـ قرن ۱:۱؛ فی ۱:۱؛ کول ۱:۱؛ فیل ۱)؛ «پولس و برادر سوستانیس» (۱ـ قرن ۱:۱)؛ «پولس، سیلاس و تیموتائوس» (۱ و ۲-تسا ۱:۱). در نامه پولس به اهالی غلاطیه تعداد شرکت کنندگان در نوشتن نامه بیشتر شده است: «پولس و هم‌چنین کلیه برادرانی که با من هستند» (غلا ۱:۲).

در جملات پایان نامه ها جزئیات بیشتر و مشروح تری وجود دارد مثلاً در نامه ای که به اهالی روم نوشته شده و از همه قابل توجه تر است بعد از عبارت خداحافظی (روم ۱۶:۲۰) در میان جملات درود و سلام طرتیوس که منشی پولس بوده یک عبارت شخصی وارد نموده و می نویسد: «من طرتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می گویم» (۱۶:۲۲) و بلافاصله به نام پولس درود دیگران را ابلاغ می کند: «تیموتائوس هم کار من و لوقا و یاسون و سوسیپاطِرُس که خویشان منند شما را سلام می فرستند» (۱۶:۲۱) و سپس اضافه می کند: «قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است ... و اَرَسطُس خزانه دار شهر و کوارطُس برادر (۱۶:۲۳).

در بسیاری از نامه های دیگر قبل از امضای نامه نکته ای با دست پولس اضافه شده و نشان می دهد که بقیهٔ نامه را دیکته کرده است: «سلام و درود با دست من یعنی پولس نوشته شده است» (۱ـ قرن ۱۶:۲۱؛ کول ۴:۱۸) گاهی مخصوصاً تأکید می نماید مخاطبان از

نامه های جعلی برحذر باشند: «تحیت به دست من پولس که علامت در هر رساله است به این طور می نویسم» (۲ـ تسا ۳:۱۷). ممکن است سرتاسر نامه ای که به اهالی غلاطیه نوشته شده به خط پولس باشد زیرا در پایان چنین می نویسد: «ملاحظه کنید چه حروف جلّی به دست خود به شما نوشتم» (غلا ۶:۱۱).

در بعضی موارد پولس نام حامل نامه را هم ذکر می کند مثلاً: «تیخیکس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است شما را از هر چیز خواهد آگاهانید. که او را به جهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دل های شما را تسلی بخشد» (افس ۶:۲۱-۲۲).

و اما دربارهٔ مخاطبان نامه ها، غیر از نامه هائی که به مسئولان کلیسا نوشته و جنبه فردی دارد یا نامه ای که به فیلمون فرستاده، بقیه نامه های پولس جنبهٔ همگانی دارد و این موضوع را تأکید نموده است. حتی دومین نامه هایی که به اهالی قرنتس نوشته شده نه تنها خطاب به کلیسای قرنتس می باشد بلکه به تمام مردان مقدسی که در ناحیه اخائیه به سر می برند (۲ـ قرن ۱:۱). پولس اکثراً از مخاطبان خود درخواست می کند با بوسه ای مقدس به یکدیگر درود و تهنیت گویند (۱ـ تسا ۵:۲۶؛ کول ۱۶:۲۰؛ ۲ـ قرن ۱۳:۱۲؛ روم ۱۶:۱۶) اولین نامه ای که به اهالی تسالونیکی نوشته شده بایستی «برای جمع برادران مقدس خوانده شود» (۵:۲۷)، و نامه ای که به اهالی کولسی نوشته شده باید به کلیساهای دیگر نیز فرستاده شود. «و چون این رساله برای شما خوانده شد مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از لاودکیه را هم شما بخوانید» (کول ۴:۱۶).

بدین ترتیب تا اندازه ای می دانیم که پولس قدیس چگونه نامه های خود را نوشته و چگونه مخاطبان نامه ها، آنها را خوانده و در جمعیت های مربوطه قرائت کرده و به کلیساهای دیگر می فرستادند.

●

ما همواره خدا را سپاس می‌گوئیم

اما ای برادران و ای عزیزان خداوند،
می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم
که از ابتدا خدا شما را برگزید
برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.

و برای آن شما را دعوت کرد
به وسیلهٔ بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح.
پس ای برادران، استوار باشید
و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رسالهٔ ما آموخته‌اید، نگاه دارید.

و خود خداوند ما عیسی مسیح
و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود
و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید،
دل‌های شما را تسلی عطا کند
و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

(۲ـتسا ۲:۱۳-۱۷)

فصل سوم رساله اول پولس رسول به قرنتیان

مسیح مرا فرستاد نه تا تعمید دهم...

یك جماعت مسیحی چیست؟

قبلاً با جمعیت مسیحیان اولیه تسالونیکی آشنا شدیم و اکنون به دنبال پولس قدیس به جمعیت نوبنیاد دیگری یعنی جمعیت شهر قرنتس می‌رسیم. در اینجا از تشکیل این جمعیت سخن گفته و سعی می‌کنیم با زندگی آنان آشنا شده و به تدریج که نامه های پولس را بررسی کنیم خواهیم دید در دوران های اولیه جمعیت های دیگر مسیحی در شهرهای فیلیپی، افسس و کولسی چگونه زندگی می کردند.

آشنائی با منابع و ریشه های مسیحیت موجب تعصب و شگفتی نخواهد شد زیرا تصویری از حقایق و واقعیات می باشد.

انتشار مسیحیت بدواً به صورت تشکیل جمعیت هائی در اطراف دریای مدیترانه انجام گردید و سپس به اطراف توسعه یافت.

با این همه باید توجه کنید آشنائی با ریشه های مسیحیت و طرز انتشار آن شما را از حقیقت مسیحیت خارج نسازد. زیرا ایجاد یک کلیسای جدید مانند افتتاح شعبه بانک یا آژانس جهانگردی نیست. هنگامی که پیروان مسیح در محلی تشکیل جماعتی می‌دادند واقعه ای بسیار مهم به وقوع می پیوست که بایستی محرک و انگیزه اصلی آن را تشخیص داد.

جماعت با عیسی مسیح

باید دانست که مسیحیان قبل از هر چیز کسانی هستند که خود را وابسته به یک نفر یعنی مسیح دانسته (ر.ک اع ۱۱:۲۶)، و با او در صمیمیت زندگی می کنند. معتقدند که مسیح مرده و دوباره زنده شده (۱-قرن ۱۵:۳-۵)؛ و دوست نزدیک آنان است؛ می توان بـا او روابط واقـعی و روحـانی داشت. این مـوضـوع مـرکـز و کـانـون زنـدگی مـسـیـحی به شمارمی‌رود. انتشار مسیحیت معمولاً بدین‌گونه آغاز می‌شد که روزی سخنرانان و واعظینی به شهر وارد شده و درباره عیسی سخنرانی می‌کردند. درباره کسی که خودشان به‌خاطر او زندگی می‌کردند و در این سخنرانی‌ها فقط درباره او سخن می‌گفتند بدون این که نکته دیگری افزوده یا تغییری در این مطالب بدهند، چنان‌که پولس نوشته است: «زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب»

(۱ـقرن ۲:۲). البته شنوندگانی که قابلیت پذیرش داشتند مجذوب این مسیح می‌شدند که آنان را تسخیر می‌کرد و مسیحی می‌شدند.

لازم به تذکر است وقتی می‌گوئیم «مسیح مرده و دوباره زنده شده است» این گفتار فقط اعلام یک باور یا اعتقاد نمی‌باشد بلکه بدین معنی است که مسیح زنده است و بنابراین هیچ نکتهٔ زندگی ما از او مخفی نیست و از چیزی بیگانه و ناآشنا نمی‌باشد. یا بهتر بگوئیم همه چیز از آن اوست. از او ناشی می‌شود و به سوی او بازمی‌گردد. «او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد» (کول ۱۷:۱).

اگر او مراحل مرگ و دوباره زنده شدن را گذرانیده پس تمام هستی در جریان این مرگ و رستاخیز قرار دارد. هر مسیحی امیدوار است سراسر زندگانیش نمونه و تصویری از واقعهٔ اسرارآمیز عید گذر باشد یعنی مرگ را بپذیرد تا زندگی از آن حاصل شود. و کسی نمی‌تواند برنده شود مگر این که بپذیرد که همه چیزش را از دست بدهد (ر.ک فی ۸:۳) بهتر است دیوانه و ناتوان باشیم تا حکمت و نیروی خداوند تجلی نماید (ر.ک ۱ـقرن ۴:۱۰-۱۳). با مسیح بمیریم تا با او زندگی کنیم.

صمیمیتی چشم‌گیر

عضویت در یک جمعیت مسیحی تنها به این معنی نیست که به سازمانی وابسته بود بلکه باید طوری تحت تأثیر نیروی عیسی مسیح قرار گرفت و به اندازه‌ای مثل واقعه اسرارآمیز عید گذر زندگی کرد که بتوان مثل پولس گفت: «... ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این. بلکه مسیح در من زندگی می‌کند» (غلا ۲:۲۰). ولی هنگامی که جریان شدیدی از وجود کسی می‌گذرد نخواهد توانست آن را برای خود نگهدارد و اگر مسیح در وجود من جای گرفته خواه ناخواه جسم و جان من این نکته را فریاد می‌زند و به تدریج این پدیده همه جا را فرامی‌گیرد.

رسولانی که در روز پنجاهه از آتش روح‌القدس درالتهاب بودند قصد نداشتند در این باره تبلیغ کنند ولی آن‌چه در دل داشتند به قدری هیجان‌انگیز بود که نمی‌توانستند در دل نگهدارند، خاموش بنشینند و چیزی نگویند. نتیجه آن شد که طبق کتاب اعمال رسولان سه هزار نفر تقاضا کردند به عیسی مسیح تعلق یابند (اع ۲:۱-۴۱).

چند سال بعد فیلیپس، خادم کلیسا که بدواً برای خدمت مائده‌ها انتخاب شده بود (۶:۲) به علت آزار و تعقیب مسیحیان متواری شده و تصادفاً در سامره به سر می‌برد (۸:۴ - ۸). او مأموریت اعلام کلام خدا را نداشت ولی آن‌چه در ضمیر باطن وی می‌گذشت به حدی شدید بود که نمی‌توانست سکوت اختیار کند، درنتیجه در اطراف او جمعیتی تشکیل گردید. هم‌چنین موقعی که یوحنا و پطرس به دادگاه یهود احضار شده بودند در پاسخ دادگاه که اصرار

داشت آنان را به سکوت وادارد اظهار کردند: «زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم بگوئیم» (۴:۲۰).

آری چگونه می توان انتظار داشت که عشق و محبت پوشیده و خاموش بماند؟ زیرا محبت احساسی است که طبعاً به دیگران سرایت می کند و کسانی که در عشق و محبت زندگی می کنند منبع و منشأ جمعیت هائی هستند که در آن جا وفاداری، ازخود گذشتگی و شرکت در غم و شادی دیگران متداول و مرسوم است. این جمعیت ها دنیای جدیدی هستند و اعضای آن از صمیم قلب به آن معتقد بوده و آرزو دارند پایدار بمانند. از آن جا که این دنیای محبت نمی تواند یک باره کرهٔ زمین را فرا گیرد بدواً جمعیت های کوچک تری ایجاد می شوند و سپس این جمعیت ها وسیع تر شده و انتشار می یابند.

باید دانست که هرگز طرحی برای توسعه و نشر مسیحیت وجود نداشته و یک برنامه سوق الجیشی طرح ریزی نشده تا انجیل جهان را تسخیر نماید. اصولاً کسی در این اندیشه نبوده که تعداد مسیحیان افزایش یابد و یا اینکه بالأخره سازمان نهائی مسیحیت چه خواهد بود، چنان که پولس نوشته است: «زیرا که مسیح مرا فرستاد نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم» (۱ـ قرن ۱:۱۷). می بینیم که او چگونه از پیغام، بنایی می سازد ... و ملاحظه می شود که چند سال بعد شبکه ای از جمعیت های بنیاد نهاده شده وجود دارد که همگی همین پیغام را اعلام می دارند.

انجیل روز به روز

این انجیل که مسیحیان را هدایت می کند تا مرگ و دوباره زنده شدن مسیح را سرمشق زندگی خود سازند در حقیقت نیروی محرکهٔ جمعیت های مسیحی به شمار می رود. ولی زندگی مداوم بر مبنای انجیل کار آسانی نیست. بنابراین کلیساهائی که درگیر مسائل روزمرهٔ خود بودند ممکن بود اصلیت واقعی خود را فراموش کرده و به صورت اجتماعات معمولی درآیند که فقط در اندیشهٔ ادامهٔ حیات هستند. رسولان ضمن اندرزهائی که به آنان می دادند همواره مسئله اساسی یعنی رمز مرگ و دوباره زنده شدن مسیح را یادآوری می کردند، نکته ای که زندگی فرد مسیحی بایستی سرشار از آن باشد.

در اولین نامه پولس به اهالی قرنتس تعداد این گونه مداخلات فراوان است زیرا در کلیسائی که شوق و حرارت انجیلی کاهش می یافت طبعاً مشکلات داخلی افزوده می شد و پولس سعی کرده مشکلات آنان را یک به یک حل کرده وهربار با مراجعه به اصول راه حل عملی پیدا کند.

شهری به نام

قرنتس

وقتی شاعری گفته بود: «هرکسی نمی تواند به قرنتس برود» و این گفته حقیقت داشت زیرا زندگی در شهر قرنتس به معنای زندگی در تجمل و خوشی بود و بسیار کسان آرزو داشتند در آن شهر اقامت گزینند. اما زندگی در قرنتس خیلی گران بود.

هم چنین قرنتس بندر بزرگی بود که در آن جا صنایع مهم و فعالی وجود داشت. این شهر بر روی دماغه ای واقع بود که دریای اژه را از دریای آدریاتیک جدا می ساخت. بنای شهر بر روی خشکی و در مجاورت قلعه ای به ارتفاع ۶۰۰ متر قرار گرفته که از فراز قلعه می توان هر دو دریا را مشاهده کرد. بندر اصلی به فاصلهٔ سه کیلومتری شهر و در کنار دریای اژه قرار گرفته و ضمیمهٔ شهر قرنتس محسوب می شود (ر.ک روم ۱۶:۱).

دماغه مذکور بین دریاهای اژه و آدریاتیک و در پنج کیلومتری شمال شهر واقع شده و پهنای آن در باریک ترین نقطه ۶/۳۰۰ کیلومتر می باشد. این دماغه نیز به بندر و باراندازهای متعدد مجهز بوده و گذرگاهی شیب دار داشت که از روی آن کشتی ها را از یک دریا به دریای دیگر می گذرانیدند. به این منظور مسافران و محموله های پستی در یک طرف از کشتی پیاده می شدند و پس از گذراندن کشتی به طرف دیگر مجدداً به کشتی سوار می شدند و بدین طریق ضمن صرفه جوئی در وقت مسافرت بدون خطر انجام می شد زیرا کشتی رانی از مقابل دماغه پلوپونز به علت وزش بادهای متغیر و ناگهانی کار آسانی نبود.

به هرصورت اهالی قرنتس می توانستند اجناس و محصولات سنگین وزن را ساخته یا تغییر شکل داده و با کمترین هزینه به سوی مشرق یا مغرب ارسال دارند. بدین ترتیب قرنتس شهری هم تفریحی و هم صنعتی به شمار می رفت درست مانند شهرهای پاریس، لندن، یا شانگ های در اوایل قرن بیستم. معبد قدیمی آفرودیت رب النوع عشق که در بالای قلعه بنا شده بود مانند فانوس دریائی از مسافات دور دیده می شد و هنگامی که دریانوردان آن را در افق می دیدند بر سرعت پارو زدن خود می افزودند.

ضمناً قرنتس برای مسافران و جهانگردان شهر زیبا و تماشائی به شمار می آمد زیرا مناظر قشنگ کوهستانی و خلیج آرامی داشت که حتی از یک دریاچه آرام تر بود. به اضافه در مجاورت شهرآتن و بناهای تاریخی آن شهر قرار داشت و از شهر ولف و عبادتگاه های مشهور آن چندان دور نبود و بالأخره دریا و کشتی هائی که مرتباً در رفت وآمد بودند منظرهٔ متنوع و دل انگیزی ایجاد می کردند. برای تجسم قرنتس بایستی شهری در نظر بیاورید که مجموعه ای از بندر انزلی و رامسر بوده و جنبه های صنعتی، تفریحی و جهانگردی را در یک جا جمع کرده باشد و اگر وسائل ارتباطی آن زمان را در نظر بگیریم قرنتس شهر بزرگی به شمار می آمد.

شهر قرنتس در آن هنگام که به تصرف رومیان درآمد خسارات زیادی متحمل شده و

ویران شد ولی با موقعیتی که داشت ممکن نبود به همین صورت باقی بماند. لذا در سال **۴۴** قبل از میلاد قیصر روم فرمان داد مجدداً شهری بر روی خرابه های قرنتس بنا شود و مردم زیادی از یونان، ایلیری و مقدونیه، که از اروپا آمده بودند، و نیز شرقیان و مصریان و مردان آزادی که در پی شغلی بودند و تعداد زیادی از بردگانی که آزاد شده بودند، به آن سوی رفتند.

در میان آنان یهودیانی هم بودند که طبعاً با در دست داشتن قوانین دین یهود در برابر میکرب شرک و الحاد مصونیت داشتند و با رعایت این قوانین خانواده های متحد و کارگاههای



خرابه های شهر قرنت در زمان پولس که باقیمانده های معبد آپولون نیز در آن به چشم می خورد.

پر درآمد ایجاد کرده بودند. باید گفت که قوانین تورات با زندگی کردن در رفاه و خوشی

مغایرت ومخالفتی نداشت و فقط از زیاده روی و انحراف جلوگیری می کرد. همین قوانین در سرزمین یهود دهقانان سرباز و در شهر قرنتس سرمایه داران پر کار به وجود آورده بود.

قرنتس برای یک عضو سنای روم که به عنوان والی انتخاب می شد محل خدمت مناسبی به شمار می رفت زیرا می توانست یک سال استراحت نموده و به تحصیل ثروت بپردازد بدون آن که مسئله ای پیچیده یا واقعهٔ غیرمنتظره ای پیش آید. در سال ۵۲ میلادی غالیون، برادر سنکا Se'ne'que فیلسوف مشهور رومی والی ایالت قرنتس بود و در زمان حکمرانی او پولس در دادگاه قرنتس محاکمه شد (اع ۱۸:۱۲ - ۱۷).



تنگه قرنت محل عبور کشتی‌ها

یونان، هلاد، اخائیه

کشوری که ما یونان و مردم آن را یونانی می‌خوانیم به زبان لاتین گِرکوز، گراسیا خوانده می شود ولی این کلمه بدواً فقط نام طایفه ای در مغرب یونان بود و بعداً رومیان کلیه اهالی کشور را به این نام می‌خواندند. حال اگر به این کشور مسافرت کنیم اکثراً کلمات هلن و هلاس را می شنویم و هرگاه مختصری الفبای یونانی بدانیم می توانیم این کلمات را در نقاط مختلف بخوانیم زیرا نام واقعی کشور یونان و اهالی آن می باشد و در کتاب عهدعتیق هم به این نام آمده است. در بعضی از نوشته های کتاب عهدجدید کلمهٔ دیگری که کمتر آشناست به کار برده شده و آن کلمه اخائیه می باشد (۱ـ تسا ۱:۷-۸؛ ۱ـ قرن ۱۶:۱۵؛ ۲ـ قرن ۱:۱، ۹:۲، ۱۱:۱۰؛ روم ۱۵:۲۶؛ اع ۱۸:۱۲-۲۷، ۱۹:۲۱). اکنون ببینیم چرا این کلمه برای کشور یونان به کار رفته و از کجا آمده است؟

این کلمه در زمان هومر شاعر یونانی یعنی در دوران قهرمانان باستانی برای نامیدن کشور یونان به کار می رفت و شعرا این کلمه را حفظ کرده بودند. بعدها در هنگامی که رومیان یونان رااتصرف کرده و در زیر سلطه خود گرفتند بعضی از شهرهای کوهستانی یونان با استفاده از این کلمه و تحت عنوان «اتحادیهٔ اخائیه» مردم را برعلیه روم به زیر پرچم خواندند. متأسفانه برای پیروزی در جنگ فقط افراشتن پرچم های باستانی کافی نیست و در این مبارزه رومیان پیروز شده و اتحادیه اخائیه را منکوب کردند (سال ۱۴۶ قبل از میلاد).

گاهی فاتحان پس از پیروزی بعضی از جنبه های سنت کهن سرزمین های متصرفی را رعایت کرده و چیزهائی که به علت باستانی بودن جاذبه ای داشته و برای حال و آینده خطری نداشته با شند را حفظ می کنند. به همین ترتیب رومیان پس از اینکه سرزمین متصرفی را به صورت ایالت سازمان دادند آن را «اخائیه» نامیدند و بدینگونه این کلمه به کتب ما منتقل گردید. این ایالت ازایالت مقدونیه که درشمال غربی وکناردریای آدریاتیک می باشد مجزا و متمایز بود. ایال ت اخائیه شامل جزایر یونان، شبه جزیره پلوپونز، شبه جزیرهٔ آتیک و چند دهستان کوهستانی در شمال خلیج قرنتس بود. در این سرزمین کوچک چهار شهر: آتن، قرنتس، تب و اسپارت قرار داشت و در تاریخی که پولس می زیست از این چهار شهر فقط آتن و قرنتس به جای مانده بودند.

یونانیان در سرتاسر دریای مدیترانه از دریای سیاه گرفته تا جنوب فرانسه مسافرت کرده و در سواحل جنوبی اروپا مهاجرنشین هائی ایجاد کرده بودند و با هجوم اسکندر در قارهٔ آسیا نیز پراکنده شدند و در قرن بعد که رومیان این کشور را تسخیر کردند تغییری در انتشار و نفوذ تمدن یونان حاصل نگردید. بازرگانان یونانی به شهرهای قدیمی فرانسه، لیون و وین رفت و آمد می کردند. خلاصه به همه جا می‌رفتند و با استعداد و قریحهٔ خود دنیا را تغییر می دادند. در صورتی که سرزمین اصلی آنان خالی از سکنه شده و کشور اخائیه فقط سرزمین خاطره ها به شمار می رفت.

انجیل نزد کسانی که دور از وطن به سر می‌برند

پولس فرزند خانواده‌ای یهودی و ثروتمند بود. خانواده‌ای که در شهر روم از حقوق شهروندی برخوردار بود. او طبعاً به زبان یهودی آشنا بوده و خاندان خود را به خوبی می‌شناخت (۲ـ قرن ۱۱:۲۲؛ فی۳:۵). او زهد و تقوا و قوانین سخت یهود را پذیرفته و از صمیم قلب از علمای متعصب یهود پیروی می‌کرد و زیبائی‌های معنوی اورشلیم را بر مزایای دیگری که در شهر طرسوس محل تولدش داشت ترجیح می‌داد. بنابراین شهر قرنتس برای او محیطی بیگانه و نا آشنا بود. شهری مطبوع و پراز هیجان ولی منبع بدکاری و فساد، به طوری که کنیسه را به زحمت دائر نگاه می‌داشتند. به هر صورت اکنون پولس به این شهر وارد شده بود و بعداً در نامه‌ای که به اهالی شهر می‌نویسد وضع خود را چنین توصیف می‌نماید: «و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم» (۱ـ قرن ۲:۳).

خیمه دوز

شائول مدتی نزد علمای یهود که به شاگردان طریقه امرار معاش را هم تعلیم می‌دادند آموزش یافته طرز بافتن پارچهٔ خیمه را یاد گرفته بود. این پارچه‌ها را علاوه بر خیمه دوزی برای بسته بندی هم به کار می‌بردند. بنابراین حرفه‌ای که فرا گرفته بود در بندر بزرگی مانند قرنتس کار مفیدی به شمار می‌رفت (اع ۱۸:۳). تصادفاً اربابش یک یهودی به نام آکیلا بود که به تازگی از روم اخراج شده و شاید نام مسیح را شنیده بود. آن‌چه از اشارات لوقا درک می‌شود این است که پولس قبل از این که اطمینان حاصل نماید جرأت نکرده بود با کنیسه تماس بگیرد.

در برابر یهودیان

پولس در کنیسه با یهودیانی آشنا شد که اهل اسکندریه بودند. این یهودیان قوانین دین یهود را به خوبی می‌شناختند. قوانینی که یادگاری بود از نشانه‌ها و معجزات و کارهایی که خدای جاودان برای قوم خود انجام داده بود. این مردم شیفتهٔ عقل و حکمتی بودند که خداوند به آنان عطا فرموده و بدین وسیله بر ملل دیگر برتری داده بود. پولس برای آنان با لحنی شدید چنین موعظه می‌کرد:

«زیرا که مسیح مرا فرستاد نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم. نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود. زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است لکن نزد ما که ناجیان

هستیم قوت خداست ... چون که یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند. لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و امت‌ها را جهالت است. لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خداست» (۱ـ قرن ۱:۱۷...۲۴). تعداد کمی از شنوندگان این گفتار را پذیرفتند و در بین آنان می‌توان از کرسپس سرپرست کنیسه و یوستس که از پرستندگان خدای یگانه بود نام برد.

در برابر خدانشناسان

سپس پولس به کافران و خدانشناسان روی آورد و این اولین باری نبود که با مشرکین روبه‌رو می‌شد. ولی این خدانشناسان مشرک مضاعف بودند بدین معنی که نه تنها بت می‌پرستیدند بلکه اصول اخلاقی را هم زیر پا گذاشته بودند و به دست‌آویز فرهنگ غلط و آن‌چه حکمت می‌خواندند، از افکار جدی پرهیز می‌کردند.

پولس همان گونه که در برابر برادران هم نژاد خود عمل کرده بود با شدیدترین لحنی به آنان خطاب کرده چنین گفت:

«و من ای برادران چون به نزد شما آمدم با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سّر خدا اعلام می‌نمودم. زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب» (۱ـ قرن ۲:۱-۲).

بسیاری از شنوندگان (اع ۱۸:۶-۸) گوئی از خواب غفلت بیدار شده و شاید در برابر ترس نهانی که از مرگ داشتند جرأت یافته و ایمان آوردند (ر.ک ۲ـ قرن ۵:۱ - ۵) ولی پولس به طوری که در نامه‌اش اشاره کرده تردید داشت که آنان را تعمید دهد (۱ـ قرن ۱:۱۳-۱۶). پولس از چه بیم داشت؟ شاید معایبی در آنان می‌دید که از محتوای دو نامه‌اش نیز استنباط می‌شود. این معایب در جائی که پایه های نظام و ساختمان اجتماعی سست شده باشد وجود دارد و مهم‌ترین آنها پشت پا زدن به اصول اخلاقی، ایجاد حس جانبداری و رقابت و بالأخره بی منطقی می‌باشد.

با این همه پولس باید به راه خود ادامه دهد زیرا خداوند چنین خواسته است. خداوندی که در زندگی زمینی خود گناه‌کاران را پذیرفته و به همراه آنان غذا خورده بود پولس را تشویق می‌کرد تا گناه‌کاران دیگری را به مسیحیت بخواند و شبی بر رسول ظاهر شده گفته بود: «ترسان مباش بلکه سخن بگو و خاموش مباش. زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است» (اع ۱۸:۹-۱۰).

لوقا فقط چند بار از مواردی که مسیح بر پولس ظاهر شده بود تعریف کرده که یک بار در دمشق، بار دیگر در اورشلیم و بالأخره در این‌جا می‌باشد (ر.ک ۲۶:۱۵-۱۸، ۲۲:۱۷-۲۱) در دفعات اول که مسیح بر رسول ظاهر شده بود او را به سوی راه هائی که باید بپیماید

هدایت کرده بود ولی در بار آخر مسیح رسول را پذیرفته و تشویق می‌نماید. از شهری سالم تا به شهری ناسالم، بدین ترتیب حلقهٔ رؤیاها پایان می‌یابد.

در برابر غالیون

گرچه در قرنتس وضع یهودیان مساعد بود ولی موقعیت حساس و دقیقی داشته و نمی‌توانستند مسیحیت را که در حاشیه جمعیت یهود به وجود آمده بود تحمل کنند. بنابراین علناً از پولس و اطرافیانش کناره گرفته و به والی شهر اطلاع دادند که «این اشخاص خدا را به طریقی پرستش می‌کنند که مغایر با قوانین یهود است». بدین طریق فرقهٔ جدید، دین غیرمجاز محسوب می‌شد و کنیسه در مورد کسانی که به آن ارتباطی نداشتند به هیچ وجه مسؤولیتی نداشت. خوشبختانه از نظر پولس، غالیون والی شهر مردی تحصیل کرده و از خانواده‌ای فاضل و دانشمند بود. پدرش شغل استادی داشت و برادرش سنکا فیلسوف مشهوری بود که تربیت نرون جوان، امپراتور آیندهٔ روم، را برعهده داشت. از طَرَفی چون بیش از یک سال در این شغل باقی نمی‌ماند فقط به امور فوری رسیدگی کرده و سایر مسائل را به بعد محول می‌نمود، لذا غالیون یهودیان و مسیحیان را روانه کرد تا رأساً مشاجرات دینی خود را دنبال کنند (اع ۱۸:۱۲-۱۷).

بازگشت به انطاکیه

با این همه، پولس مجبور شد قرنتس را ترک گوید چنان‌که دوستانش آکیلا و پرسکله هم از قرنتس عزیمت کرده و در افسس سکونت گزیدند (اع ۱۸:۱۸-۱۹). پولس از طریق بندر قیصریه به فلسطین رفت وپس از درود و سلام به کلیسای اورشلیم به طرف انطاکیه بازگشت و بدین صورت دومین مسافرت رسول پایان یافت (۱۸:۱۹-۲۲).

واعظان در قرنتس

در این مدت واعظان جدیدی به کلیسای قرنتس وارد شدند مثلاً آپولوس که از افسس آمده بود و شاید نظریات و اصولی را که وعظ می‌نمود جنبه شخصی داشت. از سوی مشرق نیز پیروان پطرس که هنوز نام آرامی «کیفا» را داشت وارد شدند. کلیه این واعظان مردم را تعمید می‌دادند و اهالی قرنتس خود را فرزندان کسی می‌دانستند که آنان را تعمید داده بود و به عبارت دیگر مشتریان خانواده روحانی او به حساب می‌آمدند. پولس در نامه‌ای که به آنان نوشته می‌گوید: «... دربارهٔ شما خبر به من رسید که نزاع‌ها در میان شما پیدا شده است. غرض این که هر یکی از شما می‌گوید که من از پولس هستم و من از اپلس، و من از کیفا، و من از مسیح. آیا مسیح منقسم شد یا پولس در راه شما مصلوب گردید یا به نام پولس تعمید یافتید».

پولس این مطالب را در سال ۵۷ میلادی از شهر افسس (اع ۱:۱۹) یعنی آن طرف دریای اژه نوشته است. بدین ترتیب از تاریخی که برای تبلیغ به قرنتس رفته بود پنج سال گذشته و اکنون برای این که مجدداً با آنان تماس برقرار نماید بایستی چندین سفر انجام دهد و چندین نامه بنویسد.

آپولوس

در نامه هائی که به اهالی قرنتس نوشته شده و هم‌چنین در کتاب اعمال از کسی به نام آپولوس نام برده شده که میل داریم بهتر بشناسیم زیرا دربارهٔ پیام و مژده عیسی که مرد و دوباره زنده شد و نجات دهنده ای که خدا به مردم عطا فرموده است افکار و نظریات گوناگونی وجود داشته و شناختن شخصیت پولس تا اندازه‌ای ما را با این افکار و نظریات آشنا می سازد.

آپولوس بدواً در افسس زندگی می کرد و این شهر بزرگ محلی بود که جریان افکار و جنبش ها به آن‌جا منتهی می گردید. آپولوس سخنران برجسته ای بود. به نوشته های مذهبی تسلط کامل داشت و «طریق خداوند» (اع ۱۸:۲۵) را به خوبی فرا گرفته بود. در اینجا کلمهٔ «طریق» عیناً از معادل عبری گرفته شده و ما آن را اکثراً آئین و روش ها ترجمه می کنیم. به هر صورت منظور از «طریق خداوند» اجرای تعالیم و همچنین پرستش شخص او می باشد ولی لوقا که در انتخاب اصطلاحات دقت می نماید این کلمه را درمورد مسیحیانی که در سرزمین یهود و اطراف آن بودند به کار برده مثلاً شائول جوان (پولس) می بایستی در دمشق کسانی را که در این «طریق» بودند پی گیری نماید (۲:۹، ۴:۲۲) ضمناً «طریق» به معنای اصول دین و نحوهٔ عملکرد پیروان مسیح و نیز گروه و جمعیت آنها هست، چنان که در کتاب اعمال آمده است: «به طریقی که بدعت می گویند» (۱۴:۲۴...۲۲).

آپولوس عیناً آن‌چه را مربوط به عیسی بود تعلیم می‌داد (۱۸:۲۵). لوقا طرز تعلیم پولس را نیز به همین ترتیب توصیف کرده است (۳۱:۲۸)، به نظر او پولس آموزه درباره مسیح را به خوبی می‌دانست و تعلیم می‌داد.

ولی تعمیدی که می‌داد ناتمام و به مانند تعمید یحیی بود مثل این که از روح القدس اطلاع نداشت و به هنگام تعمید پیروان وی روح القدس را دریافت نمی کردند (۱:۱۹-۶). ما امروز نحوه تعمید دادن یاران رسولان را حتی نمی توانیم مجسم کنیم زیرا فقط «به نام خداوند عیسی» تعمید می‌دادند، در حالی که قرار دادن دست و اعطای روح القدس برعهده پطرس و همراهانش بود (ر.ک ۱۴:۸ - ۱۷).

این نکته از مطالبی است که کاملاً مبهم و تاریک مانده و ظاهراً چنین برمی‌آید که

آپولوس در اوائل امر به مسیحیت گرویده و از مکاشفات روز پنطیکاست اطلاع نداشته است و چون راه سفر مابین فلسطین و افسس راهی دریایی بود ممکن است در ابتدای امر گروهی محدود و از جمله آپولوس به آن‌جا رفته و بعد با جنبش عظیم مسیحیت به آنان پیوسته باشند.

برابر نوشتهٔ لوقا، آپولوس مردی خوش بیان بوده و متون مذهبی را به خوبی می دانست و در مباحثه با یهودیان زبردست بود و می توان تصور کرد که پیغام انجیل را به روش مخصوص خود تشریح می کرده است. ضمناً برابر آن‌چه از یهودیان اسکندریه می‌دانیم حتماً موضوع خود و حکمت خداوندی در تعلیمات خداشناسی او مقام مخصوصی داشته است.

آپولوس از افسس به قرنتس عزیمت کرد. درآن روزگار هم مثل امروز دانشمندان و فلاسفه با کمال میل از شهری به شهر دیگر رفته و سخنرانی ایراد می کردند. بنابراین می توان گفت که آپولوس اولین دانشمند علوم الهی مسیحی بود که چنین می کرد.

متأسفانه برادران مسیحی برای پذیرش تعلیمات او آمادگی نداشتند زیرا با روشی عالی و بیانی سنجیده ولی نسبتاً دشوار سخن می گفت که برایشان تازگی داشت. بنابراین عده‌ای طرفدار او شده و عده‌ای به انتقاد و عیب‌جوئی از او پرداختند. برای جمعی از آنان آپولوس مرد روز به شمار می‌آمد در صورتی که دیگران او را فاقد صلاحیت می دانستند (۱ـ قرن ۱:۱۲، ۳:۴).

پولس از او کینه ای به دل نداشت و حتی دعوت کرد تا دوباره به قرنتس سفر کند ولی آپولوس با تجربه ای که آموخته بود بهتر دانست هنر و استعداد خود را برای کسانی به کار اندازد که ارزش و قدر او را می شناسند (۱۶:۱۲). این امر برای پولس موقعیتی ایجاد کرد تا نقش واقعی واعظان را تثبیت نماید (۳:۵-۲۲). آیا تأکید پولس بر حکمت که در گفته هایش به اهالی قرنتس دیده می شود به نوعی روشن نمودن سخنرانی های روحانی آپولوس حکیم نیست؟ (۱:۱۷-۲:۷و ۳:۱۸-۲۳).

سرسختی و پافشاری در برابر مشکلات

هرگاه به تاریخ پولس مقدس بنگریم می بینیم مثل صحنه های متوالی یک نمایش مرتباً تکرار می شود. بدین معنی که حواری و همراهانش به شهری وارد می شدند سپس با کنیسه تماس گرفته و در آن‌جا پیام را اعلام می کردند. بعد از مدتی موفق می شدند یهودیان، تازه مسیحیان و خداپرستان را به دور هم جمع کنند و حتی کافران و خدانشناسان به مسیحیت می گرویدند (اع ۱۴:۱۳، ۴:۱۷...۱۲) ولی دیر یا زود حادثه ای اتفاق می افتاد.

گاهی مقامات محلی وقتی مطلع می شدند کسانی مذهب جدیدی را تبلیغ می کنند دچار وحشت می شدند (۲۱:۱۶) زیرا در امپراتوری روم اصول ادیان و اجرای مراسم مذهبی طبق دستورات امپراتور و سنا وارسی و کنترل می شد. بنابراین هر آئین تازه ای ممنوع بود.

ولی اکثر اوقات یهودیانی که تغییر مذهب نداده بودند دخالت کرده و در موقع مناسب به حکمران رومی شکایت می بردند چنان‌که در قرنتس شکایت خود را به غالیون، والی آن شهر، تسلیم نمودند (۱۲:۱۸). البته وضع آنان را می توان درک کرد. یهودیان همواره از معاهده ای که بین سنا و برادران مکابی منعقد شده بود یاد می کردند و از آن تاریخ پادشاهان اورشلیم همواره دیگران را به مراعات این رسم وادار می نمودند. رومیان هم که اصولاً خیلی محافظه کار بودند عملاً سیاست قدیمی فرمانروایان یونان باستان را پذیرفته بودند. و به هر صورت مذهب یهود مذهبی مجاز به شمار می رفت و این امر کاملاً مقرر و معمول بود و درباره آن تردیدی وجود نداشت، حتی در مواقعی که یهودیان فلسطین با قدرت روم در جنگ بودند، یهودیانی که در خارج به سر می بردند مورد مزاحمت قرار نمی گرفتند. ولی اکنون کسانی آمده بودند که اصول جدیدی موعظه می کردند. این اشخاص از اصل و تبار مختلفی بوده، بعضی از آنها ختنه شده و برخی دیگر چنین نبودند. اینان ادعا می کردند متعلق به پیغمبری هستند که با موافقت و دخالت کاهنان بزرگ یهود در اورشلیم به صلیب کشیده شده است. این اشخاص در مورد برخی قوانین یهود آزادانه عمل می کردند مثلاً با خارجیان اختلاط و آمیزش می نمودند ... بنابراین چگونه و تا چه اندازه کنیسه می توانست مسئولیت اعمال آنها را به عهده گیرد؟

آیا ما مسیحیان می توانیم هر فرقه ای را که از مسیحیت منشعب شده بپذیریم؟ به همین ترتیب یهودیانی که انجیل را قبول نداشتند آشکارا عدم همبستگی خود را با کسانی که انجیل را پذیرفته بودند اعلام می کردند.

همین رفتار کافی بود که وضع مسیحیان را به خطر اندازد و از لحظه ای که کنیسه دیگر آنان را حمایت نکرد دارای دین غیر مجاز تلقی شده و طبق مقررات قانونی قابل تعقیب بودند.

در قرون بعدی همین امر موجب تعقیب و آزار مسیحیان گردید ولی در سالهای ۵۰ الی ۶۰ میلادی که موضوع بحث ماست هنوز وضعیت به این مرحله نرسیده بود و مسیحیت می‌توانست به صورت یک مذهب وجود داشته باشد مشروط براینکه خیلی سروصدا به راه نینداخته و یا به صورت مخفی به موجودیت خود ادامه دهد و به این صورت از عدم توجه عامه مردم که به این امر اهمیتی نمی‌دادند استفاده نماید.

ولی کسی مثل پولس که بسیار فعال بوده و جلب توجه می‌کرد ناچار بود عزیمت نماید و گاهی برادران از او چنین درخواست می‌کردند (۱۴:۱۷) و ما به آسانی می‌توانیم وضع او را درک کنیم. چنانکه امروز اگر وضع مشابهی پیش آید مسلماً برادران خواهند گفت: «ای پدر روحانی! به شما خیلی علاقمند هستیم و برای مسافرت شما یک بلیط هواپیمایی درجه یک تهیه کرده‌ایم ...».

هرگاه در آن تاریخ مثل امروز روزنامه هائی وجود داشت ممکن بود مقاله ای به شکل زیر چاپ کنند:

گزارش اختصاصی،
اول مارس ۵۷، «اخبار قرنتس»
خبرنگار ما می‌نویسد: من به نزد مسیحیان رفته‌ام.

پنج یا شش سال است که از یهودیان شهر ما سخن به میان آمده. البته به خاطر دارید که شخصی به نام پولس از اهالی طرسوس به خاطر عیسی مسیح نامی که از نژاد خود او بود در کنیسه اختلال و بی نظمی ایجاد کرده بود. ازآن تاریخ جامعه یهود عملاً به دو قسمت تقسیم شده: عده‌ای طرفدار عیسی مسیح هستند و عدهٔ دیگری مخالف او می باشند (اع۱۸:۱۲-۱۷).

باری شاخه ای که موافق عیسی مسیح است اخیراً توسعه یافته و باعث نگرانی شده است زیرا نه فقط در بین شرقیان و بردگان شهر ما پیروانی یافته بلکه تعدادی از همشهریان محترم نیز تحت تأثیر قرار گرفته اند. پیروان این طریقت خود را یهودی نمی‌خوانند بلکه «مقدس» (۱ـ قرن ۱:۲، ۱:۶، ۳۳:۱۴، ۱۵:۱۶) یا مسیحی می‌خوانند، که از نام مسیح رئیس این فرقه گرفته شده (اع ۱۱:۱۶).

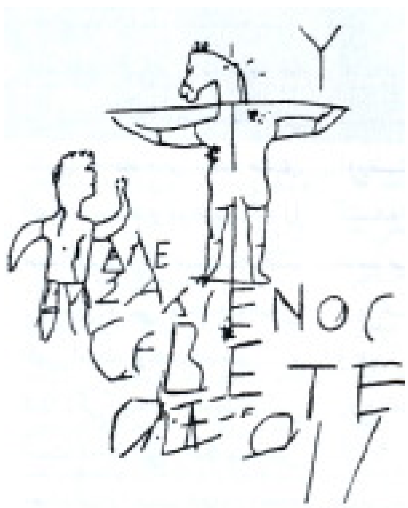
نظر به اینکه خودم را طرفدار جمعیت قلمداد کرده بودم موفق شدم چندین بار به مجامع آنان وارد شوم و در این امر یکی از آنان مرا یاری می‌داد که ازنظرراز داری نام او را افشا نمی‌کنم. به هرصورت در آنجا رسومی حیرت‌آور کشف .

کردم.
وقتی به اجتماع آنان وارد شوید اولین نکته ای که جلب توجه می کند این است که همه صحبت می کنند بدون این که کسی به حرف دیگری گوش دهد. تعدادی که «نبی» یا «حکیم» نامیده می شوند (۱ـ قرن ۲۸:۱۲) سعی دارند با سخنرانی های حکیمانه دیگران را اندرز دهند. سخنرانی آنان به زبان یونانی است ولی این زبان را خوب صحبت نمی کنند. موضوع سخنرانی ها بیشتر درباره عیسی مسیح است و دیگران مرتباً حرف سخنران را قطع کرده و به زبان هایی نامفهوم مطالبی می گویند (۲۸:۱۲).
وقتی سؤال کردم چرا آنان را وادار به سکوت نمی کنند جواب دادند این موهبتی است که از جانب خدای آنان عطا شده وبایستی به آن به نظر احترام نگریست و آن را «عطیه الهی» یا «کَریسم» یا «نیروی محرک» می خوانند (۴:۱۲).
گاهی یک نفر از اعضای جمعیت موفق می شود موضوع سخنرانی را ترجمه کند، با وجود این که به زبانی صحبت کرده می شود که در سرتاسر امپراتوری وجود ندارد. در این موقع همه از مفاد فرضی این کلمات مرموز خوشنود می شوند ولی باید قبول کرد که بدون مترجمی که صلاحیت او نیز از جمله «عطایای الهی» به حساب می آید ممکن نیست از این همهمه و سر و صدا چیزی فهمید (۵:۱۴ و ۱۳-۲۶:۱۹-۳۳).
باید گفت مسیحیان «عطایای الهی» را در همه جا می بینند. آنها معتقدند برای کاری که انجام می دهند خدای آنها استعداد و موهبت لازم را عطا کرده است. حکیم روحانی و نبی بودن موهبتی الهی است. و همان طور که قبلاً ذکر کرده ام عبارت از این است که حقایق و نکات دقیق معتقدات را تعلیم دهند، انجام معجزه و شفای بیماران موهبتی الهی به شمار می رود (من چندین مورد از شفای حیرت انگیز بیماران را مشاهده کردم)، هم چنین رسیدگی به حال بینوایان جمعیت یا اداره کردن امور فرقه موهبت الهی می باشد (۸:۱۲-۱۰:۲۸-۳۰)، حتی می گویند ازدواج کردن یا مجرد بودن نیز مستلزم داشتن عطای الهی است. (۷:۷) به نظر من خدای آنان بایستی خیلی دلسوز و مهربان باشد که این همه موهبت عطا می کند!
اگر بپرسید بالأخره این هرج و مرج دلپذیررا چه کسی اداره می کند پاسخ آنان شگفت انگیزتر است، زیرا تنها کسی را که به عنوان رئیس قبول دارند همان عیسی مسیح است. در صورتی که سی سال پیش در اورشلیم او را به صلیب کشیده اند و مرده است، اما آنان ادعا می کنند که وی زنده است و با خدای آنان برابری می کند و هم چنین کسی که او را روح القدس می خوانند (۱۹:۶، ۳:۱۲) و من نتوانستم منظورشان را در این مورد درست درک کنم.
چنین به نظر می رسد که برای پولس طرسوسی یعنی همان کسی که جنبش قرنتس را به راه انداخته احترام زیادی قائل

هستند و معتقدند به عنوان «فرستاده» یا «رسول» از موهبت روحانی خاصی برخوردار است و به این سبب مقام و مرتبه ای دارد (۱۲:۲۸-۲۹) ولی این شخص دائماً در مسافرت است تا جمعیت های دیگری ایجاد نماید و مسیحیان اینجا را به حال خودشان واگذارده و فقط موقعی که مشکلات خودشان را به او اطلاع می دهند (۱:۷).

نامه هائی برایشان می فرستد (۹:۵) که از دریافت آنها خوشوقت می شوند ولی مشکلات همیشه با این نامه ها حل نمی شود. گاهی رسولان دیگری از قرنتس عبور می کنند ولی گمان نمی کنم با حضور آنها اوضاع بهتر شود زیرا از ورود یک رسول استفاده می کنند تا به مقام رسول دیگر اعتراض کنند (۱:۱۰-۱۲).

خلاصه با موفقیت های آشکاری که این فرقه به دست آورده ممکن بود تصور کنیم خطری برای خدایان شهر و مذهب پدران ما به وجود آید ولی با تشکیلات ناقصی که دارند همین توسعهٔ فعلی به معجزه شباهت دارد و اگر این توسعه و انتشار ادامه یابد ممکن است از خود بپرسیم شاید حقیقتاً خدایان در حق اینان لطف و عنایت دارند!



(۱ـقرن ۱:۲۳)
مصلوب شده با سر یک الاغ
نوشته ها این گونه خوانده می شوند: «الکسامِن خدای خود را می پرستد».
نقاشی روی دیوار قصر پالاتن در رُم، قرن سوم میلادی.

حکمت خداوند،
حکمت پنهان

آن‌چه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است
چشمی ندید، گوشی نشنید
و به خاطر انسانی خطور نکرد.

کیست از مردمان که امور انسان را بداند
جز روح انسان که در وی می‌باشد؟
و هم چنین نیز امور خدا را هیچ‌کس ندانسته جز روح خدا.
لیکن ما روح جهان را نیافته‌ایم بلکه آن روح که از خداست
تا آن چه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم.

که آنها را نیز بیان می‌کنیم
نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان
بلکه به آنچه روح‌القدس می‌آموزد
و روحانی‌ها را با روحانی‌ها جمع می‌نماییم.

انسان نفسانی امور روح خدا را نمی‌پذیرد
زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی‌تواند فهمید
زیرا حکم آنها از روح می‌شود
لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می‌کند
و کسی را در او حکم نیست
زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد
لکن ما فکر مسیح را داریم.

(نامه اول به قرنتیان ۲:۹-۱۶)

همه چیز جایز است

نظریات پولس‌قدیس- در زندگی امروز ما

در بین کلیهٔ نامه های پولس قدیس شاید اولین نامه‌ای که به اهالی قرنتس نوشته شده جذاب‌تر و گیراتر باشد زیرا زندگی واقعی یک جمعیت نوبنیاد را به‌خوبی نشان می‌دهد. از مفاد مندرجات این نامه درمی‌یابیم که این جمعیت با چه مسائلی روبه‌رو بوده است. چه اختلاف عقایدی بین افراد جمعیت وجود داشته، نقاط ضعف آنان چه بوده و بالأخره با چه شور وهیجانی به حیات خود ادامه می‌داده‌اند. با بررسی این نامه متوجه می‌شویم نبایستی تصور کنیم کلیساهای اولیه در وضعیتی ایده‌آل و در کمال مطلوب بوده‌اند بلکه جمعیت قرنتس به مانند آینه‌ای است که به آسانی می‌توانیم تصویر خود را در آن بشناسیم. درمی‌یابیم که مسیحی بودن هرگز ساده و آسان نبوده و به یک حساب کلیسا همواره در «وضع بحرانی» به سر برده است. ضمناً برای ما که در دوران مشکلی زندگی می‌کنیم مایهٔ آرامش و دلگرمی است زیرا می بینیم وظیفهٔ ما همان است که از زمان های اولیه به پیروان مسیح واگذار شده بود. متوجه می‌شویم که مسیحیان اولیه چگونه با مشکلات مقابله نموده و کوشش آنان هرگز بدون دشواری و مشقت و بدون ریختن اشک نبوده است.

به هر صورت اولین نامهٔ پولس به اهالی قرنتس برای مسیحیان امروز مایه دلگرمی و در نظر مورخان نامه شورانگیزی به شمار می‌رود. ولی آیا این نامه چه نکتهٔ مشخصی به ما نشان می‌دهد؟ قبل از هر چیز باید گفت که این نامه قسمتی از کتاب عهدجدید بوده و از نظر مسیحیان جزو نوشته های مقدس محسوب می‌شود و گرچه پولس قدیس با علاقه و شوق درونی آن را به رشته تحریر درآورده ولی طبق بیانیه های انجمن اسقفان مؤلف نامه و الهام کنندهٔ آن روح القدس می باشد. اکنون این سؤال پیش می‌آید: پاسخ هایی که پولس به سؤالات اهالی قرنتس داده تا چه اندازه جنبه دستورات خدائی دارند و امروزه تا چه حد بایستی این دستورات را به کار بندیم؟

پاسخ تحت‌اللفظی

از زمان قدیم تا کنون دوگونه پاسخ به سؤالات بالا داده شده و دو راه حل ارائه گردیده است: یک راه‌حل که با رعایت دقیق اصول بوده و آن را راه‌حل «بنیادی» می نامند و راه‌حل دیگری که «آزاد» نامیده می شود. طبق راه حل یکم مسیحیان بایستی کلیه دستوراتی که داده شده را دقیقاً رعایت نموده و همیشه و در هر زمانی اجرا کنند زیرا خداوند امروز مانند سده های اول میلادی اراده خود را با عبارات معینی بیان می نماید. برطبق این راه حل تبعیت انسان از متن دقیق دستورات منطقی بوده و فرد مسیحی مجبور است کلیه وظایفی را که تعیین شده مکرراً اجرا نموده و از هرگونه ابتکار و نوآوری بپرهیزد. مثلاً زنان بایستی در کلیسا سرخود را بپوشانند و در مجامع سکوت اختیار کنند.

چنین راه حلی نه تنها غیر قابل تحمل است بلکه می توان گفت که نامعقول و نامربوط می باشد زیرا اگر در زمان های گذشته و در شرایط معینی دستوراتی داده شده ایمان واقعی این نیست که آن دستورات مکرراً اجرا گردند. حتی خود پولس هم هرگز تصور نمی کرده دستوراتش همواره و در همه حال دارای همان ارزش خواهد بود زیرا در نامه های مختلف به یک گونه سخن نگفته و اگر مقرر بود به کسان دیگری غیر از اهالی قرنتس خطاب کند مسلماً با لحن دیگری می نوشت و حتی بدون این که متوجه باشد برای اجرای دستوراتش حدودی تعیین نموده است. پولس برای این که پوشانیدن سر را به زنان قرنتس تحمیل نماید دلایل زیادی اقامه کرده و همین اقامهٔ دلایل بسیار نشان می دهد که دارای ارزش نسبی هستند و خود پولس احساس کرده که این دلایل محکم و قطعی نمی باشند. ضمناً در پایان نامه از اختیارات مقام خود استفاده کرده و نوشته است: به همین ترتیب رفتار کنید چون که چنین تصمیم گرفته ام. «و اگر کسی ستیزه گر باشد ما و کلیساهای خدا را چنین عادتی نیست» (۱ـقرن ۱۱:۱۶).

راه حل آزاد

راه حل آزاد از بن بست هایی که بنیادگرایی و یا به بیان دیگر اطاعت بی‌چون و چرا از دستورات کتب مقدسه درگیر آن می باشد آگاهی دارد. از جنبه های تاریخی پیغام، از شرایط تاریخی نوشته های کتاب عهدجدید مطلع است. بنابراین آن چه از این نوشته ها درک می شود و مورد قبول می باشد فقط مفهوم کلمات نبوده بلکه «روح و معنی» آنها و تعدادی اصول کلی

است که دارای ارزش عمومی و جهانی می باشند. وانگهی کلمات مثل جامه ای هستند که در زمانهای کهن و گذشته حقایق ابدی و ازلی را می پوشانیدند و خلاصه به طوری که گفته شده طرفداران این نظریه فقط باقی مانده و حداقل دستورات را می پذیرند. این راه حل ممکن است در نظر اول جذاب و فریبنده جلوه نماید ولی باید گفت که طبق این نظریه متن نوشته ها هیچ گونه ارزشی نخواهد داشت و اولین نامه پولس به اهالی قرنتس جنبهٔ داستان پیدا کرده و نهایتاً هیچ ارزش و اهمیتی نخواهد داشت.

راه حل سوم

آیا اکنون برای هر الهام و کلام خدائی که در کتابی به دست ما رسیده همین دو راه حل را پیش رو داریم؟ و بایستی الزاماً یکی از این دو را انتخاب کنیم؟ که یکی رعایت دقیق و تحت اللفظی دستورات بوده و ما را وادار می سازد اعمالی را مرتباً تکرار نمائیم و دیگری راه حل آزاد است که تغییرات فرهنگی قرون را در نظر می گیرد؟ مثلاً در مورد زنان یا بایستی پوشانیدن سر رعایت شود و یا این که برابر روش ها و عادات زمانه این دستور به تدریج تغییر یابد؟

پروفسور آندره دوما راه حل دیگری پیشنهاد می نماید که غیر از دو راه حل بالا بوده و آن را راه حل «توضیحی» می نامد. به نظر او گرچه اوضاع و احوال در قرون مختلف تغییر می نماید ولی آیا وجه اشتراکی بین آنها وجود ندارد؟ بنابراین پیشنهاد می کند برای هر مسئله ای که پیش آید ببینیم پولس در اوضاع و احوال مشابه چگونه رفتار کرده و با تکیه به ایمان خود چه پاسخی برای حل مشکل یافته است آن گاه با توجه به جواب های مختلفی که داده می توانیم راه حلی بیابیم که با زندگی امروزی ما تطبیق نماید. اکنون سعی می کنیم راهی که پولس را به سوی حل مشکلات رهبری کرده پیروی نموده و اصولی را که راهنمای او بوده دریابیم.

● ● ●

همه چیز برای من جایز است ...

در اولین نامهٔ پولس قدیس به اهالی قرنتس دوبار نوشته شده: «همه چیز برای من جایز است...» و هر بار پولس مجبور شده بگوید ولی هرکاری را نمی توان کرد. این گفتار پولس را بلاشک مخاطبان او خوب درک نکرده بودند زیرا عده ای از آنان، اشخاص با فرهنگ و تربیت شده ای بوده و احساس می کردند هیچ عاملی آنان را کنترل و نظارت نمی نماید و طبعاً به سوی لذات متمایل می شدند (۱ـ قرن ۶:۱۲) یا اینکه یهودیانی بودند که قبلاً زیر بار سنگین قوانین مشکل یهود قرار داشته و اکنون دربارهٔ امور مذهبی خود را بلاتکلیف احساس می کردند (۲۳:۱۰). بنابراین لازم بود به جای مقررات مجاز و ممنوع اصول و مقررات دیگری تعیین شده و جانشین آنها گردد.

رسول در نامهٔ خود بدواً سعی کرده با استدلال اخلاقی نشان دهد که هر کاری شایستهٔ مقام بشریت نبوده و برای آزادی انسان مفید نیست (۶)، سپس از محبت مسیحی و تهذیب اخلاقی متقابل سخن گفته است (۱۰).

چهار قرن بعد، ژان کریزوستوم در بیزانس با همین مسئله مواجه شده و توضیحاتی که داده امروز هم داری همان ارزش می باشند:

«همه چیز برای من جایز است لکن هر چیز مفید نیست.
همه چیز برای من رواست
لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد» (۶:۱۲).

پولس از چیزهای ممنوع که مجاز نیستند سخن نمی گوید بلکه از چیزهائی که به نظر بی اهمیت می آیند صحبت می کند مثلاً می توان غذا خورد یا نوشیدنی آشامید ولی هرگاه زیاده روی شود البته نتیجه مفیدی ندارد سپس در گفته های خود به جنبه مخالف مسئله پرداخته و تضاد و تناقض آن را نشان می دهد و این گونه استدلال او بدیع و شگفت انگیز است. مثلاً می گوید: «در بعضی موارد کاری را که مجازند انجام دهند اگر بکنند نه تنها بی فایده است بلکه جنبه آزادی نداشته و به مانند قبول بندگی و بردگی است». بدواً خوانندگان نامه را از کارهای بیهوده منصرف ساخته و می نویسد که این کارها نتیجه مفیدی در برندارند. سپس از کارهای زیان بار برحذر داشته و می گوید: من هرگز خودم را بنده و اسیر آنها نخواهم کرد.

مثلاً آزاد هستی که غذا بخوری و این آزادی را نگهدار ولی به هوش باش اسیر شکم پروری خود نشوی زیرا کسی که اشتهای خود را چنان که باید به کار می برد حاکم برآن است ولی کسی که زیاده روی کند دیگر مالک اشت های خود نبوده بلکه غلام و برده اوست و شکم پرستی بر

او مسلط شده است. بنابراین می بینید چگونه کسی که تصور می کرد کاملاً مختار و آزاد است فرمانبردار و تابع چیزی شده که از او نیرومند تر است. هرگاه یکی از اهالی قرنتس اظهار می کرد: من حق دارم در رفاه و آسایش زندگی کنم پولس پاسخ می داد تو هم چون کسی که ارباب باشد رفتار نمی کنی بلکه چون برده ای هستی که رفاه و آسایش برتو مسلط شده است. اگر در خوردن افراط کنی دیگر مالک شکم خود نیستی بلکه شکم بر تو مسلط شده است. به همین شکل می توان در مورد پول یا هرچیز دیگر سخن گفت.

(موعظه شماره ۱۷ درباه اولین نامه به قرنتیان)

همه چیز جایز است لیکن همه مفید نیست، همه رواست لیکن همه بنا نمی کند» (۱ـ قرن ۱۰:۲۳).

می بینیم تا چه اندازه وجدان پولس به دقت و ظرافت نکات توجه داشته است! هرگاه یکی از اهالی قرنتس می گفت «من بالغ و مختار و مسلط بر خودم هستم و هرچه بخورم برایم زیان و خطری ندارد»، پولس پاسخ می داد «البته که بالغ و مختار هستی ولی باید توجه داشته باشی کاری که می کنی به تو زیانی نرساند و یا وجدان کسی دیگر را آشفته نسازد». بنابراین می گوید: هر چیزی نتیجه مفید در بر ندارد و هر چیزی باعث بنا نیست. گفتار اول در مورد خود شخص و گفتار دوم برای برادران می باشد.

هنگامی که می گوید هر چیزی نتیجهٔ مفید در بر ندارد بدین معناست که هر کسی ممکن است به خود آسیب برساند و وقتی می گوید هر چیزی باعث بنا نیست یعنی می تواند برادری را آزرده سازد.

پولس سپس می گوید هیچ کس نباید فقط به فکر منافع خویشتن باشد. و این نکته در سرتاسر نامه به چشم می خورد چنان که در نامه ای که به اهالی روم نوشته می گوید مسیح آن چه برای خودش مناسب بود جستجو نمی کرد (روم ۱۵:۳).

هم چنین نوشته است میل دارم همه را به هرطور شده خوشنود کنم و آن چه برای من سودمند باشد نمی جویم (۱ـ قرن ۱۰:۳۳). هم چنین ... به هر صورت بارها این گونه سخن گفته و نشان داده که هرگز در پی منافع خود نبوده، با یهودیان به مانند یهودی و با مردم بی قانون مثل خود آنان رفتار کرده است (۹:۲۰-۲۱). هرگز از آزادی و اختیارات خود به طور مستبدانه استفاده ننموده بلکه خود را بنده و خدمتگزار دیگران ساخته و در راه منافع عمومی کوشیده است (۹:۱۹).

اکنون به دنبال این کلمات، پولس می تواند سخن کوتاه کند و ما ای برادران عزیز! به فکر برادران خود بوده و سعی کنیم همواره متحد باشیم (موعظه ۲۴ درباره اولین نامه به قرنتیان).

بردگی در دنیای یونانی- رومی

هنگامی که نامه های پولس قدیس را می‌خوانیم غالباً با نکته‌ای مواجه می شویم که برای ما تازگی دارد و آن موضوع بردگی است که در عهدعتیق یا اناجیل چهارگانه نادیده گرفته نشده ولی چندان هم مورد توجه نبوده است. قوانین موسی در فلسطین مشکلات و دشواری‌های زندگی بردگان را تخفیف داده بود و روی هم‌رفته در قسمتی از مشرق زمین که نژاد سامی زندگی می‌کرد اختلاف بین اربابان و بردگان چندان زیاد و فاحش نبود زیرا کسانی که در طبقات بالای اجتماع قرار داشتند افتخار می‌کردند غلام و بنده پادشاه یا خدای خود باشند و هنگامی که پادشاه قدرت مطلقه دارد همه مردم کم و بیش بنده و غلام او به شمار می‌آیند. بنابراین قرار داشتن در طبقات پائین اجتماع گرچه بدبختی و سیه روزی بود ولی مایه شرمندگی به شمار نمی‌رفت.

در شهرهای یونان و روم بردگی به صورتی دیگر بود. در آن‌جا مردمان آزاد اجازهٔ حمل سلاح داشتند و ازتمام حقوق مدنی و سیاسی برخوردار بودند و با توده بردگان که هیچ گونه حقوقی نداشتند کاملاً متفاوت بودند. گرچه اصول اخلاقی حکم می‌کرد تمام مردم آزاد باشند و در اطراف یک آئین و یک سیستم تربیت همگانی گرد آمده و تا اندازه‌ای تساوی حقوق رعایت گردد و به این ترتیب همه افراد برای دفاع از آزادی عمومی کار کنند. ولی تحت لوای امپراتوری روم این اندیشه و نظریه اخلاقی فقط آرمانی بوده و غیرعملی می‌نمود. حتی بزرگترین اربابان و صاحبان برده ها نیز خود را غلام و بندهٔ قیصر روم می‌دانستند.

در امپراتوری روم – قرن اول میلادی

از وضع بردگان در زمان نگارش عهدجدید چه می‌دانیم؟ در این مورد اطلاعات کافی در دسترس نیست ولی می‌توان گفت که به طور کلی قوانین روم در مورد بردگان خیلی سخت و شدید بوده و گرچه ارباب در مورد مرگ و زندگی بردهٔ خود حقی نداشت ولی می‌توانست او را کتک بزند، مجروح کند، به هرطوری که می‌خواهد تغذیه نماید، زندانی کند، و یا بفروشد و در صورتی که برده فرار کرده و یا سرپیچی می‌نمود نیروی دولتی دخالت می‌کرد و معمولاً موضوع به این ترتیب خاتمه می‌یافت که برده را به صلیب می‌کشیدند یا در میدان تماشا به جلو حیوانات درنده می‌انداختند. این مقررات طوری تنظیم شده بود که همواره حق به جانب صاحبان برده بوده و آنها هرگز مسئول نباشند، درست مثل مقرراتی که در زندان های ما

درمورد زندانیان وجود دارد. در شهرهای یونان این مقررات اندکی ملایم‌تر بود. ولی درحقیقت وضع بردگان تعریفی نداشت.

اگر مردی به کنیز خود علاقمند می‌شد و مخصوصاً از او فرزندانی نیز داشت وضع کمتر نامطلوب بود هم‌چنین اگر ارباب باهوش و فهمیده‌ای برده‌ای داشت که طبیب یا شاعر بوده و یا موسیقی می‌دانست وضعیت تغییر می‌کرد. در این مورد نمونه‌های بسیاری می‌شناسیم از جمله یونانیانی که در جنگ اسیر شده و فرهنگ و دانش یونانی را با خود به روم آورده بودند. ولی هنگامی که ارباب غلامان و کنیزان خود را مجبور به خودفروشی می‌کرد یا بردگان بیمار، پیر و از کار افتاده خود را خوراک نمی‌داد یا به بیرون می‌افکند حقیقتاً وضع اسفناکی به وجود می‌آمد. (البته جای شگفتی نیست زیرا در هنگام سلطنت لوئی پانزدهم در جزایر آنتیل با بردگان به همین نحو رفتار می‌شد.)

در شهرهای بزرگ وضع بردگی به صورت خشن‌تری بود. تعداد باربران، پاروزنان، بردگانی که کشتی‌ها را با طناب می‌کشیدند، عمله‌های ساختمانی و کارگران کارگاهها بی‌شمار بود. دانشمندان برآورد کرده‌اند که از ۶۰۰۰۰۰ نفر جمعیت قرنتس ۴۰۰۰۰۰ نفر را بردگان تشکیل می‌دادند و در شهر روم نیز تعداد بردگان به همین نسبت برآورد می‌شد. آیا بعضی از مسیحیان از میان این بردگان بودند؟ باید دانست هنگامی که در عهدجدید سخن از بردگان می‌رود منظور کسانی هستند که به‌عنوان مستخدم در خانه ارباب کار می‌کردند (افس ۶:۵-۸؛ کول ۳:۲۲-۲۵؛ ۱ـ تیمو ۶:۱-۲؛ تیطس ۲:۹-۱۰؛ ۱ـ پطر ۲:۱۸-۲۵؛ فیلمون). احتمال داشت برده‌ای که در خانه اربابی زندگی می‌کرد به علت خدماتش به آزادی دست یابد وبیشتر اوقات صاحب برده در وصیت نامهٔ خود او را آزاد می‌ساخت. همچنین امکان داشت برده مختصر پولی پس‌انداز کرده و آزادی خود را از ارباب خریداری کند ولی همه چیز به میل ارباب، خلق و خوی و یا هوس شهوانی او بستگی داشت.

بردگان آزاد و اربابان برده

از آن‌چه گفته شد چنین برمی‌آید که بردگی در دنیای یونان و روم با هیچ نوع دیگر بردگی شباهتی نداشته. اربابان و بردگان از یک رنگ و نژاد بودند و حتی چنین تصوری پیش نمی‌آید که مثلاً نژادی پائین‌تر، پست‌تر و یا نفرین شده است و این وضع با بردگی سیاهان در آمریکا کاملاً متفاوت بوده و می‌توان گفت هیچ‌گونه اختلاف فرهنگی و دانش نیز این بردگی را توجیه نمی‌کرد. چه بسا برده‌ای به مراتب تحصیل کرده‌تر از ارباب خود بود.

به این دلیل بسیاری از مردمان برده های خود را آزاد می کردند و مخصوصاً این آزادی واقعی بوده و بین برده آزاد شده و ارباب سابقش فقط رابطه ای ظاهری و سطحی باقی می ماند و این رابطه هم پس از یک نسل به کلی از بین می رفت. بالأخره با این که عملاً بردگی وجود داشت این سؤال مطرح بود که آیا واقعاً بردگی عملی صحیح و مشروع است؟ کسانی چون تیت لیو آزادی درونی بشر را ستوده و می گفتند: «روح آدمی به هیچ وجه برده نیست». و هوراس به طعنه از اربابانی سخن می گفت که: «چون برده ای از شکم پرستی خود فرمان می برند». به هر صورت برخی از بردگان شجاع بوده و بسیاری از اربابان اشخاصی ترسو و بزدل، و عده ای از بردگان با جسارت و بی باکی نظر خود را به اربابان فاسد تحمیل می کردند.

در آن ایام این سؤال اخلاقی مطرح شده بود که: چگونه ممکن است کسی ارباب باشد بدون این که به بی لیاقتی کشانده شود و چگونه کسی می تواند برده باشد و شخصیت و مناعت خود را حفظ نماید. علمای اخلاق با قاطعیت به این سؤال پاسخ داده و یکی از آنان به نام اپیکتت که در زمان پولس قدیس می زیست خود غلامی بود که در زیر فشار شکنجه مقاومت کرده و عاقبت هم استاد روحانیِ مارک اورل، امپراتور آینده روم، شده بود.

پولس و اندیشه زمان او

اکنون متوجه می شویم پولس در چه زمانی به سر می برده و چه اوضاع و احوالی به او تحمیل شده بود. چگونه گاهی این اوضاع را بررسی و مقایسه می کرده و نتیجه گیری می نموده (مثلاً غلا ۴:۱-۷). زمانی لازم بود که نصایح و اندرزهائی بدهد (۱ـ قرن ۷:۲۱-۲۳). بین اصولی که علمای اخلاق تدریس می کردند و نظریات او زمینه های مشابه و مشترک زیاد بود و می توان گفت که رسول قسمت های کاملی از علم اخلاق را آموزش می داد ولی در عین حال پیام مسیح را ابلاغ می کرد. پیامی که برمبنای آن در هر اوضاع و احوال حتی در ناهنجارترین اوضاع بایستی محبت ورزید. ضمناً تشخیص و تمیز بین اصول اخلاقی و آئین مسیحیت آسان نیست و در قرون بعدی اخلاق و مسیحیت همانند یاران مدرسه ای خواهند بود که اختلافات خود را به خوبی می شناسند و با این همه خاطرات مشترک خود را به یاد می آورند.

یك مسیحی بندهٔ آزاد شدهٔ مسیح است

«اگر در غلامی خوانده شدی تو را باکی نباشد
بلکه اگر هم می توانی آزاد شوی
آن را اولی تر استعمال کن» (۱ـقرن ۷:۲۱).
از چه چیزی باید استفاده کرد؟

تفسیرهای گوناگون

در نامه پولس منظور از عبارت «آن را اولی تر استعمال کن» چیست و از چه چیزی باید استفاده کرد؟ بانیان کلیسا و سپس مترجمان عادی برای روشن شدن مطلب چند کلمه باین عبارت افزوده و نوشته اند «هرچه زودتر از وضعیت بردگی خودت استفاده کن» (کتاب مقدس اورشلیم چاپ های اول و دوم، کتاب مقدس اُستی (OSTY)، و ترجمه همگانی کتاب مقدس که مورد قبول کلیه مسیحیان می باشد)؛ یوحنای قدیس (ژان کریزوستوم) که اولین گواه این تفسیراست چنین تشریح کرده که یک برده بیش از فرد آزاد می تواند در زندگی دشوار خود فضایل اخلاقی نشان دهد. این تفسیر نمونه زیبائی از توجه به اصول اخلاقی می باشد و پولس که نقاط ضعف بشری را به خوبی آزموده بود هرگز نمی توانست چنین تفسیری را تصور نماید (روم ۷:۷-۲۵) کسانی دیگر تفسیری را که بر پایه امیدواری است ترجیح داده اند، مثلاً توماس داکن در حاشیهٔ تفسیری که برای نامه پولس (۱ـ قرن ۷:۲۱) نوشته نظر خود را بدین گونه اظهار کرده است: «هر قدر آدمی در این دنیا پائین تر باشد در دنیای دیگر برتر خواهد بود».

ولی درحقیقت ساده ترین تفسیر این است: «از این موقعیت هرچه بیشتر استفاده کن». و مترجمان زبردستی هم چون لوتر، کالون و اِراسم نیز به همین ترتیب تفسیر کرده اند (این ترجمه در کتاب مقدس زگوند (Segond) چاپ ۱۹۴۷ و در «مژده های امروز» نیز درج شده). بالأخره در ابتدای این قرن نویسنده ای کاتولیک در تفسیر این جمله چنین نتیجه گیری کرده است: «پولس قدیس به برده ای که مسیحی شده نمی گوید از وسائل مشروع استفاده کرده آزادی خود را بازیابد بلکه به او می گوید از نظر امور ماوراء الطبیعه چندان اهمیتی ندارد که کسی آزاد یا برده باشد».

یك مسیحی برده آزاد شده مسیح است

پولس قدیس سپس نوشته است: «هرغلام و برده ای آزاد شدهٔ مسیح است و هر فرد آزاده برده مسیح می باشد» (۱ـ قرن ۷:۲۲). البته می دانیم که یک فرد مسیحی آزاد (به طور معمولی بایستی قطعاً از آزادی خود برای فرمانبرداری از مسیح استفاده کند، تا پایان از او پیروی کرده و تا جان دارد به خاطر او مبارزه نماید. وانگهی پولس ازخود و یارانش به عنوان «بردگان عیسی مسیح» یاد کرده (روم ۱:۱؛ ۲ـ قرن ۴:۵؛ غلا۱:۱۰؛ فیل ۱:۱؛ ۲ـ تیمو ۲:۲۴؛ تیط ۱:۱) و در همین زمینه خود را «غلام همه» شمرده است (۱ـ قرن ۹:۱۹) و بالأخره به همه اندرز داده «با محبت ورزیدن برده و غلام یکدیگر باشید» (غلا ۵:۱۳).

ولی برده به معنای معمولی کسی است که به وسیلهٔ مسیح آزاد شده و در زمان آخر با مسیح خواهد بود (۱ـ قرن ۱۵:۲۳-۲۴). و برده ای که مسیحی است رازی نهان با خود دارد و آن بذر آزادی است و این آزادی از آزادی اربابش که به آن می بالد بسیار گران بهاتر است.

وضعیت امروزی چیست؟

اکنون چگونه می توان از این اندرزها در جامعهٔ دیگری استفاده کرد؟ مثلاً در جامعهٔ امروز با وجود آزادی قضائی مضیقه ها و تنگناهای واقعی دیگری وجود دارد. کسانی زیردست و تابع هستند و این وضعیت دردناک و غم انگیز است ولی اگر هربار که در نامهٔ پولس سخن از «برده و فرد آزاد» می رود آن را به «کارگر و کارفرما» تعبیر کنیم گفتار پولس قدیس را درست درک نکرده و از آن چیزی نفهمیده ایم و متن نامه به کلی نامفهوم شده است.

هم چنین می توان گفت: در مسیح نه یهودی نه یونانی، نه برده نه آزاده، نه وحشی نه متمدن، نه مرد و نه زن وجود ندارد (غلا۳:۲۸؛ کول۳:۱۱). بایستی بر تفرقه و جدائی بین انسان ها فایق آمد زیرا با توجه به مسیح چنین تقسیماتی وجود ندارد و او همهٔ افراد بشر را متحد ساخته است. برای رسیدن به این هدف، هیچ فرد مسیحی نباید خود را در چهارچوب وضع و موقعیت اجتماعی، ملی، مرد، یا زن محصور سازد بلکه موظف است با دیگران ارتباط برقرار نموده و مذاکره نماید. منظور از این ارتباط مباحثه و جدال لفظی نیست که معمولاً به منازعه و جدال واقعی می انجامد بلکه هرگاه لازم شود کسانی با عقاید و نظریات مختلف مقابله و مواجهه نمایند قبلاً بایستی درخواست های مشروع و قانونی خود را از تقاضاهائی که برمبنای هوی و هوس می باشند تفکیک نموده و مشخص سازند.

ضمناً کسی که امروز وظیفهٔ رهبری برعهده دارد هرگاه باطناً رب النوع ثروت را بپرستد دیگر از مسیح تبعیت نمی نماید و فردی که در جامعه زیردست می باشد اگر در نهان رب النوع انتقام را می ستاید عضو جامعهٔ مسیح نیست زیرا آن که در نهان و یا ناخواسته چیزی را می پرستد

طبعاً بیشتر فعالیت خود را در راه وصول به آن به کار می بندد. کسانی را می شناسیم که خود را سربازان مسیح تصور می کردند، در صورتی که باطناً رب النوع پیروزی را می پرستیدند.

با این ترتیب باید صریحاً بگوئیم جامعه ای که درآن زندگی می کنیم بایستی مورد بررسی و آزمایش قرار گیرد ولی اکنون جای این آزمایش نیست و وسائل این کار وجود ندارند.

وجدان دیگران

حال در نامه به اهالی قرنتس مسئله ای مطرح می شود که در زمان دیگری می توان آن را مسئله ای وجدانی نامید. با طرح این مسئله پولس توانسته بعضی از اصول رفتار در زندگی را که بسیار گران بهاست یادآوری نماید. گرچه ممکن است این موضوع به نظر ما عجیب جلوه نماید ولی اصولی که پولس آموخته همواره به قوت خود باقی است. موضوع مربوط به گوشت حیواناتی است که برای بت ها قربانی می کردند. باید دانست که در زمان های قدیم کلیه امور زندگی خانوادگی و اجتماعی با رسوم و آداب مذهبی آمیخته بود. تعداد قربانی ها فراوان بوده و قربانی حیوانات جنبه مقدس و متبرک داشت، ولی تمام گوشت حیوانات قربانی را در محراب نمی سوزاندند بلکه بعضی از قسمت های آن را به کاهنان می دادند یا در مراسمی که با میهمانان در ساختمان های مجاور معبد برگزار می شد مصرف می کردند. قسمت های دیگری نیز به مصرف غذای خانواده می رسید و یا در قصابی ها به فروش می رفت.

گاهی امکان داشت مسیحیان در میهمانیهای دوستان خود از این گوشت می خوردند یا این که گوشتی که از بازار می خریدند از این نوع بود.

درباه مصرف این گوشت ها دو نظریهٔ مختلف وجود داشت: عده ای که از گرویدن به مسیح سرافراز بوده و به آزادی که یافته بودند پای بند بودند از کلیه بت هائی که خدا نامیده می شدند نفرت داشتند و اظهار می کردند حق دارند هرچه را دوست دارند بخورند. عده ای دیگر وسواس و تردید داشتند و به نظرشان مصرف این گوشت مثل شرکت در مراسم پرستش بت ها می آمد. در نتیجهٔ این نظریات مختلف طرفداران هر نظریه از دیگران انتقاد کرده و بدین سان یگانگی و هم بستگی جمعیت به خطر می افتاد.

طرح این مسئله که مربوط به رسوم زمان های گذشته می باشد ممکن است اکنون بی مورد جلوه نماید با این همه نظیر این مسئله مرتباً به صورت دیگری یافت می شود. چه بسا نکاتی که به خودی خود اهمیتی نداشته و با این همه موجب تفرقه و جدائی شده و باعث می گردد عده ای درمورد رفتار دیگران قضاوت کرده و یا انتقاد نمایند. بنابراین بهتر است باب های ۸ و ۹ و ۱۰ اولین نامه به اهالی قرنتس را دوباره بخوانیم زیرا شاهکاری از تعادل و موازنه بین نظریه های مختلف بوده و مثل این است که کسی با خودش مذاکره و صحبت می کند.

روی هم رفته می توان گفت که پولس در این نامه مقوله های مهمی آورده که رفتار مسیحی را تحت نظم درمی آورد.

وجدان

کلمهٔ وجدان یا ضمیر در اناجیل به کار نرفته و فقط دو بار در اعمال رسولان و ضمن سخنان پولس ذکر گردیده است. اصولاً موضوع وجدان در روایات کتاب مقدس کم وبیش وجود داشته ولی این موضوع را پولس به دنیای مسیحیت وارد کرده و اولین باری که این کلمه را به کار برده در جمله ای است که مورد بحث و علاقه ماست. باید گفت که در ادیان و مذاهب آن زمان اکثراً هر عملی را بدون توجه به قصد و نیت عامل آن قضاوت می کردند مثلاً در زمان مسیح اگر یک نفر یهودی روی قبری راه می رفت، حتی بدون این که عمداً این کار را کرده باشد، نجس و ناپاک به شمار می رفت و در قمران کسی که ناخواسته در میان جلسه جمعیت به خواب می رفت، حتی بدون این که چنین قصدی داشته باشد، تکفیر می شد.

و حال آن که در عهدعتیق درج شده و پیامبران اسرائیل بارها تکرار کرده بودند که خدا دل ها را می آزماید. عیسی چندین بار بر علیه کاتبان و فریسیانی که با منتهای شدت و طبق قوانین قضاوت می کردند برخاسته و به این ترتیب موضوع وجدان را مطرح ساخته بود. اکنون پولس با کلماتی که مسیحیان قرنتس بتوانند به خوبی درک نمایند این موضوع مهم را در مسیحیت وارد می کرد.

کلمه وجدان در فلسفهٔ معمولی و عامی یونانیان وجود داشته و به نظر یک نفر عالم اخلاق عبارت بود از قدرت و نیروئی که به وسیله آن آدمی طبق عقل و خرد خود رفتار نماید. در اشعار دیوجانس و پیروانش کسی که به دستور وجدان خود رفتار می کرد بدین معنی بود که از راه و رسم معمولی دیگران پیروی نکرده و تحت تأثیر نظریه و عقاید دیگران قرار نگیرد. پولس همین کلمات را که مخاطبانش می پسندیدند پذیرفته ولی منظرهٔ آن را تغییر داده و بدین صورت گفته که شخص خردمند با توجه به خود و وجدان خودش رفتار می کند در صورتی که مسیحیت قانون رحم و مروت را جانشین آن ساخته است. برطبق این اصل انسان نه فقط از نظریه و یا عقیده ای پیروی می نماید بلکه رفتار او به منظور سازندگی می باشد.

سازندگی

سازندگی کلمه ای است که مورد پسند پولس بوده است. بارها نوشته که بایستی ساخت نه این که ویران کرد. او در اولین نامه ای که به اهالی تسالونیکی نوشته کلمه سازندگی را به کار برده (۱ـ تسا ۵:۱۱)، این کلمه را در اولین نامه به اهالی قرنتس (۱ـ قرن ۸:۱، ۱۰) و در قسمتی که مربوط به عطایا و مواهب روح القدس می باشد نیز درمی یابیم (۳:۱۴، ۵:۴، ۱۲، ۱۷). هم چنین در دومین نامه به اهالی قرنتس (۲ـ قرن ۸:۱۰، ۱۹:۱۲، ۱۰:۱۳) و در سایر

نوشته های پولس این کلمه را می یابیم (روم ۱۴:۱۹، ۱۵:۱۲؛ افس ۴:۲۹؛ اع ۲۰:۳۲). مثل این است که پولس ندای درونی ارمیای نبی را به یاد آورده است. ولی اگر پیامبر مذکور به این منظور فرستاده شده تا «ریشه کن کرده، مفهوم سازد، هلاک کرده و خراب کند و بالأخره بنا کرده و غرس نماید» (ار ۱:۱۰)، اولین وظیفه هر فرد مسیحی سازندگی است و منظور از این سازندگی، سازندگی ایمان برادرش و سازندگی جسم مسیح می باشد.

ناتوانان

در نظر یونانیان اشخاص ناتوان کسانی بودند که قدرت روحی و معنوی نداشتند ولی اگر این توصیف را قبول کنیم جنبه اخلاق و اصول آن مراعات نمی شود زیرا چه بسا ممکن است کسی در ناتوانی کاری شایسته و نیکو بکند و دیگری با کمال قدرت عمل ناشایستی انجام دهد.

و اما پولس به این مسئله از دید ایمان و عقیده نگریسته است. به نظر او کسانی ناتوان هستند که هنوز ایمانشان متزلزل بوده و در جستجوی حقیقت می باشند و در شک و تردید به سر می برند. بنابراین کسانی که نیرومند و توانا هستند باید بر ایمان برادر خود بیفزایند نه این که او را به لغزش واداشته و کاری کنند که برخلاف آن چه از ایمان درک می کند رفتار نماید. لغزاندن و انداختن یک برادر کلمه و اصطلاحی است که در اناجیل به معنای رسوائی و گناه آورده شده است و منظور از رسوائی و گناه، چنان که بعضی از «اندیشمندان» تصور می نمایند، رفتاری نیست که در نظر عامه مردم زننده و برخلاف عادات باشد زیرا رفتار خود عیسی در نظر بسیاری از مردم زمان برخلاف رویهٔ عمومی بود. رسوائی و گناه واقعی آن است که شخصی ناتوان را وادارند برخلاف وجدان خود رفتار نماید. این مسئله به نظر پولس اهمیت به سزائی داشته و گفته است مسیح ما را آزاد ساخته ولی این آزادی برای بهره گیری و منافع شخصی نبوده بلکه برای خدمت به دیگران می باشد. پولس نوشته است: «من که در برابر همه آزادم خود را برده همه ساخته ام» (۱ـ قرن ۹:۱۹). دوباره در اینجا در جمله «آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد» (۸:۱۱) محبت پولس نسبت به دیگران را می بینیم.

اکنون ببینیم آیا برای مسئله وجدانی که مردم قرنتس مطرح ساخته بودند راه حلی وجود دارد؟ به هر صورت چنین راه حلی ساده و آسان نیست زیرا درچهارچوب مقررات سخت شریعت نمی گنجد و بنابراین راه حل قانونی و شرعی وجود ندارد بلکه راه حل این مسئله روحانی می باشد. «هیچ کس نباید منافع خاص خود را جستجو کند بلکه به فکر منافع دیگران باشد...» و خلاصه من بایستی با توجه به وجدان خود رفتار کنم ولی به همین نحو وجدان برادر خود را هم در نظر بگیرم. بالأخره بهترین قاعده و دستور آن است که در هر امری خدا را تجلیل کرده و سعی کنند تعداد بیشتری از مردمان رستگار شوند.

●

زیرا من از خداوند یافتم، آن‌چه به شما نیز سپردم
که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند،
نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد
و گفت: بگیرید و بخورید.

این است بدن من که برای شما پاره می‌شود،
این را به یادگاری من به جا آرید.

و هم‌چنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت:

«این پیاله عهدجدید است در خون من.
هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید».

زیرا هر گاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید،
موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.
پیالهٔ برکت که آن را تبرك می‌خوانیم
آیا شراکت در خون مسیح نیست؟
و نانی را که پاره می کنیم،
آیا شراکت در بدن مسیح نی؟
زیرا ما که بسیاریم یك نان و یك تن می‌باشیم
چون‌که همه از یك نان قسمت می‌یابیم.

(۱ـ قرن ۱۱:۲۳–۲۶، ۱۰:۱۶–۱۷)

سال خانم ها در قرنتس

چه راهی انتخاب کنیم؟

ازدواج... تجرد... محبت به مسیح

کسانی که می‌خواهند نظر مسیحیت را درباره ازدواج یا تجرد بدانند کمتر به نوشته های پولس قدیس مراجعه می نمایند و اکثراً تصور می کنند که این رسول با تجرد خو گرفته، از زنان دوری می‌جسته و اشتیاقی برای شناختن مزایای عشق توأم با زناشوئی نداشته است.

در اولین نامه ای که به اهالی قرنتس نوشته شده باب هفتم به طور کامل به این مسائل اختصاص دارد. بنابراین به جای این که بیهوده پولس قدیس را سرزنش کنیم بهتر است با دقت و بی نظری و بی‌طرفانه این نامه را بخوانیم و با توجه به شرایط اوضاع و احوال آن را بررسی کنیم.

پولس قدیس پاسخ می‌دهد

باید دانست که در شهر قرنتس رعایت موازین اخلاقی و رفتار جنسی منظم و متعادل چندان آسان نبوده و در آن روزگار شهر قرنتس پایتخت و مرکز فسق و عیاشی به شمار می‌رفته است. در این میان جوانانی که به مسیحیت گرویده بودند تکلیف خود را نمی دانستند. بعضی سعی داشتند ایمان مسیحی را با زندگی بی بندوبار و آزاد تطبیق دهند و بعضی دیگر که متعصب بودند در برابر این اهمال جانب مخالف را گرفته و به اصول اخلاقی مطلق، موعظه و تبلیغ می کردند تا بدانجا که هرعمل جنسی بین زن و شوهر را غیرمجاز می دانستند.

آن‌چه از ابتدای باب هفتم نامه برمی‌آید این است که اهالی قرنتس نامه ای به پولس قدیس می نویسند تا تکلیف آنان را در این باره معلوم کند. افسوس که نامه اهالی قرنتس را در دست نداریم زیرا از متن این نامه که نمایان‌گر مستقیم نظریات یک جمعیت ابتدائی است متوجه می شدیم مشکلات واقعی آنان چه بوده و بدون شک مشکلات و مسائلی نظیر

ما داشته اند. به هر صورت از پاسخ پولس چنین برمی‌آید که تعدادی از مردان و زنان تردید داشته اند وظیفه خود را نسبت به همسر خود انجام دهند (۱ـ قرن ۷:۳-۴).

تراوش های قلم

پولس قدیس بی وقفه و پشت سرهم بدون رعایت هیچ گونه ترتیبی به سؤالات پاسخ می داد. اصولاً در فصل هفتم اولین نامه به اهالی قرنتس نمی توان طرح منظم و به هم پیوسته ای یافت. آن‌چه مسلم است پولس در مورد ازدواج هنوز نظریه ای کامل و آماده نداشته و بعدها در نامه ای که به اهالی افسس نوشته چنین نظری ابراز کرده است (افس ۵:۲۲-۳۳) و نظر او نقش مهمی در افکار و نظریات بعدی کلیسا بازی کرده است. به هر صورت اندرزهای او عبارت از نکاتی است که با عقل سلیم تطبیق می نماید. ضمناً برای تأکید گفته های خود کلامی چند از عیسی مسیح که در این باره به دست او رسیده شاهد آورده است. هم‌چنین نصایح و اندرزهای او برمبنای ایمان و عقیدهٔ شخصی او بوده، ایمان و عقیده ای که در مدت بیست سال زیر نظر مسیح که دوباره زنده شده است به وجود آمده و به وسیله انجیل هدایت گردیده است.

یك اصل بنیادی: ازدواج غیرقابل فسخ است

پولس قدیس تعلیمات مسیح را درباره غیرقابل فسخ بودن ازدواج به خوبی می دانسته و سخنان خداوند را که بعداً در اناجیل نوشته خواهد شد (مر ۱۰:۱۱-۱۲) می شناخته و این تعلیمات را به اهالی قرنتس یادآوری کرده است: «زن از شوهر خود جدا نشود و اگر جدا شود مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند و مرد نیز زن خود را جدا نسازد» (۱ـ قرن ۷:۱۰و۱۱). پولس در این مورد کاملاً متوجه بوده نظریه شخصی خود را ابراز نکند بلکه تعلیمات و آموزش خداوند را ابلاغ نماید زیرا هنگامی که استاد سخنی گفته باشد شاگرد و مرید در برابر سخنان او نظر دیگری ابراز نمی نماید.

پولس رسول مورد اعتماد است

ولی اگر استاد درباره موضوعی سخن نگفته باشد (زیرا عیسی مسیح کلیه وقایعی را که در کلیساهای اولیه روی می دهد پیش بینی نکرده بود) در این صورت رسول به مناسبت مقامی که دارد می تواند اندرزهائی بدهد ولی پولس متوجه بوده که بین این دو مورد تفاوت قائل شود مثلاً: «و دیگران را من می گویم و نه خداوند... » (۱ـ قرن ۷:۱۲)، «... حکمی از خداوند ندارم لکن چون رحمت یافتم که امین باشم رأی می دهم» (۷:۲۵). دستورات دیگری که درفصل هفتم اولین نامه به اهالی قرنتس داده شده بر همین منوال است. این دستورات ممکن

است در جزئیات اختلاف داشته باشند ولی همگی از چند نظریه و اصل مهم و قاطع الهام گرفته اند که بایستی تعیین نموده و توضیح دهیم.

اولین نظریه وابسته بودن به خداوند است

لازم به یادآوری است که عهدعتیق و احادیث کاهنان یهود بر این امر متفق القول بودند که نداشتن فرزند بدبختی و سیه روزی است. زن نازا نفرین کرده شده خدا به شمار می آمد و کسی که فرزندی نداشت نمی توانست در زندگی موفق و کامیاب شود زیرا فرزندان به منزله امتداد و دنباله زندگی او درآینده به شمار می رفتند. در این مورد شکایت ابراهیم را به درگاه خداوند به یاد آوریم که می گفت: «ای خداوند! یهوه! مرا چه خواهی داد و من بی اولاد می روم ...» (پید ۱۵:۲).

باروری قانون به‌شمار نمی آید

همان طور که می دانیم عیسی مسیح مجرد بوده و با این تفکر و رسم قدیمی یهودیان که برای باروری اهمیت قائل بودند شدیداً مبارزه کرده و به جای آن نوعی دیگر از باروری را ترجیح داده و گفته بود: «زیرا خصی ها هستند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصی ها هستند که از مردم خصی شده اند و خصی ها می باشند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی نموده اند» (مت ۱۹:۱۲). با توجه به این گفتار تغییر مهم و قاطعی در وضعیت حاصل شده بدین معنی که قلمرو فرمانروائی آسمان ها مقدم بر سایر مسائل گردیده و در برابر این ضرورت اساسی می توان از باروری جسمانی صرف نظر کرد.

پولس قدیس هم همین وضع را اتخاذ کرده و می گفت: «باروری یا نازائی اهمیت چندانی ندارد، ازدواج یا تجرد چندان مهم نیستند بلکه ارزش های فرعی بوده و بایستی تابع و وابسته به ارزشهای واقعی و اساسی باشند و اصولاً این مطالب شایسته آن نیست که کسی پای بند آنها شود. تنها وابستگی و پای بند بودن به عیسی درخور اهمیت است.

ارزش های واقعی

پولس سعی کرده اهمیت و ارزش واقعی هر چیزی را تعیین نماید و این کار آسان نبوده زیرا هر کسی احساس می کند به شرایط زندگی خود پای بند است. مثلاً کسانی که در عصر او زندگی می کردند برای ختنه شدن یا ختنه نشدن اهمیت زیادی قائل بودند (۱-قرن ۸:۷و ۱۹) هم‌چنین برده بودن یا آزاد بودن اهمیت بسیار داشت (۲۱:۷-۲۳). امروزه این مسائل مطرح نبوده و ما توجهی به آنها نداریم ولی برای این که ازدواج کرده یا از امور جنسی پرهیز نمائیم مسئله دقیق و مشکلی به شمار می رود. پولس قدیس به ما می گوید هیچ یک از این مطالب اهمیتی ندارد و آن‌چه شایان توجه است رعایت فرامین خدا می باشد (۹:۷) که در کلیه شرایط و اوضاع و احوال ممکن است.

برای رعایت این تقدم در سه مورد مختلف دستوری ساده و عملی ارائه نموده است که هر کسی باید در همان وضعیتی که ندای خدا را شنیده است باقی بماند (۱۷:۷و ۲۰و ۲۴). اگر هنگامی که مسیحی شدی ازدواج کرده بودی به همین وضع باقی بمان و زن خود را رها مکن چنانکه گوئی عمل جنسی گناهی به شمار می‌رود «از یکدیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فراغ باشید و باز با هم پیوندید ...» (۲:۷- ۵). و اگر مجرد بوده‌ای از موقعیت تجرد خود استفاده کن زیرا وضعیتی عالی است تا خود را کاملاً وقف انجیل سازی (۲۵:۷- ۲۷). به این ترتیب اگر رسوم کهن خانواده جسمانی بود و وابستگی به آن در درجه اول قرار داشت اکنون بستگی روحانی با عیسی مسیح پیشی گرفته و بایستی در درجه اول ایمان و محبت را پرورش داد.

مقررات مخصوص منسوب به پولس

اصولاً موضوع محبت و ایمان اهمیت بیشتری داشته و دامنه آن بسیار وسیع تر می باشد تا بدانجا که اگر ایمان به خطر افتد حتی وحدت و یگانگی زناشوئی را بایستی فدای آن کرد (۱ـ قرن ۱۲:۷-۱۶). این وضعیت ممکن است در مورد زن و شوهری پیش آید که فقط یکی از آنان به مسیحیت گرویده باشد. هرگاه همسر غیرمسیحی بدون دلیل موجهی نمی‌خواهد با همسر خود که مسیحی شده در صلح وآرامش زندگی کند در این صورت همسر مسیحی نه تنها می‌تواند از زندگی با او سرباز زند بلکه مجاز است پس از این که طبق مقررات حقوقی، اخطار لازم به عمل آورده با یک نفر که تعمید یافته ازدواج نماید. (مستخرجه از آئین نامه علوم الهی اخلاقی سال ۱۹۴۴ میلادی) این مقررات مذهبی که پولس عنوان نموده و به نام او مقررات منسوب به پولس نامیده می‌شود همواره در کلیسا مراعات شده و نشان می‌دهد که مسیحیت از سایر شرایط زندگی و حتی از ازدواج که غیرقابل فسخ می باشد برتر و بالاتر است.

عظمت تجرد

با این که پولس قدیس، اعلام کرده که ازدواج و تجرد در مقایسه با وابستگی به مسیح ارزش های فرعی هستند با این همه باید قبول کنیم که زندگی در تجرد را ترجیح داده و برتر شمرده است. خود او در این وضع به سر می برده و ارزش آن را به‌خوبی می‌دانسته و حتی وضع خود را به‌عنوان نمونه و سرمشق ارائه نموده است (۱ـ قرن ۷:۷- ۸و ۲۶و ۴۰).

وضعیت پولس

آیا پولس همیشه مجرد بوده؟ پاسخ به این سؤال دشوار است. بعضی‌ها تصور می‌کنند پولس هرگز ازدواج نکرده و برخی می‌گویند که او بدون شک یک کاهن یهودی بوده و چون

باروری جسمانی و داشتن فرزند در دنیای یهود اهمیت فراوانی داشته و ازدواج کاهنان اجباری بوده ممکن است هنگامی که او نامه را می نوشته همسرش فوت کرده بوده و یا اینکه پس از حادثه جاده دمشق از او جدا شده است و شاید به همین دلیل به مقررات مخصوصی که قبلاً ذکر گردید و به او منسوب است علاقمند و پای بند بوده است. به هر صورت وضع شخصی پولس هر چه بوده تردیدی نیست که تجرد را برای انجام مأموریت رسولی سودمند می دانسته و به پسران و دختران جوان، هم چنین مردان و زنانی که همسرانشان درگذشته اند توصیه کرده که در وضعیت او باقی بمانند.

آیا این گونه اندرزها نشانه آن است که پولس از زنان دوری می جسته؟ آیا او طرفدار زهد و تقوای مفرط بوده؟ آیا عقده روانی داشته؟ روانشناسان با علاقه وافری به این سؤالات پاسخ داده اند ولی خود پولس دلایل دیگری ارائه نموده است.

دلایل و نظریات او

اولین دلیل او این است که: «وقت تنگ است» (۱ـ قرن ۷: ۲۹-۳۱) و «صورت این جهان در گذر است». پولس قدیس هم چون اکثر مسیحیان اولیه خیال می کرده زمان آخر به زودی فرا می رسد پس بهتر آن است که از هم اکنون با جسم و تنی افتخارآمیز زندگی نماید به طوری که اصولاً موضوع «زن وشوهری وجود نداشته باشد» (مت ۲۲: ۳۰). به نظر او حتی اگر بازگشت نهائی مسیح به بعد موکول می شد زندگی که در آن مواجهه و رویاروئی با خدا تمام امیال و آرزوهای ما را برآورده می سازد یک زندگی کامل است. باید دانست که همین استدلال انگیزهٔ اساسی و اصلی عفاف و پاکدامنی مردان و زنانی است که به خدمت کلیسا در می آیند.

دلیل دیگر در اولین نامه به اهالی قرنتس آورده شده است ولی این دلیل به نظر کسانی که برای زناشوئی ارزش روحانی قائل می باشند غیرقابل قبول و درک آن دشوار است. پولس قدیس گفته است مرد و زنی که ازدواج کرده اند بین عشق به خدا و عشق به همسر خود مردد و دو دل می باشند در صورتی که بهتر است توجه آدمی فقط به سوی خدا معطوف گردد (۱ـ قرن ۷: ۳۲-۳۵) گوئی پولس احساس می کرده که بین عشق به خدا و عشق به همنوعان نوعی فشار و تا اندازه ای گسیختگی وجود دارد و مثل این است که این دو گونه عشق به یک راه نمی روند. در صورتی که امروزه خلاف این نظریه را داشته و فکر می کنند موقعی که انسان همّ خود را به همسرش مصروف می سازد و در عین حال خود را وقف خداوند ساخته است ضرورتی ندارد بین این دو نوع محبت یکی را انتخاب کند و وقتی که به یکی از آنها می پردازد به دیگری محبت ورزیده است.

با توجه به این نظریات می توان قبول کرد که فکر و اندیشه پولس رسول هنوز به پختگی

کامل نرسیده بود و بعدها در نامه ای که به اهالی افسس نوشته بین عشق مردی به همسر خود و عشق مسیح به کلیسای خود شباهت قائل شده است (افس ۵:۲۲-۳۳) ولی در زمانی که اولین نامه را به اهالی قرنتس می نوشته هنوز به این مرحله نرسیده و چیزهای گران بهایی که در زندگی در تجرد به دست آورده بود زیبائی عشق زناشوئی را از نظرش پنهان می ساخت.

واقع بینی او

با این همه نبایستی تصور کنیم نظریات پولس در این مسائل مطلق و قطعی است. گرچه معتقد است که تجرد و وقف نمودن زندگی در راه خداوند شایسته و عالی است ازدواج را برای تولید و ادامه نسل ضروری دانسته و درک می کرده که به قول پاسکال دانشمند و نویسندهٔ فرانسوی آن که بخواهد به مرتبهٔ فرشتگان دست یابد ممکن است به درجهٔ حیوانی تنزل نماید. مثلاً او ترجیح می دهد زنی که شوهرش مرده وبیوه شده است دیگر ازدواج نکند (۱ـ قرن ۷:۳۰) ولی می افزاید که این زن مجاز است با هرکسی که دلش می خواهد نیز ازدواج نماید» (۷:۳۹) حتی چند سال بعد به زنان جوانی که شوهرشان مرده توصیه نموده مجدداً شوهر اختیار کنند تا گرفتار زندگی مقرون با بیکاری و بطالت که سرچشمه خرابی و نابودی است نشوند (۱ـ تیمو ۵:۹-۱۶). پولس فکر می کرده نامزدهائی که به خداوند می گروند هرگاه به نام عقیده و ایمان جدید خود از ازدواج سرباز زنند کار خوبی می کنند، با این همه قبول داشته که ازدواج کنند (۱ـ قرن ۷:۳۶-۳۸) و به هر صورت با فرزانگی و خرد اظهار نموده بهتر است آدمی ازدواج کند تا این که بسوزد (۷:۹).

یك پیشنهاد واقعی

اکنون اگرمنصفانه قضاوت کنیم متوجه می شویم پولس قدیس آن دشمن قدیمی ازدواج که بدخواهان توصیف کرده اند نیست و اگر علاقه به مسیح او را واداشته مطالبی را به نحو قاطع بیان کند هرگز از عقل سلیم دور نشده و در تعصب خشک و مطلق سقوط نکرده است.

مضافاً آن چه تا کنون بررسی کرده ایم نشان می دهد راه حل و پیشنهادهای واقع بینانه ارائه کرده و می توانیم این نظریهٔ او را که در بین نظریات کهنه و قدیمی بسیار جالب توجه است یادآوری کنیم که گفته است: نقش زن و مرد در روابط زناشوئی کاملاً دو جانبه است (۱ـ قرن ۷:۳و ۴و ۱۰-۱۱و ۱۲-۱۳) و حقوق و وظایف آنان کاملاً قرینه می باشد. باید اذعان کرد که پولس با ابراز این نظریات به مانند شخصی مبتکر و متجدد رفتار کرده و در روابط بین زن و مرد نوآوری ارائه نموده است.

● ● ●

رعایت اصول اخلاقی

پولس قدیس همواره انجیل را به عنوان سند آزادی اعلام کرده و درمقابل مقررات سخت آئین یهود برای خود حق آزادی را که به هر فرد مسیحی اعطا شده ادعا و مطالبه کرده است. «پس نه آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار نشوید» (غلا ۵:۱؛ ر.ک اع ۱۵:۱۰-۱۱؛ ۱ـ قرن ۷:۲۲؛ ۲ـ قرن ۳:۱۷؛ روم ۶:۱۳، ۷:۶).

چنین اظهاراتی خالی از خطر نبوده و مسیحیانی که کم و بیش حسن نیت داشتند ممکن بود از این بیانات سوء استفاده کرده به سوی عیاشی و انواع کارهای هرزه کشیده شوند و آزادی را به معنای لجام گسیختگی و اجرای هر کاری تصور نمایند. بنابراین پولس قدیس لازم می‌دید شرایط احتیاط را رعایت کرده و توضیحات بیشتری بدهد (غلا ۵:۱۳؛ روم ۶:۱۵). مثلاً در اولین نامه به اهالی قرنتس پس از این که بی نظمی های خطرناکی را که در کلیسا به وجود آمده نکوهش کرده و قبل از آن که به مسائل اخلاقی و مذهبی که با او در میان گذاشته اند بپردازد لحظه ای درباره (Porneia) که به معنای ناپاکی و زناست بحث نموده و کاملاً معلوم است که منظور او مخصوصاً مسئله فحشا می باشد که در قرنتس رواج داشته است.

پولس در نامه خود دو بار این عبارت قاطع را به کار برده است: «همه چیز برای من جایز است» ولی بلافاصله حدود آن را مشخص ساخته و گفته است: «لکن هر چیز مفید نیست» و «نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد» (۱ـ قرن ۶:۱۲) و برای این که این محدودیت ها را توجیه کند دلایلی چند ارائه نموده است: اول این که بین زناکردن و غذاخوردن تفاوت وجود دارد (۶:۱۳-۱۴) زیرا خوردن غذا عملی مجاز است و فقط نبایستی در آن زیاده روی و اصراف شود. «خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک» و اینها هیچ اهمیتی نداشته و بالأخره از بین می روند در صورتی که در مورد ناپاکی وضع چنین نیست زیرا جسم از آن خداوند می باشد و مقرر است دوباره زنده شود.

ثانیاً جسم هر فرد مسیحی عضوی از مسیح می باشد (۶:۱۵-۱۷) و چقدر وحشتناک است اگر آ ن را عضو فحشا سازند. باری نتیجهٔ زناکاری چنین است و در آیه ای از کتاب پیدایش چنین آمده: «زن و مرد یک تن خواهند بود» (پید ۲:۲۴).

بالأخره آخرین استدلال او این است که گناهان دیگر جنبهٔ خارجی دارند در صورتی که زنا گناهی است که آدمی برضد جسم خود انجام می دهد (۱ـ قرن ۶:۱۸-۲۰) وانگهی این جسم

معبد روح القدس است که انسان از خدا دریافت نموده و در پی دریافت چنین عطیه ای آدمی دیگر به خودش تعلق ندارد بلکه کاملاً «خریداری شده» است و چگونه جرأت می کند این جسم را با پلیدی و ناپاکی بیالاید؟

خواننده امروزی ممکن است در بعضی از این دلایل نکات دقیق و ظریفی کشف نماید ولی پولس قدیس به خوبی واقف بوده مطالب خود را به چه کسانی خطاب می کند مثلاً وقتی به یونانیان نامه نوشته و می دانسته یونانیان جسم را حقیر می شمارند از موقعیت استفاده کرده و نظریه و عقاید مسیحیت را درباره جسم انسان مطرح ساخته و گفته است: جسم یک فرد مسیحی فقط پوشش ناچیزی نیست که روح در آن زندانی باشد بلکه به این جسم وعده رستاخیز و زنده شدن مجدد داده شده است. این جسم عضوی از مسیح و معبد و پرستشگاه روح القدس و بنابراین شایسته بسی تکریم و احترام می باشد.



شمایل آفرینش آدم و حوا

ای شائول! شائول!
برای چه بر من جفا می‌کنی؟

آیا پولس مخالف زنان بوده؟ در نوشته پائین یک بانوی فرانسوی در سال ۱۹۷۵ نظر و احساسات خود را به صورتی طنزآمیز شرح داده است:

من به نحو شایسته ای تعلیم و تربیت یافته ام. سالیان دراز، هر روز در ساعت ۶:۳۰ صبح و قبل از صرف صبحانه صدای کشیش صومعه را می شنیدم که اولین نامهٔ پولس به اهالی قرنتس را می خواند و تکرار می کرد زیرا به این قسمت از عهدجدید بسیار علاقمند بود. و ما در حالی که ناشتا و از گرسنگی رو به ضعف بودیم مشاهده می کردیم چگونه کشیش چشمان خود را به سوی ما چند نفر زنان و موجودات نفرین شده برمی گرداند تا منظور نامه را بهتر یادآوری نماید در جائی که نوشته است زنان بایستی در مجامع سکوت اختیار کنند و همان گونه که قانون یهود مقرر داشته مطیع و فرمانبردار باشند و هرگاه می خواهند در مورد مطلبی اطلاع حاصل کنند بایستی در منزل از شوهرشان سؤال نمایند زیرا شایسته نیست که زن در مجمعی سخن بگوید» (۱ـ قرن ۱۴:۳۴-۳۵). آن گاه کشیش صدای خود را بلند کرده و اضافه می کرد: «یا این که پرحرفی کند». البته خواهران تارک دنیا که با کشیش هم عقیده بودند با سکوت خود مطالب او را تأیید می کردند. این سخنرانی های پولس که همه روزه صبح زود می شنیدیم برای ما مثل زهر بود که گرچه از آن نمی مردیم ولی در همهٔ ما اثر می گذاشت.

خوشبختانه بعداً قسمتی از انجیل خوانده می شد و در آنجا همه چیز بروفق مراد ما بود. بنا به روایت انجیل زنانی به گرد عیسی جمع می شدند؛ اوبا مریم سخن می گفت به شکایات مارتا توجه می کرد؛ از مریم مجدلیه که پول خود را برای خریدن عطر به خاطر او صرف کرده بود دفاع می کرد؛ با زنی از اهالی سامره که زندگی زناشوئی آشفته ای داشت گفتگو می کرد و به کمک زن زناکاری آمد بدون آن که به او تشر زده یا او را محکوم سازد. مثل این بود که زنان او را درک می کردند و بالأخره هنگامی که همه او را ترک کرده بودند زنان او را رها نکردند بلکه به خاطر او خود را با خطر مواجه ساختند زیرا زنان اورشلیم زنان شایسته ای بودند. آری خوشبختانه انجیل وجود داشت تا همه چیز را روشن ساخته و هر کسی را به جای خود بنشاند.

بنابراین من بدون این که به خودم نگرانی و تشویشی راه بدهم پولس و دستورات و نامه هایش را از سرراه خود دور کرده و به خودم می گفتم هرچه باشد او مسیح را نشناخته بود و شاید اگر یک بار دیگر در جاده دمشق و یا جای دیگر از اسب به زمین می افتاد افکارش

روشن تر می شد و قدری از احساسات نژادپرستی او تخفیف می یافت. خلاصه من در سن شانزده سالگی متوجه شده بودم که افکار و نظریات آقای پولس اهل طرسوس کهنه و پیش پا افتاده است و کسی به نام عیسی قبل از او مطالب بهتری گفته است.

بعدها مجبور شدم بازهم نظریات پولس را تحمل کنم. توضیح آن که در یک روز تابستانی که در روم با سربرهنه وارد کلیسائی شده بودم یکی از خادمان کلیسا مرا به «بیرون هدایت کرد یا به عبارت دیگر، مرا بیرون کرد» تا اعلانی که به زبان فرانسه نوشته شده بود بخوانم. متن این اعلان عبارتی از گفته های پولس بود که می گفت: «زن بایستی روی سر پوششی که نشانهٔ فرمانبرداری است داشته باشد» (۱ـ قرن ۱۱:۱۰) من ناچار دستور را اطاعت کرده و دستمالم را بروی سرم انداختم. اهمیتی نداشت. اما بر اجرای مو به موی گفتهٔ پولس پافشاری کردن واقعاً کار مسخره ای بود.

بعدها پولس در زندگی من با دلایل محکم تری ظاهر شد، مثلاً در مورد روابط بین زن و مرد پولس کاملاً مخالف زنان بود و نظریاتش غیرقابل تحمل می نمود. به نظر او سلسله مراتب بین زن و مرد قطعی بوده و زن بایستی شوهر را محترم و گرامی دارد چون که شوهر است و نوشته: مرد در خانواده به عنوان سر می باشد و زن فقط به مانند بدن به شمار می رود (افس ۵:۲۱-۲۳). علاوه براین، این تن سراسر دام و کمین گاه موجود و جسم خطرناکی است که منشأ «بدترین گناهان» یعنی گناه شهوت می باشد. در جایی دیگر نوشته: «وقت تنگ است تا بعد از این آنانی که زن دارند مثل بی زن باشند» (۱ـ قرن ۷:۲۹). واقعاً دیگر نمی توان این گونه دستورات پولس را اطاعت کرد.

از آن زمان تاکنون بیست قرن سپری شده است. آیا اندیشه و خرد آنان هم چنان ساکت خواهد ماند؟ و آیا جسم زنان به نام دستورات پولس خاموش می ماند؟ آیا به علت نفرینی که در این نامه وجود دارد زنان موجودات عجیب و بی زبانی باقی خواهند ماند؟ به نظر پولس پاسخ این سؤالات مثبت است و این وضع بایستی باقی بماند زیرا مرد به صورت خدا و انعکاسی از پرتو خداوند است در صورتی که زن انعکاسی از مرد می باشد. مرد برای زن خلق نشده بلکه زن به خاطر مرد آفریده شده است.» (۱ـ قرن ۱۱:۷-۹). اگر بایستی هنوز از این دستورات تبعیت کنیم به قهقرا برگشته ایم. به زمان قبل از توفان نوح و زمان پیدایش و تکوین جهان که گناه مشهور حوا هم در زمینه آن به چشم می خورد. بالأخره به سرچشمهٔ پر از گل و لائی رسیده ایم اما کسی به نام عیسی آمده و همه این مسائل پیچیده و بغرنج را به سادگی روشن ساخته است.

* * *

«عده ای» به من می گویند بهتر است حساب هر چیز را از هم جدا کنیم و نامهٔ پولس را

بدون این که تحت تأثیر احساسات قرار گیریم بخوانیم (یعنی به صورت جدی و بدون هتک احترام) خیلی میل دارم سخنان کشیش را که در نهایت خردمندی و با کمال وجدان توصیه کرده بپذیرم. سخنان پولس را باید در چهارچوب ریشه یهودی او بررسی کرد یعنی آموزش مذهبی یهودی که دریافت کرده و کاهن شده است و اثراتی که این آموزش بر او گذاشته است. چنان که خود پولس نوشته: «من یهودی هستم و در محضر استاد غمالائیل آموزش یافته ام» (اع ۲۲:۳). و می دانیم که در دنیای یهود زن ناپاک و نجس به شمار می آید. در کتاب لاویان چنین آمده است: «زنی که پسر به دنیا آورد به مدت یک هفته ناپاک می باشد و زنی که دختر بزاید مدت دو هفته ناپاک خواهد بود» (لاو ۱۲:۱-۵).

می دانم که در گفته های پولس گاهی ابهام و تناقض وجود دارد. از طرفی به زنان حق سخن گفتن نداده و از طرف دیگر می گوید: «هر مردی که دعا می کند یا پیام خدا را می آورد... و هر زنی که دعا می کند یا کلام خدا را ابلاغ می نماید» (۱ـ قرن ۱۱:۴، ۵) ولی در این مورد هم گفته است زنان باید سر خود را بپوشانند. شاید پوشانیدن سر را از این سبب توصیه کرده که خود او طاس بوده ولی به هر صورت ندرتاً چنین وضعی برای زنان پیش می آید.

به هر صورت من با کمال احترامی که برای مردان قائل هستم با توجه به تجاربی که آموخته ام می خواهم این ابهام و تناقض را مرتفع ساخته و موضوع را روشن کنم. پولس میل نداشت زنان صحبت کنند ولی آنان صحبت می کردند و اصولاً پس از آمدن مسیح تصور می کردند همه چیز برایشان مجاز شده است. باید گفت که ایمان زنان توأم با شجاعت و شهامت بوده و هنگامی که پولس به شهر فیلیپی در ایالت مقدونیه وارد شد ملاحظه کرد که وقتی برای نماز روز شنبه اجتماع می کردند زنان جمع شده (اع ۱۶:۱۳) و فقط همین زنان ثروت و دارائی خود را تقدیم کرده و برای او اعتبار و احترام قائل شده، از او پذیرایی کردند و با اظهارات خود او را طرفداری نمودند.

زنی به نام فیبی از او حمایت و پشتیبانی کرد (روم ۱۶:۱-۱۵) و زنان دیگری به نام افودیه و سنتیخی به خاطر خداوند زحماتی متحمل می شدند و بالأخره زنان دیگری به نام اکلیمنتس (فی ۴:۲-۳) او را در مبارزه برای اشاعه انجیل یاری کرده اند (البته این مطالب را عیناً از اظهارات پولس نقل می کنم) خلاصه به طوری که پلینی جوان، مورخ رومی، برای تراژان امپراتور روم تعریف کرده زنانی بودند که در کلیسا مقام های رسمی داشته و کشیش ها را در اجرای وظایف مربوطه یاری می کردند ولی مثل این است که وجود این زنان پولس را عصبانی می کرد زیرا نمی خواسته قدرت و مقام کهانت او و نفوذ و اعتبارش در دنیای یونانی و لاتین خدشه دار شود. پطرس قدیس که هوش و فطانت نیرومند پولس را نداشت ولی مسیح را شناخته و روح القدس را دریافته بود در روز پنجاهه در اورشلیم چنین اظهار کرده بود: «از

روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند ...» (اع ۲:۱۶) و پولس این نوع سخنان را که نمودار تساوی بین مردان وزنان بود تحمل نمی‌کرد.

بدیهی است مفسران اثری از عصبانیت در پولس نیافته‌اند و من هم شخصاً در آن‌جا حاضر نبودم ولی همان‌طور که پولس بدون آن که مسیح را شناخته باشد سخن گفته من هم به خود اجازه می‌دهم بگویم زنان او را عصبانی می‌کردند و چیزی نمانده بود عصبانیت خود را بروی دیگران خالی کند. اگر پولس چنین نکرده در عوض پیروانش این کار را با کمال راحتی و در نهایت بی‌نزاکتی انجام داده‌اند. بهتر است گفته های آنان را بشنویم:

ـ ترتولیان: «زن دروازه جهنم است».

ـ کلمان اهل اسکندریه: «هر زنی از فکر این که زن است باید از خجالت آب شود».

ـ یوحنا کریزوستوم: «در بین حیوانات وحشی هیچ کدام زیان بارتر از زن نیست».

تمام این عبارات و فرمایشات «گهربار» حتماً قلب مادرانشان را سرشار از سرور و شادی ساخته است!

و اما من دوباره به موضوع پولس برمی‌گردم... و با توجه به نوشته های نویسندهٔ کتاب «آنچه در درون آدمی است» تقریباً به سخنان خود پایان داده و چنین نتیجه می‌گیرم که سقوط پولس از اسب به علت عدم تعادل مادرزادی در لگن خاصره بوده ولی به این سقوط جنبه عالی و والا داده است. با این سخنان پس از گذشت این همه زمان او را تحت آزار و شکنجه می‌گذارم و چنین کاری روا نیست. از هم اکنون طرفداران حقوق زنان فریاد برآورده و او را به عنوان شهید شماره یک هدف قرار داده‌اند. حتی مردها هم او را رها کرده و از ما تقاضا دارند با بزرگواری و گذشت و با توجه به شرایط زمان و مکان درمورد او قضاوت کنیم همان‌گونه که مسیح هنگام ظاهر شدن به پولس در جاده دمشق گفته بود: ای شائول! شائول! برای چه بر من جفا می‌کنی؟ من هم امروز می‌گویم:

«ای شائول! شائول! برای چه هنوز بر ما زنان جفا می‌کنی؟» امسال که ۱۹۷۵ میلادی است به نام سال زن نامیده شده، به قول پولس قدیس: «وقت تنگ است»، بیائید به خود این فرصت را بدهیم که به پولس با نگاهی آمیخته به طنز بنگریم. شاید بعدها بار دیگر اوضاع به ضرر ما تغییر یابد و مجبور شویم سخنان او را جدی بگیریم و یا این که به کلی خاموش شویم.

●

اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن گویم
و محبت نداشته باشم،
مثل نحاس صدا دهنده و سنج فغان کننده شده‌ام.

و اگر نبوت داشته باشم
و جمیع اسرار و همهٔ علم را بدانم
و ایمان کامل داشته باشم به‌حدی که کوه‌ها را نقل کنم
و محبت نداشته باشم، هیچ هستم.

و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم
و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود
و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی‌برم.

محبت حلیم و مهربان است،
محبت حسد نمی‌برد،
محبت کبر و غرور ندارد.

اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود.
خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد.

از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد،
ولی با راستی شادی می‌کند.
در همه چیز صبر می‌کند
و همه را باور می‌نماید.

در همه حال امیدوار می‌باشد
و هر چیز را متحمل.
محبت هرگز ساقط نمی‌شود
و اما اگر نبوت‌ها باشد، نیست خواهد شد
و اگر زبان‌ها، انتها خواهد پذیرفت
و اگر علم، زایل خواهد گردید. (۱ـ قرن۱۳: ۱-۸)

شما بدن مسیح هستید

«آئین سپاسگزاری»

پولس قدیس در اولین نامه ای که به اهالی قرنتس نوشته بدواً دستوراتی در مورد مسائل مهم از قبیل اتحاد و یگانگی جمعیت ها، امور منافی اخلاق، ازدواج، روابط میان مسیحیان و خدانشناسان داده و سپس در باب یازدهم نامهٔ خود مسائل مربوط به جلسات مسیحیان را مطرح نموده است. در این مورد نمی داند به مسیحیان قرنتس تبریک و تهنیت بگوید یا آنان را سرزنش و نکوهش کند: «... شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را به طوری که به شما سپردم حفظ می نمائید» (۱۱:۲)، «شما را تحسین نمی کنم زیرا شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می شوید» (۱۱:۱۷)، «آیا در این امر شما را تحسین نمایم، تحسین نمی نمایم» (۱۱:۲۲). اکنون ببینیم موضوع چه بوده؟ باید دانست در آن اوقات با این که جلسات مسیحیان مرتباً تشکیل می گردید هنوز تشریفات و مراسمی که مقررات آن یقین و مشخص شده باشد وجود نداشت و امور بدون پیش بینی و فی البداهه انجام می شد. در این جلسات معمولاً همه برای صرف غذای دسته جمعی حاضر می شدند یا بهتر بگوئیم برای این که مثل مراسم «شام آخر» خداوند که شرح آن را بارها شنیده بودند رفتار نمایند، و بدین وسیله خاطره آن را تجدید می نمودند. ولی در اجرای این امر هر کسی به ابتکار خود رفتار می کرد و در نتیجه در بعضی موارد افراط و زیاده روی به عمل می آمد.

پولس قدیس رفتار سبک سرانهٔ اهالی قرنتس را نکوهش می کرد زیرا صرف غذا را از صورت شام برادرانه خارج کرده بودند. از یک طرف در بین افراد جمعیت تفرقه وجود داشت که البته امر تازه ای نبود زیرا در زندگی عادی آنان نیز دسته بندی و تفرقه وجود داشت. بعضی طرفدار آپولوس بودند و برخی دیگر از کیفا یا پولس هواداری می کردند خلاصه مسیح در همه جا تقسیم شده بود (۱:۱۱-۱۳) ولی اکنون همین وضع در جمعیت ها مشاهده می شد. بدین معنی که در داخل هر جمعیت افراد به دسته های کوچکی

تقسیم شده و به یکدیگر اعتنائی نکرده و یا مخالف یکدیگر بودند. آیا علت این تفرقه و تقسیم اختلاف طبقاتی بین آنان بوده و یا این که افراد هر خانواده و یا هر محله گروه جداگانه ای تشکیل می دادند؟ پولس قدیس موضوع را تصریح نکرده و به طور کلی از این تفرقه و دسته بندی تعجب ننموده است زیرا مردم قرنتس را به خوبی می شناخته و می دانسته این مردمان تا چه اندازه بی انظباط هستند. به نظر او این وضع براثر وسوسه عادی و معمولی به وجود آمده بود تا استقامت و پایداری پیروان به مرحله آزمایش گذاشته شود ولی از این که آخرین شام خداوند را به وضعی ناشایست برگزار می کردند آنان را سرزنش و ملامت می کرد.

در اجرای این مراسم نکته مهم تر و جدی تر آن بود که هرکسی خرج خود را از دیگران جدا می کرد. مثلاً کسانی که غذای مفصلی آورده بودند بدون توجه به دیگران و در برابر آنان می خوردند. برخی گرسنه می ماندند در صورتی که کسان دیگری تا سرحد سیری و حتی بیشتر می خوردند و می آشامیدند. خلاصه خودخواهی و سخت دلی قانون کلی به شمار می رفت و مراسم یادبود آخرین شام خداوند مراسمی معمولی و پیش پا افتاده شده بود. این مطالب را پولس قدیس شنیده بود و نمی توانست چشم پوشی و تحمل نماید. بدین سبب به اهالی قرنتس نوشت: «در این باره به شما تبریک نمی گویم».

سپس برای این که مخالفت خود را توجیه نماید یکی از مواد آموزش مذهبی خود را به آنان یادآوری کرده و می گوید: «آن چه شخصاً از خداوند دریافت نموده ام به نوبه خود به شما ابلاغ کرده ام». و در پی آن جریان آخرین شام خداوند را تعریف نموده که ما برقراری آئین سپاسگزاری می نامیم.

این نوشته نخستین گزارش و گواهی درباره آخرین شام خداوند می باشد زیرا هنوز اناجیل نوشته نشده بود و فقط شاید یادداشت هائی به صورت اوراق پراکنده در بعضی از جمعیت ها نگهداری می شده و شامل قسمتی از این وقایع بوده است. به هرصورت این موضوع محتمل است ولی ما هیچ گونه اثری از آن در دست نداریم و گزارش پولس قدیس نخستین شرح و توصیف از مراسم آخرین شام خداوند است که می شناسیم. نکته شایان توجه این است که بیست سال بعد هنگامی که اناجیل منتشر گردیدند دارای همین خطوط اصلی که پولس قدیس تعریف کرده است بودند و فقط اختلافات جزئی داشتند که نشان می داد از روی آن رونویسی نشده اند. در صفحه بعد جدول مقایسه به ما فرصت می دهد در این باره قضاوت کنیم:

متی۲۶:۲۶-۲۹	مرقس۱۴:۲۲-۲۵	لوقا ۲۲:۱۵-۲۰	۱-قرن ۱۱:۲۳-۲۶
		۱۵ و به ایشان گفت: « اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم این فصح را با شما بخورم ۱۶ زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود». ۱۷ پس پیاله ای گرفته شکر نمود و گفت: این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید ۱۸ زیرا به شما می گویم،دیگر از میوه مو نخواهم نوشید تا این که ملکوت خدا بیاید.	
۲۶ـ وچون ایشان غذامی خوردند عیسی	۲۲ و چون غذا می خوردند،		۲۳ عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند
نان را گرفته	نان را گرفته برکت داد	۱۹ و نان را گرفته شکر نمود	نان را گرفت
برکت داد و آن را			۲۴ و شکر نموده
پاره کرده	و پاره کرده	و پاره کرده	پاره کرد
به شاگردان داد	بدشان داد	به ایشان داد	
گفت:	و گفت:	و گفت:	و گفت:
«بگیرید و بخورید این	«بگیرید،		
بدن من است».	این تن من است.»	«این تن من است، که برای شما داده می شود، این را به یاد من به جا آرید.»	« این است بدن من که برای شما پاره می شود، این را به یادگاری من به جا آرید».
۲۷ و پیاله راگرفته	۲۳ و پیاله ای گرفته،		۲۵ و همچنین پیاله را نیز
		۲۰ و همچنین پس از شام پیاله را گرفت	بعد از شام
و شکر نمود	شکر نمود		
به ایشان داده	و به ایشان داد		
	و همه از آن آشامیدند.		
گفت:	۲۴و بدیشان گفت:	و گفت:	و گفت:

«همه شما از این بنوشید،	این است	«این پیاله	«این پیاله
۲۸ زیرا که این	خون من		
خون من است	در عهدجدید	عهدجدید در	عهدجدید است
در عهدجدید،		خون من است	در خون من:
	که ریخته می شود	که ریخته می شود	
که ریخته می شود	در راه بسیاری».	برای شما».	هرگاه این را بنوشید
در راه بسیاری			به یادگاری من بکنید».
به جهت آمرزش گناهان».			۲۶ زیرا هرگاه این نان را
			بخورید و این پیاله را
			بنوشید موت خداوند را
			ظاهر می نمایید تا
۲۹ «اما به شما می گویم	۲۵ هرآینه به شما می گویم		هنگامی که بازآید.
بعد از این	که بعد از این		
از میوه مو دیگر			
نخواهم نوشید	از عصیر انگور نخورم		
تا روزی که	تا آن روزی که		
با شما			
تازهٔ آن را	تازه آن را		
در ملکوت پدر خود بنوشم».	در ملکوت خدا بنوشم».		

می دانیم که لوقا روابط نزدیکی با پولس قدیس داشته بنابراین به طوری که ملاحظه می شود مطالبی که در این باره در انجیل لوقا نوشته شده از مطالب دو نویسندهٔ دیگر انجیل به مفاد اولین نامه به اهالی قرنتس نزدیک تر است حتی بعضی ها از دو نوع حدیث سخن گفته اند که یکی به وسیله لوقا و پولس نقل شده و دیگری را مرقس و متی روایت کرده اند و ما در این جا چند نکتهٔ جزئی را یادآوری می کنیم:

در نوشته های پولس و لوقا آمده است: «پس ازاین که شکر نمود» در صورتی که متی و مرقس نوشته اند: «پس از این که آن را برکت داد» البته این تفاوت اهمیت چندانی ندارد ولی با توجه به این که عبارت «شکر نمود» را برای تعیین اجرای این مراسم به کار برده اند نکته ای قابل تأمل است.

پولس و لوقا نقل کرده اند: «این پیالهٔ عهد جدید است در خون من» در صورتی که دو نفر دیگر عبارت: «این است خون من در عهد جدید» را ذکر کرده اند که با عبارت بعدی: «این است بدن من» که هر

چهار نفر آنها روایت کرده اند، بهتر تطبیق دارد. تصریح بر این که «این است بدن من که برای شما داده می شود» و توصیه بر این که «این را به یاد من به جا آرید» فقط در نوشته های پولس و لوقا آورده شده، علاوه بر این لوقا این عبارت را فقط یک بار پس از ارائه نان ذکر کرده در صورتی که پولس آن را برای شراب نیز تکرار نموده و هر دفعه برای تکرار این عمل اصرار ورزیده است: «هر گاه این را بنوشید...» بالأخره فقط پولس به مرگ آینده عیسی و منظره پایان جهان اشاره کرده و می گوید: «تا هنگامی که بازآید ...» و لوقای قدیس تقریباً همین مطلب را گفته: «تا این که ملکوت خدا بیاید...» ولی آن را در ابتدای صرف شام نقل کرده است. در دو انجیل دیگر عیسی اعلام کرده که دیگر از میوهٔ درخت مو نخواهد نوشید تا روزی که مجدداً در ملکوت پدر خود بنوشد. و لذا اشاره به پایان جهان در این دو انجیل به صورت پوشیده تری شده است.

تذکر این جزئیات بی فایده نیست ولی آن چه ارزش و اهمیت بیشتری دارد این است که هر چهار نفر راهنمایان و آموزگاران مذهبی در مورد نکات اساسی هم رأی و هم زبان هستند مثلاً جملهٔ «این بدن من است» که در هنگام پاره کردن نان گفته شده و مطالبی که درباره جام شراب ذکر گردیده «خون عهد» یا «عهد جدید در خون» به یک نوع روایت شده و نشان می دهد که آئین اجرای «شام خداوند» که در این نامه نقل گردید در جمعیت ها برگزار می شده. پولس طرز اجرای آن را تشریح نکرده و مراسم آن را تعیین ننموده است زیرا منظور و هدف او این مطالب نیست ولی در جای دیگر که درباره مصرف گوشت حیواناتی که برای بتها قربانی شده سخن می گوید مجدداً معنی و مفهوم این کار را تصریح می کند: «پیالهٔ برکت که آن را تبرک می خوانیم آیا شراکت در خون مسیح نیست و نانی را که پاره می کنیم آیا شراکت در بدن مسیح نی؟» (۱۰:۱۶). آشامیدن جام خداوند «شرکت در خوان» او می باشد (۱۰:۲۱).

البته اصطلاحات و کلماتی مانند «حضور واقعی» یا «تغییر ماهیت» که با آنها آشنائی داریم در این نامه وجود ندارد و این اصطلاحات بعدها پس از مذاکرات و مباحثات بسیار به وجود آمده در صورتی که در زمان پولس به این مرحله نرسیده بودند. به هر صورت همهٔ مسیحیان به خوبی مفهوم «شام خداوند» را شناخته و می دانند که هم بستگی و یگانگی با جسم و خون مسیح می باشد ولی آن چه پولس قدیس خواسته و تقاضا نموده این است که این مراسم در شرایطی انجام شود که شایستهٔ موضوع و محتوای آن باشد.

۱ـ قرن ۱۲-۱۴

روح‌القدس هر جاکه بخواهد می‌دمد

روح القدس به راستی چندان متظاهر نیست زیرا قرن ها مهمان اسرارآمیز دل های ما بوده و در زندگی کلیسا و هریک از اعضای آن اثر گذاشته ولی همواره با میانه روی و اعتدال عمل کرده است. گاهگاهی در یک مرکز بزرگ زیارتی معجزه ای به وقوع پیوسته و نشان داده که ممکن است عمل روح القدس تماشائی و جالب باشد ولی این موارد استثنائی بوده و چون هربار معجزه به وسیله یا با واسطهٔ یکی از قدیسین انجام می شده معمولاً این عمل را به قدیس مذکور نسبت داده و فراموش می کردند که نیروی شگفت انگیز از سوی روح القدس بوده.

ولی وضع همواره بدین منوال نبوده و کلیسای اولیه شناسائی محسوس تری از روح القدس داشته است. در حال حاضر جنبش های وابسته به روح القدس تقریباً همه روزه با موهبت های شگفت انگیزی زندگی می کنند که از جمله دعاهای گیرا، سخن گفتن به زبان های دیگر یا شفای بیماران و غیره می باشد. پولس قدیس بسیاری از این موهبت های روح القدس را در اولین نامه به اهالی قرنتس ذکر کرده است (۱۴:۱۲). ظاهراً کلیسای پرجنب و جوش اولیه مجذوب موهبت ها ئی بوده اند که جنبهٔ نمایشی داشته ولی رسول سعی نموده مسائل را روشن سازد و یادآوری کرده که جالب بودن این گونه تظاهرات دلیل بر مفید بودن آنها نیست.

انواع عطایای الهی

مفهوم عطایای الهی توسط کلمهٔ «عطایای روح القدس» (۱ـ قرن ۱:۱۲، ۱:۱۴)، «خدمت ها» (۵:۱۲)، و یا «نیروی عمل کننده» (۶:۱۲) بیان شده که گاهی مطالب و معانی مختلفی از آن استنباط گردیده است مثل: ایمان (۹:۱۲)، قدرت شفای بیماران (۹:۱۲، ۲۸)، اعمال رسولان (۲۸:۱۲)، و یا عطای زبان ها (۱۰:۱۲ و ۲۸). در نامه ای که پولس نوشته چهار سری عطایای الهی وجود دارد که در جدول زیر نشان داده شده ولی مطالب آنها کاملاً با یکدیگر متفاوت بوده و معنای آنها را نیز نمی توان به طور دقیق تعیین نمود. مضافاً این که پولس قدیس زندگی جاودان را عطیه ای الهی نامیده است (روم ۲۳:۶) چنانکه استعداد زناشوئی یا تجرد (۱ـ قرن ۷:۷) یا از خطر مرگ جان بدر بردن (۲ـ قرن ۱۱:۱) را نیز، در صورتی که این سه موضوع با یکدیگر و با موارد دیگری که در فهرست آمده ارتباط و اشتراکی ندارند جز این که همگی موهبت هائی هستند که از سوی خداوند به ما ارزانی شده اند.

در مجموع چنین به نظر می‌رسد که تعریف عطایای الهی نسبتاً دشوار است و پولس قدیس هم آن را تعریف نکرده بلکه منظورش این بوده که مشروعیت هر یک از آنها را پذیرفته و در بین آنها نوعی ترتیب و تقدم یا ارجحیت قائل گردد.

مشروعیت هر یك از موهبت‌های روحانی: اعضای بدن

آدمی همواره تصور می‌کند که برتر از همسایه اش می باشد و در شهر قرنتس که هرگونه رقابت و هم‌چشمی وجود داشت این مطلب بیشتر صادق بود. هر کسی از خودش حرف می‌زد و مزایای خود را به رخ دیگران می‌کشید که من چنین و چنانم. هر کس خود را از دیگران نیرومند تر می دانست و استعداد و قابلیت دیگران را در رشته های دیگر حقیر و ناچیز می شمرد.

امروزه در این گونه مباحثات، یک نفر مسیحی که به لطافت و ظرافت زبان و اصطلاحات مذهبی وارد باشد به بحث خاتمه داده و همه را به مراعات و گذشت خوانده و می گوید: «بهتر است مجادله نکنیم زیرا به هر کسی موهبتی جداگانه عطا شده است». استدلال پولس قدیس برای اهالی قرنتس عیناً همین طور است و می گوید: هرکسی هنری دارد و هرکسی از استعدادی برخوردار است و این امتیاز و تفاوت بین افراد نه تنها عیبی ندارد بلکه مطلوب و پسندیده است و به اصطلاح هر کسی را به هر کاری ساخته اند. ازوپ داستان سرای یونانی داستانی ساخته بود که بعدها لافونتن نظیر آن را تعریف کرده است. در این داستان اعضای مختلف بدن با یکدیگر به مباحثه پرداخته و هر یکی ادعا می کند که از دیگر اعضاء برتر است. بالأخره معلوم می شود اعضائی که به نظر ناچیز و بی مقدار می‌آیند اکثراً مفیدتر می باشند و برای درک این مطلب فقط عقل سلیم کفایت می نماید.

ولی در مورد مسیحیان موضوع اهمیت بیشتری دارد زیرا پیرو مسیح می باشند و بنا براین قسمتی از کلیسا که جسم مسیح است به شمار می‌آیند و وقتی اشاره به جسم شده منظور فقط تشبیه و مقایسه نبوده بلکه واقعیتی است و مسیحیانی که اعضای جسم مسیح هستند بایستی بین خودشان با همکاری و تعاون واقعی زندگی کنند. «و اگر یک عضو دردمند گردد سایر اعضا با آن هم‌درد باشند و اگر عضوی عزت یابد باقی اعضا با او به خوشی آیند. اما شما بدن مسیح هستید و فرداً اعضای آن می باشید» (۱ـ قرن ۱۲:۲۶-۲۷). روح القدس که در هر یک از اعضاء به کار است در تمام بدن نیز فعال می باشد و آن‌چه مهم است نیکی و بهروزی مجموعه است. «ولی هر کس را ظهور روح به جهت منفعت عطا می شود» (۱۲:۷).

ترتیب عطایای الهی: سازندگی جمعیت

تمام عطایای الهی مشروع و مجاز هستند و هیچ یک را نبایستی ناچیز و بی ارزش شمرد ولی اهالی قرنتس برای پاره ای از آنها برتری قائل بودند. شاید بدین سبب که مراسم و

تشریفات بت پرستی را به تازگی ترک کرده بودند یا به این علت که این عطیه آنان را انگشت نما و مشهور می ساخت. اهالی قرنتس به ویژه به عطای زبان ها علاقمند بودند که عبارت از این بودکه با کلمات نامفهومی دعا کنند و گرچه این کلمات نامفهوم بود روی هم رفته ترکیب و ترتیب معینی داشت به طوری که مجموعهٔ درهمی از کلمات نبوده و می توان گفت یک زبان به شمار می آمد.

پولس قدیس مخالفتی با عطای زبان ها نداشت زیرا می گفت خودش بیش از دیگران از چنین عطیه ای برخوردار است (۱ـ قرن ۱۴:۱۸) ولی بیم داشت که به تدریج اختلال ایجاد گردد (ر.ک ۱۴:۴۰)، می ترسید جاذبه و فریبندگی موهبت زبان موجب اهمال و غفلت در موهبت های مهم دیگر شود. بدین سبب یک نوع تقدم بین عطایا قائل شده و میزان و معیار سنجش عطایا را سازندگی جمعیت قرار داده است (۱۴:۵و ۱۲و ۲۶) و همان گونه که عیسی قبلاً استدلال کرده بود درخت را از میوه هایش می شناسد (مت۷:۱۶). پولس تا اندازه ای به همین صورت عطایایی را که بیش از همه درآن زمان برای جمعیت مفید و سازنده بود در رأس عطایای دیگر قرار می داد. سپس فهرستی از عطایا را که به ترتیب درجه اول، دوم و سوم طبقه بندی شده بودند پیشنهاد نموده و دعوت کرده بود اهالی قرنتس در پی عطایایی که برتر و بالاتر هستند باشند (۱ـ قرن ۱۲:۲۸- ۳۱).

به نظر پولس در رأس همهٔ عطایای روحانی رسول بودن قرار دارد که بیش از همه در تشکیل جمعیت ها مؤثر است و این عطیه مختص عدهٔ انگشت شماری است. بلافاصله بعد از آن عطیه نبوت است که هرکسی باید آرزوی آن را داشته باشد زیرا این عطیه برای همهٔ جمعیت سودمند است و نبی کسی است که: «مردم را برای بنا نصیحت و تسلی می گوید» (۱۴:۳). پس از این عطایا، عطیه تعلیم و معجزات قرار دارند وبالأخره در آخرین درجه عطای زبان هاست که در حقیقت سودی دربرندارد مگر این که با عطای ترجمه و تعبیر و تفسیر که مکمل و ملازم آن است همراه باشد (۱۴:۲۷-۲۸).

بالاترین عطا: محبت

چنان که گفته شد عمل روح القدس نیروی محرک تمام جسم مسیح و بنا کننده و سازندهٔ جمعیت به شمار می رود.

همان گونه که ساختمان مستحکم بر روی صخره ای بنا می شود یک عطیه اساسی و اصلی وجود دارد که بدون آن تمام عطایای دیگر هیچ می باشند. این عطیه، عطیهٔ روح القدس و عطیه ای جاودانی است که خدا به افراد بشر ارزانی داشته است. این عطیه مانند صخره ای مستحکم است که عطایای دیگر بر آن تکیه دارند و برتر و بالاتر از همه آنهاست. این عطیه، محبت می باشد.

سرود و ستایش و مدیحه سرائی پولس قدیس درباره محبت از بهترین صفحات نوشته او به شمار می رود (۱ـ قرن ۱۳:۱-۱۳) و هنگامی که پولس قدیس محبتی را که خداوند به ما ارزانی داشته می ستاید به خوبی معلوم است بهترین عطیه ای که خدا به بشر عطا فرموده یعنی چهرهٔ عیسی مسیح در نظرش مجسم می شود.

فهرست عطایای الهی

۱ـ قرن ۱۲:۸ - ۱۰

کلام حکمت
کلام علم
ایمان
موهبت شفای بیماران
نیروی انجام معجزات
نبوت
تشخیص ارواح
زبان های گوناگون
ترجمهٔ زبان ها

۱ـ قرن ۱۲:۲۸- ۳۰
(موهبت ها بر حسب تقدم یا ارجحیت)

۱ـ رسول (بودن)
۲ـ نبی (بودن)
۳ـ عالم مسائل مذهبی (بودن)
۴ـ معجزات
۵ـ موهبت شفای بیماران
۶ـ کمک کردن
۷ـ امور حکومتی
۸ـ زبان های گوناگون
۹ـ ترجمهٔ زبان ها

رومیان ۱۲:۶ - ۸

نبوّت
خدمت در کلیسا
تعلیم
تشویق
صدقات
ریاست و پیشوایی
رحم کردن

افسسیان۴:۱۱

رسول (بودن)
نبی (بودن)
واعظ انجیل (بودن)
شبانی
عالم مسائل مذهبی (بودن)

منابع قانون ایمان

زیرا که اول به شما سپردم
آن‌چه نیز یافتم:

که مسیح بر حسب کتب
درراه گناهان ما مرد،
و این که مدفون شد

و در روز سوم
برحسب کتب برخاست،
و این که به کیفا ظاهر شد
و بعد از آن به آن به آن دوازده.
(۱ـ قرن ۱۵:۳-۵)

آن‌چه خودم یافتم

متنی که عیناً از اولین نامه به اهالی قرنتس در بالا نقل شده اهمیت به سزایی دارد زیرا حتی پیش از پولس ما را با اولین دوران مسیحیت و کلیسا مربوط می سازد.

نامه به اهالی قرنتس که قسمتی از متن قانون ایمان را در بردارد در سال ۵۶ میلادی یعنی در حدود ۲۵ سال پس از پنطیکاست نوشته شده ولی پولس این نکات را یادآوری کرده و گفته است: «شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می نمایم که آن را هم پذیرفتید و هم به آن قایم می باشید» (۱۵:۱). بنابراین از همان سال ۵۱ میلادی که پولس به قرنتس آمده بود قانون ایمان را با این عبارات بیان کرده بود.

باری آن‌چه پولس به اهالی قرنتس گفته زائیدهٔ فکر خودش نبوده و حتی عبارات نیز به وسیله پولس انشاء نشده بلکه این افکار و عبارات از آن کسانی بود که قبل از او پیرو مسیح بودند: «من آن‌چه دریافته بودم به شما ابلاغ کرده ام» (۱۵:۳). و قابل توجه آن که با عبارات مشابهی در همین نامه از مراسم سپاسگزاری سخن گفته (۱۱:۲۳) و اظهار نموده است که او فقط عامل ابلاغ می باشد.

اکنون این سؤال مطرح می شود که در چه زمانی قانون ایمانی را دریافت داشته تا بعداً آن را ابلاغ و سپس مفاد آن را یادآوری نماید؟ آیا پس از این که در دمشق به مسیح گرویده است؟ (که در این صورت در سال ۳۸ میلادی بوده). از طرفی مسلم است که پولس به دوباره زنده شدن عیسی ایمان داشته و همواره از خداوندی که دوباره زنده شده سخن گفته و موعظه

کرده است ولی عباراتی که در نامه به اهالی قرنتس نوشته ما را به این فکر می اندازد که نه فقط آنچه را ایمان دارد اعلام می نماید بلکه مثل این است که عبارات معینی را که بیان قانون ایمان است عیناً تکرار می کند و این عبارات، اثر بانیان بزرگ انجیل یعنی رسولان است و این موضوع را خودش به همین نحو گوشزد نموده است: «پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق وعظ می کنیم و به این طور ایمان آوردید» (۱۱:۱۵).

درست معلوم نیست عبارات قانون ایمان در چه تاریخی تنظیم شده و چگونه به صورت محک ایمان واقعی درآمده است ولی آن چه شایان توجه است و از متن نوشته های پولس درمی یابیم این است که در اولین سال های کلیسا اصول ایمان به صورت فرمولی با عبارات دقیق و فشرده وجود داشته است.

در ماورای وقایع

وقتی قانون ایمان را که پولس ذکر کرده بخوانیم چهار کلمه توجه ما را به خود جلب می کند: او مرده، دفن گردیده، دوباره زنده شده، و بر دیگران ظاهر گردیده است. این چهار فعل نمایانگر چهار واقعه است، از یک طرف مردن و دفن شدن و از طرف دیگر دوباره زنده شدن و ظاهر گردیدن. کاملاً روشن است که توالی این وقایع یکی پس از دیگری اصلی و اساسی است.

ولی در بیان قانون ایمان فقط به همین شمارش ساده وقایع اکتفا نشده بلکه سه عبارت دیگر نیز وجود دارد که نشان می دهد نظر کلیسا درباره این وقایع چیست و آن سه عبارت این ها هستند: به خاطر گناهان ما، برابر نوشته های مقدس، و روز سوم.

«به خاطر گناهان ما»

در اولین نامه به اهالی تسالونیکی (۱:۹-۱۰) پولس می گوید عیسی دوباره زنده شده تا ما را از خشمی که فرامی رسد دور دارد. سخنان پطرس که در شرح وقایع پنطیکاست ذکر شده این عبارت تشویق آمیز را در بر دارد: «توبه کنید و هریک از شما برای آمرزش گناهان تعمید یابد» (اع ۲:۳۸). بالأخره عباراتی که در اولین نامه به اهالی قرنتس درج شده از این هم مهم تر و قطعی تر است. در آن جا نه فقط گفته شده که مرگ و دوباره زنده شدن عیسی با گناهان مردم ارتباط دارد بلکه مرگ و دوباره زنده شدن عیسی به علت و به خاطر گناهان مردم است و به این ترتیب یکی از نظریات مهم علم الهی اعلام شده است.

«مطابق نوشته های کتب مقدسه»

این عبارت دو بار در قانون ایمان به کاررفته: بدواً در مورد مرگ، سپس درباره دوباره زنده شدن و در حقیقت این که جریان مرگ و دوباره زنده شدن عیسی با مفاد نوشته های

کتب مقدسه تطبیق می نماید برای ایمان کلیسای اولیه اهمیت زیادی در بر داشته (در این مورد به انجیل لوقا ۲۴:۲۵-۲۷و۴۴-۴۷ و هم‌چنین باب های اول اعمال رسولان مراجعه شود) بهر صورت این عبارت نشان می‌دهد که مرگ و دوباره زنده شدن عیسی در تاریخ طولانی ارتباط بین خدا و بشریت ثبت گردیده است.

«در روز سوم»

گرچه این عبارت زمان و تاریخ مشخصی را تعیین می نماید ولی موضوع منحصر به این نیست. اصولاً این عبارت که چندین بار به وسیله پیامبران اسرائیل ذکر شده معنائی رمزی و اشاره ای دارد و ما را به روزی که خدا نجات و رستگاری را خواهد داد متوجه می سازد و در بیان اصول ایمان اولیه ذکر عبارت «روز سوم» به این منظور است که اعلام شود دوباره زنده شدن عیسی مهم ترین و اساسی ترین واقعه به شمار می رود.

از قانون ایمان اولیه تا قانون ایمان نیقیه

قانون ایمان که در مراسم نماز روز یکشنبه در کلیسا خوانده می شود در سال ۳۲۵ میلادی به وسیلهٔ انجمن اسقفان که در شهر نیقیه واقع در آناتولی تشکیل شده بود تنظیم گردیده و هرگاه مفاد آن را با قانون ایمان اولیه مقایسه کنیم نکات قابل توجهی به نظر ما می رسد:

در هر دو مورد ترتیب توالی وقایع یعنی: مرگ، به خاک سپردن و دوباره زنده شدن زمینهٔ اصلی به شمار می رود، در میان قانون ایمان که در نیقیه تنظیم شده عبارات توضیحی مثل «چنانکه[در کتب مقدسه] نوشته شده است» و «در روز سوم» عیناً و کلمه به کلمه از قانون ایمان اولیه گرفته شده است. در قانون ایمان اولیه گفته می شد: «به خاطر گناهان ما» و در قانون ایمان نیقیه عبارت مشابهی حفظ شده و حتی آن را در لفافه عبارت دیگری گذاشته است. از یک طرف در مورد آمدن مسیح می گوید: «به خاطر ما انسان ها و به خاطر نجات ما از آسمان فرود آمده» و از طرف دیگر تصریح می کند: «به خاطر ما در زمان پنطیوس پیلاطس بر صلیب کشیده شد».

با این همه، نکته ای در بیان قانون ایمان اولیه وجود داشته که در اعتقاد نامهٔ نیقیه حذف گردیده و حال آن که مطلب سودمندی بوده که عبارت است از: «او بر کیفا و سپس بر دوازده تن ظاهر گردید». پولس که خیلی علاقه داشت این مطلب را تصریح نماید با عبارات زیر توضیح و تشریح نموده به طوری که حتی امروز احساسات ما را برمی انگیزد:

> «... و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده اند. از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان. و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید» (۱ـ قرن ۱۵:۵-۸).

شمارش و نام بردن کسانی که این امتیاز را دریافت کرده بودند که گواه و شاهد این امر باشند

به راستی در دل اثر می‌گذارد. در حقیقت ما با چشمان آنان این وقایع را می بینیم ولی پس از گذشت زمان و موقعی که دیگر نمی توان گفت: «اکثراین گواهان زنده هستند» دیگر در قانون ایمان از آن سخنی به میان نیامده بلکه مستقیماً به موضوع ایمان پرداخته شده یعنی: خداوند عیسی که مردن و دوباره زنده شدن او ما را از گناه بیرون کشیده و به ما زندگی می بخشد.

طفل سقط شده

دراولین نامه به اهالی قرنتس، پولس هنگامی که از ظاهرشدن عیسی بر خودش سخن گفته خود را با کلمه ای توصیف کرده که برابر فارسی ندارد و ما آن را «واپس مانده» (در نامه اول به قرنتیان «طفل سقط شده») ترجمه می کنیم.

کلمه یونانی که پولس به کار برده در علم پزشکی مفهوم دقیق ومعینی دارد و به معنای بچه ای است که متولد شدن او زودتر از زمان طبیعی تولد است. شاید لوقای قدیس که از دوستان پولس و اصلاً پزشک بوده این کلمه را به او یاد داده باشد. به هر صورت ببینیم چرا پولس خود را چنین نامیده است؟ آیا به این دلیل که پذیرفته شدن یا به عبارت دیگر تولد او به عنوان رسول به گونه ای عجیب وغیرعادی انجام گردیده است؟ باید دانست که ایجاد کلیسا از جریان وقایع عید قیام آغاز شده، بنابراین کسی جزو رسولان و بانیان کلیسا به شمار می‌آید که عیسی ناصری را در زندگی آشکار او شناخته باشد، با او به اورشلیم رفته و در غروب روز پنجشنبهٔ مقدس شاهد مصیبت و اندوه شدید و بازداشت او بوده باشد، سپس جریان روز طولانی محکومیت و بالاخره مرگ او را در بیرون دیوارهای شهر دیده باشد. بایستی به همه چیز شک آورده و قدم به قدم همراه با وقایع عید قیام به دوباره زنده شدن او ایمان آورده باشد. در پایان بایستی تحت تأثیر روح القدس قرار گرفته و به راه های مختلف جهان فرستاده شده باشد تا پیام انجیل را ابلاغ نماید بدین گونه زمان ایجاد و تولد کلیسا در روز پنطیکاست پایان پذیرفته است.

اکنون می بینیم در خارج از این زمان و خارج از این مسیرعادی پولس فراخوانده شده و به سوی ملت ها اعزام گردیده است. آیا با این ترتیب او هم جزو رسولان به شمار می‌آید؟ آیا گواه و شاهد دوباره زنده شدن مسیح بوده است؟ بدیهی است بحث در این باره شدید بوده و حتماً کسانی مخالف با عنوان رسول برای او بوده اند ولی پولس به شدت مدّعی این مقام است اما قبول دارد که بر اثر پیش آمد فرخنده ای به این مقام رسیده، درست مثل بچه ای که وقتی منتظر او نیستند، به دنیا می‌آید. به هر صورت معنای تحت اللفظی کلمه ای که پولس به خود نسبت داده «واپس مانده» نیست که توسط ما انتخاب شده ولی مفهوم آن همان کلمهٔ یونانی است که پولس به خود نسبت داده است.

دوباره زنده شدن مردگان
از سوی عیسی می‌آید

در اولین نامه به اهالی قرنتس پولس در پاسخ به سؤالاتی که از او کرده‌اند مسائل مختلفی را یکی پس از دیگری مطرح ساخته است.

از جمله، اشخاص دیرباوری در مورد زنده شدن مردگان سؤال کرده بودند و او در باب پانزدهم نامه‌اش لازم دیده در این باره سخن گوید و شگفت‌زده چنین نوشته است: «... چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست» (۱۵:۱۲).

لازم به یادآوری است که در زمان عیسی در بین یهودیان عقاید مختلف و متضادی وجود داشت. صدوقیان به کلی منکر جاودانی بودن روح و دوباره زنده شدن مردگان بودند و فریسیان که اکثریت مردم را رهبری می‌کردند معتقد بودند که خدا مردگان را مجدداً زنده خواهد کرد.

مشکل یونانیان

در جامعه یونانی حتی تصور زنده شدن مجدد مردگان بی‌معنی و نا معقول بود و می‌دانیم که در شهر آتن وقتی مردم به سخنرانی پولس گوش می‌دادند همین که سخن از زنده شدن دوبارهٔ مردگان به میان آورده شد ناگهان سخن او را قطع کردند (اع ۱۷:۳۲).

اصلاً روحیه و طرز تفکر یونانیان طوری بود که امکان زنده شدن مجدد را رد می‌کرد. نه به این سبب که از نظر علمی غیرممکن است بلکه برای آنان معنی و مفهومی نداشت. یک فرد یونانی در منتهای آرزو و آمال مذهبی خود تصور می‌کرد برای دسترسی به دنیای روحانی باید از هر چیزی که جنبه مادی دارد (مثل جسم) فارغ و آزاد شود. اکنون یونانیانی که مسیحی شده بودند کم وبیش به این امید و توهم پای بند و وفادار بودند. به مسیح و دوباره زنده شدن او ایمان آورده بودند ولی قبول نمی‌کردند کسانی که به وسیله عیسی نجات یافته‌اند دوباره زنده خواهند شد.

پاسخ پولس

پولس به این سؤال پاسخی قطعی داده و آن را به خوبی توضیح داده و تشریح نموده است: این مسئله برای او (و برای ما) نکته‌ای مهم و اساسی به شمار می‌رود. برای آن که نظریهٔ او را بهتر درک کنیم باید پاسخ او را مرحله به مرحله بررسی کنیم.

۱ ـ (آیه های ۳ الی ۱۱) یادآوری قانون ایمان که می‌گوید: مسیح دوباره زنده شده (در این مورد به مقاله قبلی ـ منابع قانون ایمان مراجعه شود)

۲ ـ (آیه های ۱۲ الی ۱۹) دوباره زنده شدن مردگان امکان دارد.

اگر کسانی بگویند دوباره زنده شدن مردگان سرنوشتی نیست که برای افراد بشر مقرر گردیده می توان چنین نتیجه گرفت که عیسی هم دوباره زنده نشده و بنابراین پایهٔ ایمان مادر هم فرو می ریزد. بالعکس ایمان بر این که عیسی دوباره زنده شده دلیل بر این است که زنده شدن مجدد انسان ها ممکن بوده و حتی خواهیم دید که این امر با منطق کارهای خداوند می خواند.

۳ ـ (آیه های ۲۰ الی ۲۸) دوباره زنده شدن خواست خداوند است.

زیرا زنده شدن دوبارهٔ عیسی تنها واقعه ای از ایام گذشته نیست بلکه این حادثه برای ما و بر روی ما انعکاسی بلافاصله و فوری دارد. «مسیح به خاطر گناهان ما مرده است» (۳:۱۵) و مردن و دوباه زنده شدن او برای ما سرچشمهٔ زندگی و رستگاری است. اگر مسیح دوباره زنده نشده بود ما هنوز در گناه به سر می بردیم (۱۷:۱۵) ولی اکنون چنین نیست زیرا با زنده شدن دوبارهٔ خود به ما زندگی بخشیده و نه فقط یک زندگی روحانی که جسم ما را به فراموشی بسپارد بلکه تمام وجود انسانی ما نجات یافته، جان گرفته و به افتخار نائل گردیده است. بالأخره دوباره زنده شدن مردگان سرانجامی است که خدا با فدیهٔ مسیح برای ما اراده کرده است. «زیرا چنان که به انسان موت آمد به انسان نیز قیامت مردگان شد و چنان که در آدم همه می میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت» (۱۵:۲۱-۲۲).

آهنگ گفته های پولس در هر عبارت رساتر شده و می بینیم چگونه تاریخ مذهبی جهان را به نحو شگفت انگیزی کوتاه و خلاصه کرده است و در این تصویر دوباره زنده شدن عیسی سرچشمهٔ دوباره زنده شدن مردگان است.

۴ ـ (آیه های ۲۹ الی ۳۴) خداوندی که مردگان را دوباره جان می بخشد.

آیهٔ ۲۹ و آیه های بعدی هم چون درنگ و وقفه ای در توضیح و تشریح موضوع است. پولس دو دلیل ارائه کرده و اظهارات مخالفان را برعلیه خودشان به کار برده است. اولاً اشاره به رسمی نموده که برای ما مفهوم نیست (آیه ۲۹) سپس استدلالی کرده که ما را به شگفت وامی دارد: «ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می اندازیم» (۳۰:۱۵)؟ آن گروه از اهالی قرنتس که منکر زنده شدن مجدد هستند ممکن است پاسخ دهند ما قبول می کنیم تحت فشار و شکنجه قرار گرفته و احیاناً شهید شویم زیرا در انتظار زندگی جاودانه هستیم ولی برای این امر چه نیازی به جسم و تن خود داریم؟ باری پولس حتی لحظه ای بر روی این پاسخ احتمالی تأمل نمی کند زیرا زنده شدن مجدد عیسی آن را بیهوده و باطل ساخته و بالعکس زنده شدن دوباره عیسی نشان می دهد پروردگار ما «خدائی است که مردگان را زنده می سازد» و هر کسی این امر را قبول نکند منکر شناخت واقعی خداست. رد زنده شدن مجدد مردگان مانند

آن است که خدای واقعی را نشناخته و برای خود خدائی فراخور خودمان بسازیم. این موضوع پولس را برآشفته چنان که فریاد برآورده و نوشته است: کسانی بین شما هستند که به هیچ وجه چیزی درباره خدا نمی‌دانند. این موضوع را به شما می‌گویم وباید از آن شرمنده باشید (۱۵:۳۴).

۵ ـ (آیه های ۳۵ الی ۵۳) پاسخ به مشکلات اهالی قرنتس

با این همه مخالفت یونانیان چندان بی مأخذ نبوده و فکر می‌کردند چگونه یک جسم فاسد شدنی می‌تواند در زندگانی جاودانی وارد شود؟ هم‌چنین می‌دانیم فرقه صدوقیان که منکر زنده شدن مجدد بودند چگونه با نیرنگ از عیسی سؤال کرده بودند که اگر زنی هفت بار شوهر کرده باشد در زندگی مجدد همسر کدام یک از هفت شوهر خود خواهد بود؟ (مت **۲۲**:۲۳-۳۳) و پاسخ پولس در ادامهٔ پاسخ عیسی چنین است: برای درک کارهای خداوند تصور و فکر آدمی قاصر است، با این همه دو تصویر و یک جمله می‌توانند به ما کمک کنند تا رمز زنده شدن مجدد را دریابیم.

نخستین تصویر کاشته شدن بذر است که محصول آن بهتر از بذری است که کاشته شده با این حال همان حیات در هر دوی آنها جاری است. به همین ترتیب جسمی فاسد شدنی یعنی جسد مرده‌ای را در گور می نهند ولی جسمی که بهنگام زنده شدن مجدد برمی‌خیزد جسمی فساد ناپذیر خواهد بود و بدین سان همان زندگی ادامه می‌یابد و شکوفا می‌شود.

تصویر دوم: کلمات جسم، گوشت و پوست، کالبد و تن کلماتی هستند که برای چیزهای مختلف به کار می بریم و بهتر است انعطاف پذیری و معانی مختلف این کلمات را حفظ کنیم. مسلم است که گوشت و خون ما وارث قلمرو فرمانروائی نمی‌شوند (و در این باره یونانیان حق دارند) ولی خداوند زنده شدن مجدد را آماده می‌سازد و جسم کسانی که مجدداً زنده می‌شوند تابع تنزل و پستی، فساد یا سنگینی دنیای مادی که می‌شناسیم نخواهد بود بلکه «از آسمان خواهد آمد» (۱۵:۴۷).

اکنون در **یک جمله** تغییر زندگی زمینی و فساد پذیر را به زندگی جاودانی و فساد ناپذیر توضیح می دهد: **«ما متبدل خواهیم شد»** (۱۵:۵۱).

این سخن هم در مورد کسانی که نمی‌میرند و هم درباره آنانی که خواهند مرد صادق است: «... همه نخواهیم خوابید لیکن همه متبدل خواهیم شد» (**۱۵**:۵۰ - ۵۱).

۶ ـ (آیه های ۵۴ الی ۵۸) ای موت نیش تو کجاست و ای گور ظفر تو کجا؟

توضیحات پولس با فریادی پیروزمندانه پایان می‌پذیرد. مرگ پیروز نخواهد شد. دوباره زنده شدن عیسی آدمی را رستگار می‌کند و زندگانی آن که از بین مردگان برخاسته به آدمی زندگی جاودانه می بخشد.

●

زیرا که چون بر حسب حکمت خدا
جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید،
خدا بدین رضا داد که به‌وسیلهٔ جهالت موعظه
ایمانداران را نجات بخشد.

چون‌که یهود آیتی می‌خواهند
و یونانیان طالب حکمت هستند.
لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم
که یهود را لغزش و امتها را جهالت است.
لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی
مسیح قوت خدا و حکمت خداست.

زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید
که بسیاری به حسب جسم حکیم نیستند
و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی.
بلکه خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد،
و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد
و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید،
بلکه نیستی‌ها را تا هستی‌ها را باطل گرداند
تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.
لکن از او شما هستید در عیسی مسیح
که از جانب خدا برای شما حکمت شده است
و عدالت قدوسیت و فدا.

(۱ـ قرن ۱: ۲۱–۳۱)

پولس در توفان

چند نامه به اهالی قرنتس نوشته شده؟

با بررسی نامه هائی که به اهالی قرنتس نوشته شده خواننده ای دقیق و موشکاف با دو نکته روبه رو می شود:

پولس به اهالی قرنتس که گرامی می‌داشت بیش از دو نامه نوشته است

۱ـ در اولین نامه به اهالی قرنتس صحبت از نامه ای است که قبلاً فرستاده شده و در آن از روابط با کسانی که رفتار منافی عفت دارند سخن رفته است (۱ـ قرن ۵:۹).

۲ـ در نامهٔ دوم به اهالی قرنتس که در دست داریم پولس دوبار یادآوری کرده برای این که لازم نشود دیداری غم انگیز و دشوار انجام دهد «در ضعف و ترس و لرزش بسیار» و «در میان اشکهای فراوانی که ریخته» (۲:۳ - ۹) نامه ای نوشته و مخاطبانش را اندوهگین ساخته ولی در عین حال این نامه اثرات سودمندی به جای گذاشته است (۷:۸ - ۱۲). باری این نامهٔ سخت و اندوهناک اولین نامه به اهالی قرنتس که در دست ما است نمی باشد زیرا هیچ یک از مختصات نامهٔ مذکور را ندارد و لذا باید فرض کنیم نامه ای در فاصله این دو نامه نوشته شده و بعداً گم شده است.

به این صورت می توان چهار نامه را بر شمرد که به اهالی قرنتس نوشته شده:

الف ـ نامه ای که به آن شمارهٔ صفر می دهیم و در آیهٔ ۱ـ قرنتیان ۵:۹ از آن یاد شده است.

ب ـ نامه شماره ۱ به اهالی قرنتس که امروزه در دست داریم.

ج ـ نامه شماره ۱ مکرر که در ۲ـ قرنتیان ۲:۳-۹ و ۷:۸-۱۱ به آن اشاره شده است.

د ـ و بالأخره دومین نامه به اهالی قرنتس که موجود است.

دومین نامه به اهالی قرنتس فاقد به هم پیوستگی است

در دومین نامه به اهالی قرنتس قطعه ای وجود دارد که همواره مفسران را به تفکر واداشته و آن قطعه آخرین قسمت نامه یعنی باب های ۱۰ الی ۱۳ می باشد.

باید گفت که در ابتدای این نامه آهنگ و لحن نویسنده پر شور و هیجان است: گاهی استهزاء می کند، سرزنش یا نکوهش می نماید و زمانی از خودش سخن گفته و حتی خودستائی می نماید و بالأخره عذرخواهی کرده یا مخاطبان خود را تحریک و تهییج می نماید. خلاصه چهره ای نسبتاً جدید از پولس نشان می دهد.

اما، چهار باب آخر نامه نسبت به سایر مفاد نامه آهنگ و لحن دیگری دارد به طوری که نمی توان تغییر لحن را توجیه نمود زیرا بدون دلیل روشنی از محبت و رقت قلب به درشتی و سختی گرائیده و از نرمی وملایمت به تهدید پرداخته است. هرگاه فرض کنیم که این تغییر به علت درنگ و توقفی است که در هنگام دیکته کردن نامه روی داده باید گفت که این توضیح هرگز چنین تغییر مهمی را توجیه نمی نماید.

مهم تر آن که چگونه ممکن است پولس که اهالی قرنتس را به خاطر پایداری در ایمان تبریک و تهنیت گفته (۲ـ قرن ۱:۲۴) چند صفحه بعد از آنها درخواست نموده همین ایمان را به مورد آزمایش بگذارند (۵:۱۳)؟ چگونه از آنان تشکر نموده به خاطر رفتارشان که موجب تسلای خاطر او بوده (۴:۷، ۱۴:۱۶، ۷:۸) و سپس آنان را به سختی سرزنش نموده زیرا افکار فاسدی داشته و خود را به فساد و تباهی سپرده اند (۱۱:۳-۴، ۲۰-۲۱) و بالأخره آنان را به مجازات های شدید تهدید نموده است (۱۳:۲-۱۰)؟

یك فرضیه

خلاصه وضع بدین صورت است که از یک طرف یک یا دو نامهٔ گمشده وجود داشته که خیلی میل داشتیم دوباره آنها راپیدا کنیم، از سوی دیگر نامه ای در دست است که مطالب آن به هم پیوستگی و ارتباط ندارند و می توان آن را به دو قسمت متمایز تقسیم نمود و از بررسی این دو نکته، فرضیه ای پدیدار می شود که در بدو امر جلب توجه می نماید: آیا یک قسمت از نامهٔ دوم به قرنتیان که دردست داریم یعنی از باب ۱۰ الی ۱۳ قسمتی از نامه اول مکرر نیست که با «اشک ها نوشته» باشد؟ با قبول این فرضیه ممکن است تغییرات آهنگ و لحن نامه که قبلاً تشریح شد به علت الحاق این باب ها به دومین نامه باشد.

بدین سان در نامه دوم به اهالی قرنتس، اگر قسمت های آخر که دست و پاگیر هستند را حذف کنیم، این نامه یکپارچگی و صورت اصلی خود را باز خواهد یافت و بدین وسیله قسمتی از نامهٔ واسطه را نیز باز می یابیم. مسلماً بسیاری از خوانندگان با این راه حل موافقت دارند زیرا راه حل ساده و آسانی است که مزایای زیادی نیز دربر دارد.

ولی کسانی که خُرده بین هستند یادآوری می کنند که باب های ۱۰ الی ۱۳ با تصوری که از نامهٔ «پر از اشک ها» داریم تطبیق نمی نماید.

فرضیه دیگر

کسان دیگری تصور می کنند باب های ۱۰ الی ۱۳ قسمتی از یک نامهٔ جداگانه می باشد که پس از نامه دوم نوشته شده و به این ترتیب تصور و تخیل دانشمندان «نامه پنجمی به اهالی قرنتس» را ایجاد کرده است ولی آیا این تصور زیاده روی و افراط در تخیلات و توهمات نیست؟

راز ریشه و مبنای نامه‌ها

بدیهی است خیلی علاقمند بودیم کلیه نوشته های ادبی پولس قدیس را در دست داشته باشیم و نامه هائی که فعلاً داریم به همان صورت اول و اصلی به دست ما رسیده باشد. متأسفانه چنین آرزوی بزرگی هرگز برآورده نخواهد شد و اکنون تنها دلخوشی ما این است که قسمت های گران بهائی از آثار او به وسیله احادیث و روایات انجیل به دست ما رسیده است.

● ● ●

مجادله‌ها و درگیری‌ها در قرنتس

دومین نامه به اهالی قرنتس مسلماً از پرشورترین نامه های پولس رسول است. بعضی از قطعات این نامه سرشار از شهامت و شجاعت بوده و شایستهٔ آن است که در کلیات ادبی حماسی و رزمی درج گردد. سرتاسر این نامه آکنده از فریادها، درگیری ها، اشک ها، تشویق ها، تهدیدها، ستایش های شخصی و حمله به دشمنان، و هم چنین انباشته از حساسیت و رقت قلب و مهر و محبت عمیق می باشد.

این نامه نشان می‌دهد چه روابطی پولس را به اهالی قرنتس مربوط می ساخته ولی برای این که از خواندن نامه لذت ببریم بهتر آن است که بدانیم در چه شرایط و اوضاع و احوالی نوشته شده است. متأسفانه پی بردن به اوضاع و احوال آن زمان کار ساده و آسانی نیست و ما غیر از متن خود نامه منبع و مدرک دیگری در دست نداریم و پولس هم چندان به خود زحمت نداده که موضوع را کاملاً توضیح دهد بلکه فقط به اشاره سخن گفته زیرا مخاطبان او به وقایع آشنا بوده اند. ولی اگر سعی کنیم از بین سطور مطالب را درک کنیم می بینیم که:

دو سال در قرنتس

اصولاً تأسیس جمعیت مسیحی قرنتس بدون دردسر و برخورد انجام نشده بود. جمعیت یهودیان قرنتس با این گروه جدید که ظاهراً از آن جمعیت منشعب شده بود مخالفت

می‌کردند و پولس که در ابتدا مناسبات خوبی با کنیسه داشت مجبور شد به تدریج از آن فاصله بگیرد. بالأخره تیرگی روابط به حدی بالا گرفت که کمی بیش از یک سال پس از ورود به قرنتس یهودیان او را به دادگاه حکمران رومی کشیدند ولی حاکم رومی در این مبارزه و اختلاف مذهبی دخالت ننمود. به دنبال این واقعه منازعه و دعوائی بین طرفین در گرفت و طی آن رئیس کنیسه را کتک زدند (اع ۱۸:۱-۱۸). پولس مدت دوسال، از سال ۵۰ تا ۵۲ میلادی، در قرنتس ماند و در زمانی که آن‌جا را ترک می‌کرد جمعیت مسیحیان افزایش بسیار یافته بود. در این جمعیت اشخاص مختلفی از کلیه طبقات جامعه وجود داشتند ولی با روحیهٔ استدلال‌گر و منطقیِ اهالی قرنتس و اخلال‌گری افراطی آنان، ادارهٔ امور کار آسانی نبود؛ به اضافه اهالی قرنتس را ملیت‌های متنوع تشکیل می‌دادند که به سبک سری و داشتن زندگی پر تجمل شهرت داشتند. و بنابراین جمعیت نوبنیاد مسیحی از گروهی زنده و پرتحرک تشکیل می‌شد و امکان اختلاف و تیرگی روابط بین افراد وجود داشت و معلوم بود که آینده جمعیت پر سروصدا خواهد بود.

سه سال در افسس

پولس پس از ترک قرنتس به کشتی نشست تا به اورشلیم باز گردد. در این مسافرت از افسس و قیصریه گذشته به انطاکیه رسید. و از آن‌جا نیز روانه سفر تازه‌ای شد و به شهر افسس رسید و در آن‌جا سه سال اقامت گزید.

قرنتس و افسس دو بندر بزرگ به شمارمی‌رفتند که روابط تجارتی بسیار داشته و مسلماً اخبار و اشخاص به آسانی بین این دو شهر رفت‌وآمد می‌کردند. بنابراین جای تعجب نیست که پولس در شهر افسس از وقایع قرنتس مطلع بوده و از آن‌چه کلیسای آن جا را دچار اختلال و آشوب می‌کرد آگاه بود.

نامهٔ گمشده

جمعیت قرنتس در حقیقت صحنهٔ مباحثات و مجادلات شده بود و رسول در بدو امر نامه‌ای به آنها نوشته که امروز گم شده است. در آن نامه پولس از روابط لازم و دشوار بین مسیحیان و جامعه بت‌پرست و خدانشناسی که در آن زندگی می‌کنند صحبت کرده و برای این که تصوری از محتوای نامه داشته باشیم کافی است مجدداً آیه های ۲ـ قرن ۱۴:۶-۱:۷ را به دقت بخوانیم. مخاطبان پولس منظور و معنای این نامه را به خوبی درک نکرده بودند و پولس مجبور شده بود افکار و نظریاتش را باردیگر دقیقاً تشریح نماید (۱ـ قرن ۹:۵-۱۳).

جوش و خروش در قرنتس

با گذشت زمان بر مسائل و مشکلات افزوده می شد. گروه های مختلفی تشکیل شد که هر کدام برای این که اعتبار و رونقی به دست آورد خود را به یکی از مقامات کلیسا وابسته می دانست. مثلاً گروه هایی از پولس، پطرس (کیفا)، آپولس و حتی مسیح، نام می بردند که ضامن گروه آنان به شمار می رفت. البته این مجادلات سودی نداشت و این وابستگی و حمایت بیهوده بود با این همه مباحثه و مجادله برای تحصیل نفوذ و اعتبار منحصر به مذاکرات مذهبی و دربارهٔ خداشناسی نبود. گاهی اختلافات بین مسیحیان در دادگاه ها مطرح می گردید (۱ـ قرن ۶:۱-۱۱)، بعضی اوقات در جلسات جمعیت بی نظمی ایجاد می شد و امکان داشت تشکیل جلسات دچار اشکال شود (۱۱:۱۷-۳۴). آزادی که مسیحیت به همراه آورده بود به صورت های مختلفی تعبیر و تفسیر می شد مثلاً در مسائل جنسی بعضی ها معتقد به رعایت کامل اصول اخلاقی بوده و برخی دیگر به نام آزادی طرفدار آسان گیری و بی بند و باری بودند. حتی پایه های مستحکم امید مسیح مورد تعرض قرار گرفته و کسانی منکر زنده شدن دوباره او بودند یا این که نمی خواستند «در حالی که غم و پروای یک دیگر را دارند» به اتفاق جسم مسیح را بنا کنند (۱۲:۲۵).

مراجعه به پولس

در چنین وضعی بود که بعضی از اهالی قرنتس به این فکر افتادند که بهتر است دست به دامن پولس شده و نمایندگانی به همراه نامه نزد او بفرستند (۱ـ قرن ۱۶:۱۷) تا به نام جمعیت نامه را تسلیم کرده و سؤال های معین و مشخص آنان را مطرح سازند (۷:۱) با وجود این اقدام، بعضی از آنان هنوز منکر مقام و اختیارات پولس بوده و شایع می ساختند که پولس جرأت نخواهد کرد شخصاً به قرنتس بیاید و نظم را برقرار سازد (۴:۱۸).

يك مرد و يك نامه

ولی پولس بدون کوچک ترین تردید دخالت کرده و تیموتائوس، یکی از وفادارترین همراهان خود، را فرستاد تا از راه مقدونیه به قرنتس برود (۱ـ قرن ۴:۱۷، ۱۶:۱۰؛ اع ۱۹:۲۲). ضمناً نامه ای نیز توسط وی فرستاد و در آن به تک تک موضوع های مورد مشاجره، علل اختلافات و سؤالاتی که مطرح کرده بودند پاسخ داد. این نامه جزو نوشته های عهدجدید و به نام «اولین نامه به اهالی قرنتس» معروف است در صورتی که شاید دومین نامهٔ رسول به آن جمعیت باشد.

یك ملاقات کوتاه مدت

آیا ارسال این نامه واعزام قاصدی چون تیموتائوس کافی بود تا نظم و ترتیب در کلیسای قرنتس برقرار گردد؟ ظاهراً این اقدامات سودی نداشته و اگر هم نظمی برقرار شده بود مدت آن کوتاه بوده و اختلافات به مانند آتشی در زیر خاکستر هم‌چنان باقی مانده بود و چنین می نمود که این اختلافات در وجود شخص پولس متمرکز می باشد. به او حمله می کردند و طرفدارانش نمی توانستند از او دفاع نمایند. اکنون اگر مدتی را که برای ارتباط و مکاتبات در آن ایام لازم بود در نظر بگیریم باید بگوئیم جریان اوضاع به سرعت تغییر می یافت. بنابراین پولس تصمیم گرفت به قرنتس مسافرت کرده و مدتی کوتاه در آن‌جا اقامت نماید و منظور از این سفر احتمالاً رسیدگی به مسائل داخلی جمعیت بوده است.

ادامهٔ مخالفت با پولس

شاید پولس نیروی مخالفان را دست‌کم گرفته بود و شاید هم مدعیان و حریفان او می ترسیدند در حضور وی اظهار وجود کنند. به هر صورت آمدن او تأثیری در اوضاع ندارد و پس از عزیمت پولس توطئه و دسیسه از سر گرفته می شود و اختلافات و تیرگی روابط به‌حدی می رسد که بالأخره به صورت یک رسوائی و مجادله ای آشکار درمی‌آید. در جریان این مجادلات یکی از افراد توهین کرده و به یکی از آنان اهانت وارد شد؛ «ظالم یا مظلوم» (۲ـ قرن ۷: ۱۲)، بلاشک کسی که مورد اهانت قرار گرفته بود نماینده یا فرستاده پولس بوده و این حمله به نحوی بود که کلیه افراد را متأثر ساخته و همگی نتایج آن را احساس کردند.

نامه سرزنش‌آمیز و مأموریت تیطس

در این هنگام پولس نامه شدید اللحنی به اهالی قرنتس نوشت. نامه ای که خودش با تأثر و تألم از آن یاد کرده و گفته است آن را با «اضطراب و دلواپسی و در میان گریه و اشک» نوشته است. بعدها پولس از خود می پرسید آیا فرستادن چنین نامه ای به صلاح بوده و آیا از این کار پشیمان نمی باشد؟ ولی نتایج نیکوئی که از ارسال این نامه به‌دست آمد او را مطمئن ساخت. به هر صورت پولس تیطس را مأمور کرد نامه را برساند و این شخص واسطه و میانجی لایق و مورد اعتمادی بود. قبلاً نیز به‌عنوان نماینده پولس به شهرهای مختلف اعزام شده بود تا با جمعیت‌ها تماس گرفته و برای برادران اورشلیم پول و اعانه جمع کند و این کار را به‌خوبی انجام داده بود. همان‌طوری که انتظار می‌رفت مأموریت تیطس و لحن نامهٔ پولس مؤثر واقع گردید. البته مخالفان به‌کلی خلع سلاح نشده بودند ولی اکثریت جمعیت به طرفداران پولس پیوستند و به طوری که معلوم می شود کسی که توهین کرده بود را شدیداً

مجازات نمودند به اندازه‌ای که به نظر رسول بیش از حد شدید بود زیرا پس از خاتمهٔ اوضاع پولس دربارهٔ گذشت و رحمت و بخشایش، نصیحت و توصیه نموده است (۲ـ قرن ۲:۵-۱۱).

در راه قرنتس

پولس از افسس به سوی مقدونیه رهسپار شد ولی هنوز از نتیجهٔ مأموریت تیطس اطلاعی نداشت. او می‌خواست از مقدونیه به قرنتس و از آن‌جا به اورشلیم برود ولی خیالش راحت نبود و نمی‌خواست مسیحیان قرنتس را در اوقات بحرانی ملاقات نماید. مشتاقانه انتظار می‌کشید مشکلات مرتفع گردد و نمی‌دانست چه امیدی می تواند داشته باشد. و بدین سان روزگاری تاریک و غم‌انگیز می‌گذرانید. بالأخره تیطس به او پیوسته و اخبار خوبی به همراه آورد. پولس مجدداً امیدوار شده و برای این که اوضاعی را که رو به بهبودی است استحکام بخشد «دومین نامه به قرنتیان» را نوشت. به عبارت دیگر پولس قسمت اول نامه یعنی باب‌های اول تا هفتم را نوشته و دستورات مربوط به جمع‌آوری اعانه را به آنها اضافه کرده است (بابهای ۸ و ۹).

* * *

باید دانست که رسول دلبستگی خاصی به جمعیت قرنتس داشته و جزئیات وقایعی که روابط او را با جمعیت مذکور تیره ساخته را نمی‌توان به آسانی تشریح کرد. با این همه بدون این که همه وقایع را بدانیم لازم است محیط بحرانی به وجود آمده را درک نمائیم، اوضاعی که صفحات مهیج این نامه‌ها را تشکیل داده است. در این صورت متوجه می‌شویم چرا خود را از خویشاوندان ارمیای نبی می‌دانست که خدا فراخوانده بود تا ریشه کن ساخته و از بین ببرد و بکارد و بنا کند (ار ۱:۱۰).

نامه‌هایی که به قرنتیان نوشته شد

اگر هنگامی که پولس در افسس به سر می برد بین دو شهر افسس و قرنتس خط تلفنی وجود داشت بدون تردید این خط دائماً اشغال می بود و ما امروز این دو نامه را از او در دست نداشتیم ولی در آن تاریخ روابط مکاتبه‌ای منظمی بین این دو شهر برقرار بود. بیش از دوهزارسال است که کشتیرانان یونانی می‌دانند چگونه در سرتاسر دریای اژه در جهات مختلف دریانوردی کنند. این دریا که وسط خشکی‌های مختلف قرار گرفته از اوائل بهار

محل رفت و آمد کشتی ها، و از نظر ازدحام و رفت و آمد مثل میدان توپخانه در وسط شهر تهران است. از زمانی که نیروی دریائی رم کشتی های دزدان دریائی را از بین برده و مهار کرده بود اهالی سواحل دریای اژه اشتغال دیگری جز اجاره دادن کشتی های خود نداشته و مهارت خود را در دریانوردی در خدمت دیگران می گذاردند، مخصوصاً به مسافرانی که عجله داشتند، و یا مکاتباتی که لازم بود به سرعت رد و بدل شوند.

اولین نامه ای که به اهالی قرنتس نوشته شده تصویری از رفت و آمد مداوم را در این دریا مجسم می نماید. پولس این نامه را موقعی که در افسس اقامت داشت و احتمالاً در ماه مه سال ۵۷ میلادی نوشته (۸:۱۶). در آن موقع آکیلا و پرسکله (که پولس قبلاً پیش آنها کار کرده بود) با او در افسس بودند (۱۹:۱۶). ذیلاً بعضی از وقایعی که در نامه آمده ذکر می کنیم:

۱۱:۱ ـ اهالی قرنتس به نزد پولس آمده و به او اطلاع داده اند کلیسا در حال تفرقه و تقسیم است.

۱۲:۱ ـ آپولوس که قبلاً با پولس در افسس آشنا شده بود (اع ۲۴:۱۸) برای وعظ به قرنتس رفته است (۲۷:۱۸–۲۸) و اکنون بازگشته و میل ندارد دوباره به آن جا بازگردد (۱ـ قرن ۱۲:۱۶).

۱۷:۴ و ۱۰:۱۶ ـ پولس تیموتائوس را به مقدونیه فرستاده (اع ۲۲:۱۹) و بعداً به قرنتس خواهد رفت.

۹:۵ ـ پولس نامه ای نوشته که به دست ما نرسیده است.

۱:۷ ـ پولس به نامه ای از اهالی قرنتس پاسخ داده است.

۵:۱۶ ـ پولس در نظر دارد از راه مقدونیه سریعاً به قرنتس عزیمت نماید.

۸:۱۶ ـ پولس در روز عید پنجاهه از افسس عزیمت کرده است.

۱۵:۱۶–۱۷ ـ استیفان، فَرتوناتوس، و اَخائیکوس که به وسیله پولس تعمید یافته اند از قرنتس به افسس آمده اند.

* * *

مأموریت پولس در کرانه های دریای اژه حدود دو سال طول کشید (۵۰ تا ۵۲ میلادی و سپس از ۵۴ تا ۵۸ میلادی) و حوزه عملیات او به عنوان رسول از سه مرکز اصلی به شرح زیر شروع می شده:

۱ـ مقدونیه (شهرهای فیلیپی و تسالونیکی)

جاهایی که اقامت نموده: در سال ۵۰ میلادی (اع ۱۶–۱۴:۱۷).

در سال ۵۷ میلادی (اع ۲۰:۱، ۲ـ قرن ۲:۱۳، ۷:۵-۶)
در سال ۵۸ میلادی (اع ۲۰:۳)
جاهایی که نمایندگانی فرستاده: تیموتائوس در سال ۵۱ میلادی (۱ـ تسا ۳:۲).
تیموتائوس و ارسطوس در سال ۵۷ میلادی (اع ۱۹:۲۲).
نامه هائی که نوشته: دوبار به اهالی تسالونیکی
یک بار به اهالی فیلیپی
یادآوری ـ دومین نامه به اهالی قرنتس در مقدونیه نوشته شده است.

۲ـ قرنتس (و **منطقه اخائیه**)
در آن‌جا سه بار اقامت گزیده:
ــ دو بار در زمان تأسیس کلیسا از سال ۵۰ تا ۵۲ میلادی (اع ۱۸:۱۱-۱۸)
ــ یک بار طی مسافرت کوتاهی که در حدود سال ۵۶ تا ۵۷ میلادی انجام داده،
ــ در زمستان بین سال های ۵۷ و ۵۸ میلادی (اع ۲۰:۳).
جاهایی که نمایندگانی فرستاده:
تیموتائوس در سال ۵۶ میلادی (۱ـ قرن ۴:۱۷، ۱۶:۱۰)،
تیطس در سال ۵۷ میلادی (۲ـ قرن ۸:۶)
نامه هائی که نوشته: چهار نامه به اهالی قرنتس
یادآوری ـ پولس از قرنتس دو نامه به اهالی تسالونیکی و یک نامه به رومیان نوشته است.

۳ـ افسس (و **والی‌نشین آسیای صغیر**)
در پایان سفرش در سال ۵۲ میلادی در این جا توقف کوتاهی می کند (اع ۱۸:۱۸-۲۱).
سه سال در افسس اقامت می نماید، از ۵۴ تا ۵۷ میلادی (اع ۱۹).
یادآوری ـ از شهر افسس نامه هایی فرستاده است:
ــ به اهالی قرنتس: نامه ای که گم شده است
اولین نامه به اهالی قرنتس
نامه هائی که با «اشک های فراوان» نوشته است
ــ به اهالی فیلیپی
ــ به اهالی غلاطیه

خاری در جسم

در میان نکات مبهم و مرموزی که در عهدجدید وجود دارد یکی هنگامی است که در دومین نامه به اهالی قرنتس پولس مقدس اشاره به «خاری در جسمش» نموده است (۷:۱۲) و معلوم نیست منظور او چه بوده زیرا از مشکلی یاد می کند که خدا به عنوان عطیه ای اضافی به او ارزانی داشته تا خودپرستی و خودخواهی وی را تخفیف دهد و با این که هیچ گونه نشانه ای در دست نیست تا معلوم شود این مشکل چه بوده با این همه مطالب زیادی در این باره نوشته شده و اجباراً فرضیه هائی به هم بافته اند. ذیلاً بعضی از این فرضیه ها را که نسبتاً قابل قبول هستند ذکر می کنیم:

ــ ممکن است پولس دچار نوعی بیماری مزمن بوده و گاهگاهی بحران بیماری آشکار می شده است. پولس در نامه به اهالی غلاطیه (۱۳:۴-۱۵) یادآوری کرده چه شرایطی او را واداشته در آن شهر اقامت نماید یعنی نوعی بیماری که احیاناً تحقیر و تنفر دیگران را برمی انگیخته. بعضی از متخصصان کتاب مقدس تصور کرده اند پولس به یک بیماری چشمی مبتلا بوده زیرا نوشته است اهالی غلاطیه به قدری به او علاقه دارند که حتی حاضرند «چشم های خود را درآورده» به اوتقدیم کنند. ولی ممکن است این عبارت فقط نوعی طرز بیان و اصطلاحی معمولی باشد و ارتباطی با نوع بیماری پولس نداشته باشد. به هر صورت کسانی که نوشته های پولس را تعبیر و تفسیر کرده اند اعم از این که قدیمی یا جدید باشند هر یک نظری ابراز نموده و نوعی بیماری برای او فرض کرده اند: مثلاً سنگ کلیه، درد دندان، سنگینی گوش، نقرس، بواسیر، دردهای روده، روماتیسم، سیاتیک، جذام، صرع و خلاصه آن قدر بیماری های مختلف تصور کرده اند که با آنها می توان یک بیمارستان واقعی و کامل تشکیل داد. البته در فهرست این بیماری ها امراض عصبی و روانی مثل ضعف اعصاب و هیستری و افسردگی روانی و غیره که در جامعه امروزی مورد توجه قرار گرفته منظور نشده است.

ــ باید گفت بین بیماری پولس که در غلاطیه دچار آن شده و آن چه به نام «خاری در جسم» یاد کرده و در نامه به اهالی قرنتس به آن اشاره نموده هیچ گونه ارتباط مسلمی وجود ندارد و شاید بایستی در متن دومین نامه به اهالی قرنتس و بلافاصله پس از آن که در این باره سخن گفته نشانه های بیماری را جستجو کرد. چون پولس از تجربهٔ روحانی خود یاد کرده (۱:۱۲-۶) بعضی تصورکرده اند دچار خلسه و یا فلج موقتی می شده است. از طرف دیگر چون در سرتاسر نامه صحبت از این است که حضور یا سخنرانی او اثر چندانی نخواهد داشت (۱۰:۱۰) ممکن است نقص جسمانی داشته یا در سخن گفتن دچار لکنت زبان بوده و یا

بعضی از حروف را بد تلفظ می‌کرده است. ولی یکی از عبارات اعمال رسولان این فرضیه را غیرممکن می‌سازد زیرا در آن‌جا گفته شده پولس «سخنگوی رسولان» بوده است (اع ۱۴:۱۲).

ـــ بعضی اظهار کرده‌اند پرهیز از اعمال جنسی که به‌خود تحمیل کرده بود برایش دشوار بوده و تمایلات شهوانی موذی او را «آزار می‌داده» و بدین ترتیب «خاری که در تنش خلیده بود» به شکل پیکانی درآمده که جانش را می‌آزرد.

بیچاره پولس! مخالفان همه این معایب و نواقص جسمانی را به او نسبت می‌دهند تا اخلاق تند او را تشدید کرده و مخالفت خود را توجیه نمایند.

به هر صورت اگر هر یک از فرضیاتی که ذکر شده را انتخاب کنیم فایده‌ای ندارد و از آن بیهوده‌تر این که فرضیه‌ای دیگر به آنها بیفزائیم. خود پولس آن را نوعی ندای دائمی خدا می‌دانست تا همواره غرور و تکبر خود را مهار نماید، بالأخره از آن‌جائی که مقدس بودن او روشن و آشکار نبود نقص جسمانی یا بیماری که داشت او را به ما گناهکاران نزدیک‌تر و آشناتر نموده و در نظر ما محبوب‌تر ساخته است.

من، پولس ...

بسیاری از کشیشان و مردان خدا علاقه ندارند سرگذشت و زندگی شخصی خود را بازگو کنند و پولس هم از همین رویه پیروی کرده است. او گرچه گاهگاهی جسته و گریخته اطلاعاتی درباره وضع حاضر خود داده ولی به ندرت از گذشتهٔ خود یاد کرده است. امروزه اطلاعاتی کافی از ۱۵ سال اول مأموریت او در دست داریم یعنی از تاریخی که به مسیح گرویده تا اولین نامه‌ای که به اهالی تسالونیکی نوشته است ولی بیشتر این اطلاعات به وسیلهٔ لوقای قدیس در اعمال رسولان ذکرشده و کمتر در نامه‌های خود پولس آورده شده است. در حقیقت باید موقعیت‌های خاصی برای پولس پیش می‌آمد تا حجب و حیای خود را کنار گذاشته و از خودش سخن به میان آورد.

مثلاً در نامه‌ای که به اهالی غلاطیه نوشته هنگامی که می‌خواهد مخالفت خود را با کسانی که پای‌بند به اجرای قوانین یهود هستند ابراز نماید موقعیتی پیش آمده تا وقایع شورای اورشلیم را یادآوری نموده و نقشی را که درآن‌جا داشته ذکر کند (اع ۱۵:۱-۳۵). هم‌چنین در دومین نامه‌ای که به اهالی قرنتس نوشته مجدداً موقعیتی حاصل شده و در باب‌های آخر نامه تکه‌هائی از شرح حال خود را در لابلای مطالب و سطور یادآوری نماید.

بنابراین می‌توان گفت پولس به آسانی تصمیم نداشته شرح حال خود را به ما بازگوید و

مثل این است که به خاطر طرفداران و پیروانش هم نمی توانسته بیش از این بکند. لازم به یادآوری است که در آن ایام امور جمعیت قرنتس کاملاً دچار اخلال شده بود کسانی که صلاحیتی نداشتند انجیل دیگری غیر از آن چه او می گفت وعظ می کردند و با اتکاء به تجربه و سوابق خود نظریات و پیشنهاداتی ارائه می نمودند (۲ـ قرن ۱۰:۱۲و۱۸) حتی بعضی از آنان را یک یا چند تن از اعضای جمعیت اورشلیم به نحو شایسته ای سفارش و توصیه کرده بودند (۲ـ قرن۳:۱) (چه اشخاصی، معلوم نیست).

پولس در برابر این اقدامات نمی توانست بردبار بوده و ساکت بنشیند ولی او نامه ای برای توصیه و سفارش نداشت یا بهتر بگوئیم فقط یک توصیه نامه داشت یعنی اعمال او، اجتماعاتی که بر پا کرده بود، و آن کارهائی که انجام داده و هر آنچه برای توسعه و انتشار انجیل کرده بود و اگر دلیل و برهان دیگری لازم باشد پولس دلایل کافی دارد. او با کمال بی میلی مجبور شده بود شرحی از فضایل خود بگوید. جالب این است که قبل از مبادرت به این کار مدتی تأمل کرده و گوئی دورخیز می کرده. بیش از بیش کلمهٔ «فخر و مباهات» در عبارات نامه ها دیده شده: پنج بار در نامه دوم به قرنتیان **باب دهم** (آیه های ۸، ۱۳، ۱۵، ۱۶ و۱۷) و چهار بار در **باب یازدهم** (آیه های ۱۲، ۱۶، ۱۸ و ۳۰). هم چنین کلمه «جهالت» چندین بار تکرار شده زیراپولس به خوبی متوجه بوده که مباهات و به خود بالیدن کار اشخاص بی فهم است (۱۱:۱، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱ ...).

در باب یازدهم، در آیه ۹ بار دیگر به خود مباهات کرده و همان طور که در اولین نامه به اهالی قرنتس نوشته (۹:۱۵)، هرگز یک شاهی از جمعیت قرنتس قبول نکرده در صورتی که قاعدتاً می توانسته چنین کاری بکند ولی بلافاصله اظهارات خود را در این باره متوقف می سازد. معلوم است که می خواسته جانب احتیاط را رعایت نماید و مرتباً گفته و تکرار کرده است که هرگونه مباهات، لاف زنی و خودستائی بی معنی و بیهوده است.

بالأخره هنگامی که تصمیم گرفته از خودش سخن بگوید اعتراف او به مانند فریادی بلند شده: «آیا آنان یهودی هستند؟ بسیار خوب! من هم یهودی هستم...» (۱۱:۲۱، ۱۲:۱۰) سپس وقایع مهم و برجستهٔ زندگیش از برابر چشمش گذشته و یکایک آنها را بدون نظم و ترتیب برشمرده و گاهگاهی با عبارات عذرخواهی تازه ای کلام خود را قطع نموده است. پولس تعریف کرده: اصلاً از کجا آمده، مسافرت هائی که انجام داده و درطی آنها با چه خطراتی روبه رو شده، برخوردها و مشاجراتی که با مقامات رسمی داشته و چگونه کسانی که به ظاهر ادعای برادری داشته اند به او خیانت کرده اند. یادآوری کرده چگونه با وضعی ناخوشایند دمشق را ترک کرده (۱۱:۳۲-۳۳؛ ر.ک اع ۹:۲۴-۲۵) و چطور به وضع مضحک و مسخره آمیزی از آن جا خارج شده و با این همه این عمل را موجب سرافرازی خود

می‌داند. از تجربه روحانی که چهارده سال قبل داشته یاد کرده و حال آن که کسی از آن اطلاعی نداشته است (۱۲:۲و ۵). و بالأخره درباره آن‌چه دشوارترین آزمایش نامیده سخن گفته و همان «خاری است در جسم» که در مورد آن مطالب بسیاری نوشته شده است (۱۲:۷-۱۰). مجموعه مطالبی که پولس تعریف کرده قطعه زیبائی به شمار می‌رود و به ما مردی رنج کشیده را نشان می‌دهد که به‌آن‌چه خدا برایش انجام داده افتخار می‌کند و در عین حال از این که مطالب شخصی خود را در معرض دید عمومی قرار داده است خجل و شرمسار است.

در سطوری که بعداً در نامه آمده است احساس می‌شود پولس باردیگر آرامش خاطر خود را بازیافته و به تدریج آهنگ و لحن او ملایم‌تر وآرام‌تر شده مثل هنگامی که پس از توفان آرامش پدیدار می‌گردد. کلمات و گفتارش متین و محکم شده و دیداری را تدارک می بیند که لازم است طی آن مسائلی را حل و فصل نماید (۱۲:۱۴، ۱۳:۱) و این زمینه به‌خوبی آماده شده بود. پولس در پایان نامه چنین نتیجه‌گیری کرده است: «از این جهت این را در غیاب می‌نویسیم تا هنگامی که حاضر شوم سختی نکنم به حسب آن قدرتی که خداوند به‌جهت بنا نه برای خرابی به من داده است» (۱۳:۹).

جمع‌آوری اعانه

پولس در حدود سال‌های ۵۶ الی ۵۸ میلادی به منظور کمک به «بینوایان اورشلیم» در کلیساهای غلاطیه، مقدونیه و اخائیه جمع‌آوری اعانه ترتیب داد. او علاقه وافری به این امر نشان داده و در نامه هایش به آن اشاره نموده است:

۱- قرن ۱۶:۱-۴؛
۲- قرن ۸ و ۹؛
روم ۱۵:۲۵-۲۸؛
ر.ک غلا ۲:۱۰.

فرصت تاریخی

بدواً باید گفته شود که جماعت اورشلیم در سال ۴۸ یا ۴۹ میلادی یکی ازمهم‌ترین و برجسته‌ترین دوره‌ها را در تاریخ کلیساهای اولیه رقم می‌زنند زیرا پس از دورانی مباحثه و

اختلاف بالأخره این انجمن پذیرفت که بت پرستان بدون این که ختنه شده یا سایر مقررات دقیق دین یهود را رعایت نمایند و فقط به دلیل این که به مسیح ایمان آورده اند کاملاً و به تمام معنی اعضای قوم خدا به شمار آیند.

از جریان این انجمن دو گزارش در دست داریم که یکی به وسیله لوقا در اعمال رسولان ذکر شده (**۵:۱۵** و آیه های بعدی) و دیگری را پولس طی نامه ای به اهالی غلاطیه نوشته (**۲**) و باید گفت که این دو گزارش کاملاً با یکدیگر تطبیق نمی کنند. هرگاه گزارش پولس را باور کنیم سران و راهنمایان یا به اصطلاح «ارکان» اورشلیم به او چیزی تحمیل نکرده بودند و خواسته بودند: «جز آن که فقرا را یاد بداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم» (غلا **۱۰:۲**).

معنی و مفهوم جمع آوری اعانه

جمع آوری اعانه اقدامی فوق العاده نبوده زیرا اگر گفتار لوقا را در اعمال رسولان بپذیریم در سال ۴۸ میلادی، در هنگام سلطنت کلود، قحطی شدیدی روی داده و در آن تاریخ مسیحیان انطاکیه اعانه جمع کرده بودند تا به کمک بینوایان اورشلیم بشتابند (**۱۱:۲۸-۳۰، ۲۵:۱۲**). باید دانست که اصولاً جمع آوری اعانه اقدامی به منظور تعاون و خیرات و نشانه محسوس همبستگی و یگانگی می باشد و لوقا در اعمال رسولان با شور و حرارت از این همبستگی یاد کرده است. نظر به این که همه مسیحیان برادر هستند بنابراین «یک قلب و یک روح را تشکیل می دهند» و چون متحد و یک دل هستند «آن چه دارند در اختیار همه می گذارند» (**۳۲:۴، ۴۴:۲**).

اعانه ای که پولس جمع آوری آن را تعهد کرده بود همین معنی را دربرداشت ولی با توجه به شرایط و اوضاع و احوال و تصمیمات انجمن اورشلیم و اختلافاتی که بین کلیساهای مختلف وجود داشت این اقدام ابعاد تازه ای گرفته و معنای وسیع تری پیدا می کند. توضیح آن که قبلاً کسانی معتقد بودند برای گرویدن به مسیح بایستی بدواً اصول عقاید یهود را پذیرفت در صورتی که طرفداران پولس و کلیساهائی که او تأسیس کرده بود چنین امری را ضروری نمی دانستند. باری اکنون جمع آوری اعانه وحدت و یگانگی بین این نوع کلیسا را نشان می داد و شناسائی متقابل و همبستگی آنها را تأیید می کرد.

برخی از نویسندگان از خود پرسیده اند آیا منظور پولس این نبوده که جمع آوری اعانه را به صورت مالیات سالیانه که یهودیان برای معبد می پرداختند درآورد ولی این فرضیه پذیرفته نشده زیرا نقاط مشترک و شباهت آنها خیلی کم است. وانگهی پولس توجه کرده بود این اعانه به صورتی در نیاید که نشانه تبعیت جمعیت ها از کلیسای اورشلیم باشد . به نظر او این

اعانه به مانند بدهی به شمار می‌رفت که به عنوان قدرشناسی به کلیسای اورشلیم ادا می‌شود و نشانه‌ای از تبعیت و تابعیت نیست. شاید به همین سبب به استثنای آن‌چه در نامه به اهالی غلاطیه نوشته و از آن یاد کردیم هرگز از تعهد شخصی خود در اورشلیم ذکری به میان نیاورده و جمع‌آوری اعانه را به صورت ابتکار طبیعی و اختیاری جمعیت‌ها قلمداد نموده است.

جمع‌آوری اعانه در قرنتس

به هر صورت لازم بود پولس به تعهدات خود پای بند بوده و ترتیب جمع‌آوری اعانه را بدهد. بدین منظور در اولین نامه به اهالی قرنتس همان دستوراتی را که قبلاً به کلیسای غلاطیه داده بود (۱۶:۱) برای اهالی قرنتس تکرار کرده است. از مفاد این قسمت نامه چنین برمی‌آید که پولس مانعی در راه جمع‌آوری اعانه نمی‌دیده و تصور می‌کرده این اقدام سریعاً و به سهولت انجام خواهد شد اما او اشتباه می‌کرد.

زیرا اهالی قرنتس «گوششان بدهکار نبود» و دستورات او را نپذیرفتند و شاید این مسئله باعث شد انتقاداتی به عمل آورده و بار دیگر درباره بی نظری و بی غرضی او مشکوک شوند (ر.ک ۲- قرن۸: ۲۰) بدین سبب لازم دید تیطس را به قرنتس اعزام نماید تا ترتیب این کار را بدهد (۸:۶). به اضافه بهتر دانست نامه‌ای به همراه او بفرستد و در آن اهالی قرنتس را به احسان و کرم و بخشندگی و مروت تشویق نماید (**باب ۸**) و چون این نامه نتایجی را که انتظار داشت نیاورد مجبور شد نامهٔ دومی بفرستد (**باب ۹**).

یادآوری ـ چنین به نظر می‌رسد که باب نهم نامه به اهالی قرنتس قبلاً نامه‌ای جداگانه و یا قسمتی از یک نامهٔ جداگانه بوده و هنگامی که نوشته‌های پولس را جمع می‌کرده‌اند آن را بلافاصله پس از موضوع اعانه به دومین نامه به اهالی قرنتس افزوده باشند.

استدلال‌های پولس

دلایلی که پولس در اولین نامه برای جمع‌آوری اعانه آورده است عبارتند از:

۱ ـ کلیسای قرنتس نبایستی در انجام این عمل از کلیساهای مقدونیه کمتر باشد زیرا اهالی مقدونیه به ابتکار خود و با کمال اشتیاق در جمع‌آوری اعانه شرکت کرده‌اند (۸: ۱-۵).

۲ ـ اهالی قرنتس از مواهب بی‌شماری چون دانش و فصاحت و غیره برخوردارند چه بهتر که نشان دهند از موهبت احسان و کرم نیز بی بهره نیستند (۸:۷-۸).

۳ ـ به مانند عیسی «با آن‌که مستغنی بود خود را بینوا و فقیر ساخت» تا ما را ثروتمند کند (۸:۹).

۴ـ اهالی قرنتس اولین کسانی بودند که به جمع‌آوری اعانه تصمیم گرفتند و اکنون که یک سال سپری شده باید تصمیم خود را به موقع اجرا بگذارند (۸:۱۰-۱۲).

۵ـ هدف این نیست که کسی را دچار ناراحتی و تنگدستی نماید بلکه برای این است که تعادل و تساوی برقرار شود (۸:۱۳-۱۵). در دومین نامه‌ای که پولس نوشته همان استدلال‌های قبلی را با لحنی شدیدتر از سر گرفته (۹:۱-۵). و سپس بار دیگر به برادران توصیه نموده جوانمردی و احسان از خود نشان دهند. ضمناً دلیل تازه‌ای ارائه داده و همین دلیل را در نامه به رومیان نیز ذکر کرده است (۱۵:۲۷). دلیل مذکور چنین است: نعمت‌های مادی که به «مقدسان» اورشلیم داده می‌شود باعث خواهد شد آنان سپاس‌گزاری کرده و در حق مردم قرنتس دعا کنند، و بدین ترتیب اهالی قرنتس نیز از این اعانه بهره‌مند خواهند شد (۹:۱۱-۱۴). از مفاد نامه‌ای که پولس قدیس به رومیان نوشته است می‌دانیم که بالأخره در انجام این امر توفیق یافته و اعانه جمع‌آوری شده است (روم ۱۵:۲۵-۲۸) و هنگامی که به بحث دربارهٔ این نامه بپردازیم فرصتی خواهد بود تا بگوئیم این اعانه چگونه به مصرف رسیده است.

آشتی با خدا را بپذیرید

پس اگر کسی در مسیح باشد،
خلقت تازه‌ای است،
چیزهای کهنه درگذشت،
اینك همه چیز تازه شده است.

و همه چیز از خدا
که ما را به‌واسطهٔ عیسی مسیح با خود مصالحه داده
و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.

یعنی این‌که خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد
و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.

پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند.
پس به خاطر مسیح استدعا می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید.
زیرا او را که گناه نشناخت درراه ما گناه ساخت
تا ما در وی عدالت خدا شویم.

(۲ـقرن۵:۱۷–۲۱)

فصل هشتم

ایمان آوردم، پس سخن گفتم

اولین سال‌های پولس طرسوسی

دومین نامه به اهالی قرنتس به‌خوبی نشان می‌دهد که شور و هیجان و شوق و التهابی که محرک پولس می باشد ایمان به عیسی است. چون ایمان آورده رسول و رهبر مذهبی شده و حتی با آرامش خاطر و با شادی به دیدار مرگ رفته و برتری مسیحیت را بر مذهب یهود اعلام کرده است.

* * *

از هنگامی که عهدجدید را مورد بررسی قرار داده‌ایم مشاهده کرده‌ایم پولس قدیس چه اقداماتی کرده و چه مطالبی نوشته است. اکنون ببینیم پولس که بوده؟ و از شخص خودش، مخصوصاً در سال های اول چه گفته است؟

او دو اسم مختلف داشته: در زبان عبری شائول و در زبان لاتین پولس نامیده می شده. لوقا که وقایع زندگی او را نوشته درست به موقع نام اول را کنار گذارده و نام دیگر را به کار برده است (اع ۱۳:۹). اصولاً بسیاری از کسانی که در عهدجدید از آنان نام برده شده نیز دو نام داشتند مثلاً یوحنا که مرقس هم نامیده می شد (اع ۱۲:۱۲و ۲۵). و در زمان گذشته در میان ملت هایی که تحت نفوذ خارجیان بودند مخصوصاً در میان خانواده های ثروتمند و تحصیل کرده داشتن دو نام معمول بوده است.

شهروند رومی ... متولد طرسوس

آری شائول ـ پولس با این که در شهر طرسوس متولد شده بود شهروند رومی به شمار می‌رفت و مثل این که در روم زاده شده باشد از مزایای این عنوان برخوردار بود (اع ۳۷:۱۶، ۲۵:۲۲-۲۹). باید دانست که در آن زمان این عنوان را به آسانی به کسی نمی‌دادند و می توان چنین نتیجه گرفت که شاید پدر یا پدر بزرگ شائول مرد ثروتمند و با نفوذی بوده و به کنسول یا یکی از حکام رومی که در شرق عملیات نظامی انجام می‌داده

خدماتی کرده و احتمالاً در هنگام سختی غذا یا پول فراهم ساخته است. زیرا در ایالت قلیقیه و شهر طرسوس که زادگاه پولس بوده چنین موقعیت‌هائی پیش می‌آمد. ضمناً به طوری که در اعمال رسولان آمده است شهر طرسوس شهری «بی نام و نشان» نبوده (اع ۲۱:۳۹). این شهر در کنارهٔ دریا و در دشتی حاصلخیز قرار داشت که نقطهٔ تقاطع راه های سوریه، ارمنستان و آناتولی مرکزی بود.

به این ترتیب یهودیان طرسوس می توانستند روابط خود را با اورشلیم حفظ کرده و حتی با یهودیان بابل که تعدادشان زیاد بود و خیلی پرجنب و جوش و فعال بودند در ارتباط باشند. بنابراین جای تعجب نیست که پولس سبط خود را که بنیامین بود به‌خوبی می شناخته و همواره خود را عبری و اسرائیلی معرفی کرده است (۲ـ قرن ۱۱:۲۲). پولس همیشه به زبان نیاکان خود سخن گفته (اع ۲۱:۴۰) اما آیا این زبان عبری بوده یا آرامی؟ باید گفت که پولس به هر دو زبان صحبت می کرده ولی در خانواده ای به مانند خانواده پولس زبان آرامی را برای صحبت کردن با شتربانان و زبان عبری را برای سخن گفتن با دانشمندان به کار می بردند و وقتی موضوع معامله و تجارت به میان می‌آمد به زبان یونانی تکلم می کردند. پولس زبان یونانی را به‌خوبی و بدون غلط می نوشته و موفق شده اندیشه ها و مطالب دشوار و بی سابقه ای به این زبان ابراز نماید.

در یك خانواده یهودی

در نزد یهودیان نفوذ و ثروت و زهد و تقوا با هم در ارتباط هستند خانواده پولس نمونه ای از این امر بود. می توانیم شائول کوچک را که در مجاورت کنیسه رشد می یافته تجسم کنیم، کنیسه ای که حتماً پدرش از آن پشتیبانی و حمایت می کرده است. ولی دراین باره که او در چه نوع خانواده ای رشد و تربیت یافته بایستی گفت مسلماً خانواده او بیشتر پای بند قوانین کتاب بی سیراخ بودند تا امید لرزان نویسندگان کتاب های مکاشفه یا باریک بینی های فریسیان، و با این حال خانوادهٔ شادی بودند. بعدها، در سطوری که به شاگردش تیموتائوس نوشته می توان اثرات نفوذ زنانه را حدس زد زیرا عباراتی وجود دارد که تا کسی شخصاً احساس نکرده باشد نمی تواند آنها را به کسی دیگر بگوید (۲ـ تیمو ۱:۱۵). و اما در مورد فرهنگ یونانی (که می توان فرهنگ عامه نامید) پولس دربارهٔ حکمت رواقیون و فلسفهٔ اخلاق اطلاعات زیادی داشت، به اصول اخلاقی که مخالفتی با قوانین یهود نداشتند پای بند بوده و بالأخره نظریاتی دربارهٔ خداوند متعال داشت که معمولاً یک نفر یهودی به سهولت می پذیرفت. از طرفی چون قانوناً اهل شهر روم محسوب می شد حقیقتاً و وجداناً و نه به مقتضای وضعیت به این امر وفادار بود (روم۱۳:۱-۷). خلاصه آموزش و تعلیمات او درباره این نکات و مطالب در همان حدی بوده که معمولاً به جوانان بالغ می‌آموختند و ما امروزه این مطالب را آموزش های دبیرستانی می نامیم.

در محضر غمالائیل

هنگامی که وقت آن فرارسید تا به تحصیلات خود ادامه دهد پولس می‌توانست به جزیره رودس رفته و در آن‌جا فن معانی و بیان و فصاحت را فرا گیرد یا این‌که به آتن رفته و در صنایع ظریفه به تحصیل ادامه دهد بالأخره می‌توانست در اسکندریه هم در علوم فلسفی تحصیلات عالی نموده و هم علوم مذهبی یهود را فرا گیرد ولی پولس ترجیح داد به اورشلیم رفته و در مکتب علمای متعصب یهودی یعنی فریسیان آموزش یابد و به اصطلاح سامی زبان‌ها «یک فرزند فریسی» بارآید. برای این کار به شجاعت و شهامت فراوانی نیاز داشت حتی اگر خانوادهٔ پولس انتظار داشتند روزی به صورت خاخام صلاحیتداری بازگشته و امور کنیسهٔ طرسوس را بر عهده گیرد.

در اورشلیم شائول به بهترین مدرسه یعنی «محضر غمالائیل» رفت. این شخص که نامش در کتاب تلموت یهودیان ذکر شده رهبر مکتب اعتدالی به شمار می‌رفت. مکتبی که در ابتدای قرن به وسیله هیلل اهل بابل تأسیس شده بود. طرفداران این مکتب قوانین یهود را به نحوی منطقی تعبیر و تفسیر کرده و آنها را با نظراغماض و گذشت به موقع اجرا می‌گذاشتند. لازم به یادآوری است که غمالائیل در دادگاه علنی یهود از اولین مسیحیان حمایت کرده و در برابر سایر همکارانش از آنان دفاع می‌کرد (اع ۵:۳۴ - ۳۹).

احتمال دارد که شاگرد جوان غمالائیل فرصت زیادی برای شنیدن و درک سخنان او نداشته زیرا موقعی که از فرقه گمنام و مجهولی به نام شاگردان «شخصی به نام عیسی»، سخن به میان آمد شائول به شدت با آنان به مخالفت برخاسته و در کشتن استیفان اولین شهید مسیحیت شرکت نمود (اع ۷:۵۸ -۸:۱) و چند روز بعد که به سوی دمشق عزیمت می‌کرد دستوری از کاهن بزرگ در دست داشت تا جمعیت مسیحیان آن‌جا را منحل سازد.

مکاشفه‌ای تازه

به هنگام دیگری درباره گرویدن او به مسیح مفصلاً سخن خواهیم گفت و در این‌جا فقط آن‌چه را خودش گفته است تکرار می‌کنیم: «مسیح بر من ظاهر شد ... بر من که کلیسا را تحت فشار و شکنجه می‌گذاشتم» (۱ـ قرن ۱۵:۸ - ۹). «من کسی بودم که کلیسا را تحت فشار و شکنجه می‌گذاشتم ... همه چیز را رها کرده‌ام تا مسیح را به دست آورم ... و او دست مرا محکم گرفت ...» (فی ۳:۶ ... ۱۲). پولس در این مورد مطالب بیشتری به اهالی غلاطیه نوشته است (غلا ۱:۱۵-۲۳) «اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض

خود مرا خواند رضا به این داد، که پسر خود را در من آشکار سازد». و بالأخره نخستین سال هائی را که به مسیحیت گرویده چنین خلاصه کرده است: انزوا و گوشه گیری درعربستان (در آن تاریخ عربستان تا دروازه های دمشق ادامه داشته) ـ سه سال وعظ و خطابه در این شهر ـ عبور از اورشلیم و بازگشت به شهر زادگاه خود.



کتاب اعمال رسولان اطلاعات ما را در این باره تکمیل کرده و متوجه می شویم که در این سال ها دوبار زندگی پولس به خطر افتاده و مجبور شده از دمشق عزیمت کند (اع ۹:۲۳-۲۵) و سپس از اورشلیم فرار کرده (۹:۲۹-۳۰). به این ترتیب پولس معلم بزرگ شهر طرسوس نخواهد شد زیرا مکاشفهٔ تازه ای او را خیره ساخته «او به آسمان سوم برده شده تا سخنان وصف ناپذیری بشنود» (۲ـ قرن ۱۲:۱-۴). به زودی یکی از برادران جدید به سراغ او می آید و حوادثی که لوقا در کتاب اعمال تعریف کرده است آغاز می گردد (اع ۱۱:۲۵ و آنچه بعداً آمده). درجریان این حوادث آنچه رسول انجام داده، دوران های زندانی که تحمل کرده و صدماتی که کشیده است نشان می دهد که بیش از دیگران به عنوان «عامل مسیح» عمل کرده است (۲ـ قرن ۱۲:۲۳)

● ● ●

پولس قدیس، شبان و رهبر

روابط دشواری که پولس با اهالی قرنتس داشته روابطی پر سروصدا و جنجالی بوده و بدین سبب پولس لازم دیده است وضع خود را تشریح نموده و توجیه کند. پولس به این مناسبت مطالبی «گفته» که در غیر این صورت فرصت اظهار آنها را نمی‌داشت. بدین سبب بایستی از روحیهٔ بدگمانی و سوءظن اهالی قرنتس سپاسگزار و شادمان باشیم زیرا بدون روش اعتراض‌آمیزو روحیه انتقادی آنان نمی‌توانستیم بدانیم پولس از نقش خود به‌عنوان «شبان و رهبر مسیحیان» چه تصوری داشته است. هر وقت پولس می‌خواسته در یک کلمه بگوید چه کسی است و می‌خواهد چه کسی باشد اصطلاحی که بی‌اختیار به‌کار برده کلمه «خدمتگزار» است و منظور او از این اصطلاح در عین حال «خادم» خدا و «خادم» اهالی قرنتس می‌باشد.



خادم خدا

پولس قبل از هرچیز خود را «خادم» خدا می‌دانسته. کلمات و اصطلاحات دیگری هم به‌کار برده تا وظیفهٔ خود را تصریح کرده و حتی به نوعی این وظیفه را مهم‌تر و بالاتر نشان

دهد مثلاً اصطلاح «وکیل» در (۱ـ قرن ۴:۱) و «سفیر» در (۲ـ قرن ۵:۲) ولی باید دید این اصطلاحات در نظر او چه معنائی دارند.

۱ـ استفاده از عنوان «خادم» قبل از هر چیز به این منظور است که وابستگی و تبعیت کامل خود را به خدا و مسیح نشان دهد. او می‌گوید که خودش چیزی نیست و چیزی نمی‌خواهد بلکه همه چیز به اراده خداوند است (۲ـ قرن ۱:۱)، خدا او را خوانده (۱ـ قرن ۱:۱)، او را برگزیده است (غلا ۱:۱۵) و پولس به خوبی متوجه است که بر اثر لطف و مرحمت خدا به این مقام رسیده (۲ـ قرن ۴:۱) ولی پا را از این فراتر گذاشته و کلمهٔ خادم را به معنائی که در دنیای یونانی داشته یعنی غلام و «برده» به کار برده است. این معنی و مفهوم در اولین نامه به اهالی قرنتس کاملاً پدیدار می‌شود.

وقتی که پولس اظهار می‌کند انجیل را موعظه می‌نماید زیرا «مجبور است این کار را بدون دریافت پاداش» انجام دهد و این امر برای او «ضرورت دارد» (۹:۱۶-۱۷) ملاحظه می‌شود این معنی را با شدت مخصوصی به کار برده و معتقد بوده در انجام مأموریتی که دریافت کرده و یا مقامی که به او تفویض شده حق انتخاب نداشته و مأموریت الهی را که برعهده داشته از نوع مأموریت پیامبران می‌دانسته: «شیر غرش کرده است کیست که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است کیست که نبوت ننماید». (عا ۳:۸).

۲ـ وی هم‌چنین در نظر داشته بگوید که به عنوان «سفیر» وظیفهٔ «معرفی نمودن» خداوند را داشته به مانند یک «وکیل» وظایف و مأموریتی که به او واگذار شده را انجام داده و عظمت و اهمیت این وظایف را به خوبی می‌داند.

پولس اعتقاد و یقین داشته که به مانند آلت و ابزاری در دست خدا است و این مأموریت ایجاب می‌کند در برابر صاحب و خداوندش خود را به کلی به کنار کشیده و در پی «افتخار شخص خود» نباشد (۲ـ قرن ۴:۵).

۳ـ این اعتقاد، به او نیروی کافی داده تا در خطرناک‌ترین شرایط و دشوارترین اوضاع «به خوبی مقاومت» نموده و این مطلب را در فصل چهارم دومین نامه به اهالی قرنتس ذکر کرده است: با وجود هرگونه اشکال و مخاطره‌ای که پیش آید هیچ عاملی مانع از این نخواهد بود که مسیح زندگی خود را به وسیله ای به نفع و یا برعلیه همگان اعلام ننماید.

خدمتگزار اهالی قرنتس

پولس فقط خدمتگزار و غلام خدا نیست بلکه به همان اندازه خدمتگزار اهالی قرنتس نیز می‌باشد. «ما خود را غلام شما اعلام می‌کنیم» (۲ـ قرن ۴:۵؛ ر.ک ۱ـ قرن ۳:۵). وانگهی باید این نکته را بیفزائیم که پولس خدمتگزار اهالی قرنتس است فقط به این دلیل که نخست

«خدمتگزار» خدا و مسیح می باشد. با این همه برای توصیف روابط پیچیده ای که با اهالی قرنتس داشته کلمهٔ خدمتگزار کافی نیست. گرچه میل دارد در خدمت آنان باشد ولی در عین حال می خواهد «پدر» آنان باشد زیراآنان را به وجود آورده است (۱ـ قرن ۴:۱۴) حتی خود را به «مادری» تشبیه می کند که آنان را زائیده تا «صورت مسیح در آنان بسته شود» (غلا ۴:۱۹) پولس از مقام و اختیارات خود به خوبی آگاه است و سرتاسر دومین نامه به اهالی قرنتس گواه بر این امر می باشد. او برای گفتن این که «از قدرتی که خداوند به من عطا فرموده سرافراز هستم» (۲ـ قرن ۱۰:۸) تردیدی به خود راه نداده ولی بلافاصله تأکید کرده که قدرت و اختیارات خود را برای خدمت و نه برای افتخار خود به کار برده و شادمان است که هیچگاه از این قدرت و اختیارات استفاده نکند: «و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما توانائید» (۲ـ قرن ۱۳:۹). ولی روابط رسول با اهالی قرنتس جنبه های دیگری هم دارد:

۱ـ در هنگام جشن تولد مسیح، جزو سرودهای مذهبی که در کلیساهای غربی می خوانندسرودی هست که در آن عبارت: «وه! چه مبادله شگفت انگیز و زیبائی!» تکرار می شود. در این عبادت منظور از مبادله این است که پسر خدا حالت بشریت را از ما می گیرد و در ازای آن ما در الوهیت او شرکت می کنیم. این جمله آهنگ و لحن سخنان پولس را دارد زیرا برای این که اهالی قرنتس را به گذشت و بخشندگی تشویق کند، بخشش خداوند را یادآوری کرده و گفته است: «خداوند عیسی مسیح با این که دولتمند بود برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید» (۲ـ قرن ۸:۹، ر.ک ۵:۲۱، ۱۳:۱۴). باری پولس با صراحت و بی پروا اطمینان داده است که همان مبادله ای که بین مسیح و پیروانش به وقوع پیوسته بین رسول و اهالی قرنتس انجام می گیرد: «پس موت در ما کار می کند ولی حیات در شما» (۲ـ قرن ۴:۱۲).

۲ـ اسقف نیومن شعاری انتخاب کرده که چنین است: «دل به دل سخن می گوید» و به همان معنی است که در فارسی می گوئیم: «دل به دل راه دارد». این شعار می توانست شعار پولس باشد یا بهتر بگوئیم پولس میل داشت به این گونه با اهالی قرنتس سخن بگوید و نوشته بود: «ما قلب خود را گشوده ایم ... شما هم قلب خود را باز کنید» (۲ـ قرن ۶:۱۱-۱۳، ر.ک ۷:۲). پولس آرزو داشت روابط واقعی بین او و اهالی قرنتس در همه حال برپایهٔ وجدان پاک و اعتماد متقابل باشد.

۳ـ پولس میل داشت «خدمتگزار» اهالی قرنتس باشد ولی خدمتی که انجام می داد از محبت الهام می گرفت و مدام تکرار می کرد که اهالی قرنتس بایستی «از عشق سرشاری که نسبت به آنان دارد» مطمئن بوده و یقین داشته باشند (۲ـ قرن ۷:۳) زیرا او «به اندازه خدا به آنان دلبسته و علاقمند است» (۱۱:۲) و خود را کاملاً فدای آنان خواهد کرد (۲ـ قرن ۱۲:۱۵) و غیره... و در حقیقت همه آنان را در مسیح دوست دارد (۱ـ قرن ۱۶:۲۴).

صفات اکتسابی شبان و رهبر مذهبی

پولس چندین بار صفاتی را که رسول یا رهبر مذهبی باید داشته باشد برشمرده و این صفات طولانی است (در این مورد مخصوصاً به باب ششم دومین نامه به اهالی قرنتس مراجعه شود) ولی چنین به نظر می‌رسد برموارد زیر بیشتر تأکید شده است: اولین فضیلت رسول در برابر خداوند وفاداری (۱ـ قرن ۴:۲۱)، اطاعت واقعی قلبی و روحی است و در برابر مؤمنان قبل از هرچیز بایستی «راستی و راستگوئی» خود را به ثبوت برساند؛ محبت او بایستی تصنعی و ظاهری نبوده (۲ـ قرن ۶:۶) و گفتارش درست و صحیح باشد (نبایستی در گفتار او هم آری و هم نه وجود داشته باشد ۲ـ قرن ۱:۱۷)؛ جز منافع ایمانداران چیزی نخواهد؛ و بالأخره رفتارش بی‌عیب و نقص باشد تا سرمشق گناه برای دیگران نگردد (۲ـ قرن ۶:۳).

* * *

تصویری که پولس از رسول ترسیم کرده است قبل از هرچیز تصویر خود خداوند است ولی آیا این تصویر تمام کسانی نیست که می‌دانند به وسیله خدا فراخوانده شده‌اند تا خدمتگزاران قوم او باشند؟

●

رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب سوم

بازی تصاویر و کلمات

دومین نامه به اهالی قرنتس به هیچ وجه شباهتی به رسالات علوم الهی ندارد بلکه نامه‌ای است که به مناسبت اوضاع واحوال نوشته شده بنابراین شرح مطالب به ترتیب، منظم، و منطقی نبوده و مثل این است که براثر تداعی معانی کلمات و تصاویر نوشته شده است، یعنی هر کلمه نویسنده را به یاد موضوع دیگری انداخته حتی می‌توان گفت از آهنگ و گفتار و تقریباً از بازی کلمات تبعیت شده است و این رویه در نظر ما حیرت‌انگیز است. ضمناً این نامه یکی از مختصات اندیشه پولس را نمایان می‌سازد: بدین معنی که حتی وقتی از وقایع روزانه سخن می‌گوید بی‌اختیار رفتار خود را با ملاحظات دینی و مذهبی توجیه می‌نماید. برای قضاوت در این امر بهتر است قدم به قدم باب سوم نامه را که معنی و مفهوم واقعی عهدجدید و محتوای آن بوده و آن را از عهدعتیق متمایز می‌سازد پیروی نمائیم.

نامه‌هائی که به‌وسیله روح‌القدس نوشته شده (۳:۱-۳)

اشخاصی که پس از عزیمت پولس به قرنتس آمده و به‌خود عنوان رسول می‌دادند در جمعیت قرنتس اختلالاتی ایجاد کرده بودند. البته این اشخاص نامه‌های توصیه و سفارش رسمی در دست داشتند که به امضای بعضی از مقامات اورشلیم رسیده بود و در آن زمان چنین نامه‌های توصیه حتی در کلیسا مرسوم و متداول بود (اع ۱۸:۲۷؛ روم ۱۶:۱؛ کول ۴:۱۰؛ ۳. یو ۹:۱۲). بعضی می‌گفتند که پولس چنین نامه‌هائی در دست ندارد پس مقامی که ادعا می‌کند برچه پایه و مبنائی است؟

پولس در پاسخ به اظهارات مخالفان می‌گفت امتیازات و مقام او بر مبنای نامه‌هائی است که به وسیلهٔ روح‌القدس نوشته شده و گرویدن اهالی قرنتس به مسیحیت عمل روح‌القدس است و این پدیده در زندگی جامعهٔ نوبنیاد بارز و آشکار است. این مسئله به اندازه‌ای روشن است که پولس نیازی ندارد توصیه و سفارش دیگری ارائه نماید زیرا او منشأ و بانی این جمعیت بوده است. آیا همین امر که خدا مأموریت او را به وسیله روح‌القدس تائید کرده کافی نیست؟

عهدجدید ـ مسیحیت: (۳:۴-۶)

این نامه‌هائی که به وسیلهٔ روح‌القدس در قلب مسیحیان نوشته شده در حقیقت پولس را به نوشته‌های ارمیای نبی (۳۱:۳۱) و حزقیال نبی (۳۶:۲۶) ارجاع می‌دهند. در آن‌جا عهدی‌جدید اعلام شده که قوانین یهود مانند زمان موسی دیگر بر روی لوحه‌های سنگی حک نگردیده بلکه در دل آدمی نوشته شده‌اند، سپس رسول این بحث را به کنار گذاشته و مقایسه‌ای بین آئین یهود با مسیحیت به‌عمل آورده و برتری عهدجدید و مسیحیت را بر عهدعتیق و آئین یهود نشان داده است.

نقاب موسی: (۳:۷-۱۵)

مسلماً موسی مرد برجسته و درخشانی بوده و چهره‌اش از افتخار و جلال خدا که در سینا بر او ظاهر شده بود فروزنده و تابناک بود (خروج ۳۴:۲۹ - ۳۵). این فروزندگی به اندازه‌ای بود که موسی به ناچار با نقابی چهرهٔ خود را می‌پوشانید. پولس (با توجه به تفسیر بعضی کاهنان یهود) می‌گوید که موسی این نقاب را بر چهره داشت تا قوم اسرائیل ندانند اثر افتخار و جلال الهی بر چهره پیامبر موقتی بوده است ولی یک فرد مسیحی از این امر باکی ندارد زیرا عمل روح‌القدس در وجود او موقتی و زودگذر نیست و ضرورتی ندارد چهره خود را بپوشاند بلکه همه چیز به روشنائی روز می‌ماند. پولس بار دیگر به این تعبیر و اشاره برگشته و گفته

است نقابی که بر چهرهٔ موسی بوده رمز و نشانهٔ مشکلاتی است که یهودیان دارند تا آنچه را در عهدعتیق درباره ظهور مسیح نوشته شده درک نمایند. قلب آدمی در زیر نقاب پنهان گردیده و یا بهتر بگوئیم قوانین کهن معانی واقعی خود را در پشت نقاب نهفته است. قوانین کهن به مانند بنائی است که نمی‌توان منطق درونی و دلیل ایجاد آن را درک کرد مگر هنگامی که بنای آن پایان پذیرد. برای این که همه چیز روشن شده و نقاب به یک سو برود بایستی به مسیح ایمان آورد. بدین سان عهدجدید به کمال می‌رسد. «خداوند می‌گوید من نیامده‌ام تا شریعت را باطل نمایم بلکه تا آن را به انجام رسانده و کامل سازم».

شریعت و روح‌القدس: (۳:۱۶-۱۸)

به نظر پولس گرویدن به مسیح عطیه‌ای است که به ما داده شده و عمل روح‌القدس می‌باشد و از این‌جا تمایز و اختلاف بین شریعت و روح‌القدس به تدریج ظاهر می‌شود، چند ماه بعد رسول در نامه‌ای که به رومیان نوشته آن را تشریح می‌کند. باید گفت که قانون یهود و روح‌القدس مخالف و برضد یکدیگر نمی‌باشند بلکه اگر قانون یهود به وسیله روح‌القدس جان نگیرد و تأیید نشود بیهوده و خالی از مفهوم خواهد بود. در این‌جا به‌خوبی ملاحظه می‌شود که دو نظام مختلف و متمایز وجود دارد و نظم ثانوی به قدری برتر و بالاتر است که پولس بدون ملاحظه و با عبارات قاطعی مزایای آن را تشریح نموده و نشان داده که چه ثروت هنگفتی در عیسی مسیح به ما عطا شده است.

همگان این کلمات و اصطلاحات مختصر و چکیدهٔ او را می‌دانند که گفته است: «حرف می‌کشد لیکن روح زنده می‌کند» (۳:۶) یا این که: «زیرا خداوند روح است» (۳:۱۷).

تماشای افتخار و جلال خدا: (۴:۳-۶)

اکنون دوباره به اشاره درباره نقاب بازمی‌گردیم. پولس آن را به دو صورت مختلف بیان و تشریح کرده است: اولاً بین چهره پوشیده موسی و چهره فرد مسیحی اختلاف و تفاوت وجود دارد زیرا چهره یک نفر مسیحی آشکارا جلال و افتخار خدا را نشان می‌دهد. ثانیاً اشاره به پوششی می‌کند که بر چهرهٔ عهد عتیق افکنده شده تا به هنگامی که مسیح خود را ابراز و افشا نماید (و در این‌جا ابراز و افشا به معنی پس زدن پرده و افکندن نقاب می‌باشد). پولس سپس این دو تصویر را در یکی خلاصه کرده و نوشته: فرد مسیحی که به وسیله روح‌القدس آزاد شده می‌تواند بدون نقاب و پوشش افتخار و جلال خداوند را که بر چهرهٔ مسیح می‌درخشد نظاره کرده و آن را منعکس سازد (ر.ک ۴:۶). فعل منعکس ساختن که در این‌جا به‌کار رفته اشاره به عمل آئینه دارد. اگر مسیح آئینه پدر است، روح‌القدس ما را آئینه مسیح

ساخته و به همان طوری که عارفان اکثراً با تأکید بر این قسمت از نامهٔ دوم به اهالی قرنتس تأیید کرده اند: فقط روح القدس به ما امکان می دهد تا به حقیقت عیسی مسیح را نظاره کنیم ولی در عین حال این نظاره ما را دگرگون ساخته و روح القدس ما را قادر می سازد تا چهره خداوند را منعکس سازیم.

در نور مسیح

بدین ترتیب پولس از طریق نامه ای که با جوهر نوشته، ما را به سوی آن‌چه روح القدس در دلهایمان نوشته کشانیده و این نوشته که درون دل های ماست در مقابل نوشته ای است که بر روی لوحه های سنگی موسی حک شده بود. هم‌چنین موضوع موسی که درخشندگی چهره خود را در زیر نقابی پنهان می داشت ما را به تشریح عهدعتیق که به وسیله عیسی مسیح انجام شده رسانید و پولس کلیه این مطالب را با مجموعه کلماتی سرشار از نور و تابش و افتخار و درخشندگی به رشته تحریر درآورده است.

پولس در این اندیشه نیست تا جلال و افتخار یابد یا ما را به افتخار نائل گرداند بلکه می خواهد ما به مثال افراد آزاده توانا و سربلند باشیم و ثروت بی نظیر مسیح را به دنیا اعلام کنیم.

رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب چهارم

از مرگ سخن گفتن یا با مرگ به‌سر بردن

صبح روز عید قیام، این فریاد شعف و شادی بلند شده بود: «او دوباره زنده شده است» بنابراین جای شگفتی نیست که در هریک از نوشته های عهد جدید که تاکنون فرصت بررسی آنها را داشته ایم سخن از دوباره زنده شدن مردگان در روز آمدن مسیح است. بدین منظور بهتر است باب چهارم (آیه های ۱۳-۱۸) اولین نامه به اهالی تسالونیکی و فصل دوم دومین نامه به اهالی تسالونیکی و مخصوصاً فصل پانزدهم اولین نامه به اهالی قرنتس را مجدداً بخوانید.

در دومین نامه به اهالی قرنتس (۴:۱۰ - ۵:۱۰) پولس از مرگ و دوباره زنده شدن سخن گفته ولی در این نامه لحن گفتار او به کلی تغییر یافته است. آیا به چه سبب فکر و اندیشهٔ رسول به این زودی دگرگون شده است؟ باید دانست که بین نوشتن این دونامه بیش از

دوسال نگذشته بود ولی این مدت زمان محک و گذراندن آزمایش های دشواری بوده و پولس بیش از حد توانائی از پای درآمده بود به اندازه ای که امید به زنده ماندن نداشت (۲ـ قرن ۸:۱) «لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند» (۲ـ قرن ۹:۱). آیا انگیزه این سخنان بیماری سخت، فشار و شکنجه و یا زندانی شدن بوده است؟

یك اعتراف

علاوه برخطری که زندگی رسول را تهدید می کرد از جانب یکی از کلیساهائی که تأسیس کرده بود حملات شدیدی به او می شد و می توان گفت تغییر نظریات او به سبب این جریانات بوده است. فراموش نشود دونامه ای که به اهالی قرنتس نوشته از دو نوع مختلف می باشند. در نامه اول پولس مطالبی را آموزش داده و به سؤالات مخاطبانش پاسخ گفته است و محتوای نامه در کل جنبه تئوری و نظری دارد در صورتی که در نامه دوم پولس نظریات شخصی خودش را آشکار نموده و مکنونات قلبی خود را باز گفته است (۱۱:۶). در این نامه پولس گاهی از خود دفاع کرده، زمانی حمله نموده و بالأخره گاه با مهر و محبت سخن گفته و یا به هیجان آمده است. گوئی اعتراضی است که طی آن رسول افکار درونی خود را به ما ارائه نموده است. در این شرایط هنگامی که از دوباره زنده شدن سخن به میان آورده کمتر به سرنوشت کسانی که مرده اند توجه داشته بلکه در برابر مرگ خودش که در جلو چشمانش مجسم می شد معتقدات شخصی خود را بیان نموده است.

از مکاشفه تا حکمت

چنین به نظر می رسد که در این قسمت از دومین نامه به اهالی قرنتس، پولس تصویر و اندیشه های مکاشفه را رها کرده و لحن ادبیات حکیمانه را پذیرفته است. کلمهٔ در «جسم» بیشتر در مفهوم یونانی آن به کار رفته تا مفهومی که در زبان سامی دارد. به عنوان مثال «باقی ماندن در جسم» خود به معنی زندگی کردن در این دنیاست و ترک کردن آن به مفهوم «رفتن به نزد خدا» می باشد (۵:۶-۹). بدین سان جسم آدمی به «چادری تشبیه شده است، چنان که در کتاب حکمت هم این تشبیه به کار رفته است (۹:۱۵)، (ر.ک ۲ـ پطر ۱۳:۱). صفت «پسندیده» که در آیه ۹ به کار رفته ممکن است خنوخ پیامبر را به یاد ما بیاورد زیرا در ترجمه یونانی کتاب مقدس، یعنی هفتادتنان، در کتاب پیدایش این صفت دربارهٔ خنوخ

به کار برده شده است (۲۴:۵) و می دانیم که در یکی از قسمت های کتاب حکمت که سخن از زندگی پس از مرگ می باشد چهره خنوخ پیامبر یادآوری شده است (حکمت ۴:۱۰).

با این همه پولس فردی سامی نژاد بوده و زندگی پس از مرگ را به صورت روحی که از بدن به کلی جدا شده باشد تصور نمی کرد و به نظر او اگر مسکن زمینی یعنی جسم خود را ترک گوئیم مسکن جدیدی که فاسد نخواهد شد و در آسمان هاست خواهیم پذیرفت. در این جا پولس جملهٔ معترضهٔ کوتاهی به کار برده که چنین مفهوم می شود: در فاصله کوتاهی وضعیت واسطه و حالت «برهنگی» به وجود می آید (۳:۵). یعنی در زمانی که روح آدمی جامه خود را ترک کرده و هنوزجامه دیگر را برتن نکرده است.

نزد خداوند متوطن شدن

ولی بزرگ ترین تازگی و نوآوری این نامه در جائی است که رسول نوشته میل دارد: «برود و در نزد خداوند متوطن شود» (۸:۵). به نظر او چیزی که اهمیت دارد سرنوشت نهائی بشر نیست که در روز آخر همگی دوبار زنده شوند بلکه مهم تر آن است که مرگ برای هر فرد مسیحی همچون دری است که به سوی سرور و شادمانی گشوده می شود و زندگی در ایمان که به مانند «تبعید و دوری از خداوند» می باشد پایان می پذیرد (۶:۵).

در همین ایام پولس در نامه ای که به اهالی فیلیپی نوشته نظر خود را چنین بیان کرده: «زیرا مرا زیستن مسیح است و مردن نفع، ولیکن اگر زیستن در جسم همان ثمر کار من است پس نمی دانم کدام را اختیار کنم، زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم چون که خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم زیرا این بسیار بهتر است» (فی ۱:۲۱-۲۳).

یک ایماندار در همان لحظهٔ مرگ خداوند را بازمی یابد، با صمیمیتی که به مراتب بالاتر از ایمانی است که به او داشته. مثل این است که انعکاس سخنان لوقا را می شنویم هنگامی که تعریف می کند عیسی برروی صلیب به راهزن نیکویی که در کنارش بود گفته بود: «هرآینه به تو می گویم امروز با من در فردوس خواهی بود» (لو۲۳:۴۳).

کفر و عقاید باطل در قرنتس

پولس مخالفان خود را در قرنتس چنین توصیف کرده است: «رسولان دروغی، متقلبانی که خود را رسولان مسیح جلوه داده اند، دلالان کلام خدا، کسانی که روش های مرموز و ننگینی دارند، دو رویان مزور، از خود راضی هستند و به خود می بالند، دلایل افتخارشان همه ظاهری است! ... ». اگر همهٔ کلماتی که پولس برای توصیف رقبای خود به کار برده ردیف کنیم خواهیم دید درباره آنان از هیچ چیز فروگذار نکرده ولی آیا چه کرده بودند که چنین تندخو شده بود؟

البته می دانیم تفرقه هائی در کلیسای محلی وجود داشته (۱ـ قرن ۱:۱۱-۱۳) بعضی آشکارا رفتاری ناپسند داشتند و در عیاشی افراط می کردند ولی منظور و هدف رسول این مسئله نبود و چنین به نظر می رسد که علت خرابی عمیق تر از این بوده و مستقیماً مفاد انجیل تهدید می شده است یا واضح تر بگوئیم در دومین نامه به اهالی قرنتس به طور روشن اظهار شده که در آن محل کسی بوده که «عیسای دیگری غیر از آن که ما درباره اش وعظ می کنیم ... روح دیگری ... و انجیل دیگری» را موعظه می کرده است (۲ـ قرن ۴:۱۱) و تحت هدایت شخص معینی کفر و مطالب باطل توسعه و انتشار می یافته. اهالی قرنتس نام آن شخص را ذکر کرده و او را حسابی تنبیه کرده بودند (دراین جا کلمات و عباراتی برده شده که نشان می دهد این شخص فرد معینی بوده است) م.ا خیلی میل داشتیم بدانیم این شخص که بوده و پولس بلاشک از نظر رازپوشی نام او را افشاء نکرده است (۲ـ قرن ۲:۵-۷، ۴:۱۱).

اگر بخواهیم نام این شخص را بین کسانی جستجو کنیم که در ابتدای نامه اول ذکر شده و مردم خود را وابسته به آنان می دانستند کار بیهوده ای است (۱:۱۱-۱۳). در آن نامه نام پولس، کیفا، آپولوس و مسیح برده شده که این شخص طبیعتاً پولس نبوده زیرا او برضد خودش مبارزه نمی کرده است. کیفا نیز بیش از پولس به آئین یهود متمایل بوده (ر.ک غلا ۲:۱۱و ۱۴) و معلوم نیست چگونه می توانسته رهبری کفر را نیز برعهده داشته و مورد حمله قرار گرفته باشد و اما آپولوس به نوعی مسیحیت معتقد بوده که مقداری هم از دین یهود و فلسفه یونانی به آن افزوده باشند ولی این شخص در تاریخی که مورد بحث ماست عاقلانه در افسس مانده و حاضر نشده بود به قرنتس برود، شاید به این دلیل که نمی خواست مخالفان پولس به دور او جمع شوند (۱ـ قرن ۱۶:۱۲). و اما ممکن است گروهی از یهودیان به نام طرفداران مسیح که عیسی را مسیح موعود قوم یهود می دانستند بوده باشند، و یا این که نهضتی از طرفداران جنبه روحانیت مسیحیت که با هر سازمان کلیسا مخالف بوده اند. ولی

هیچ یک از این فرضیه ها مسلم نیست و شاید اصلاً کسانی که خود را «وابسته و متعلق به مسیح» می دانستند مجموعه کسانی بوده اند که با هرگونه وابستگی مخالف بوده اند.

به اضافه مسلم نیست در مدتی که این دو نامه به اهالی قرنتس نوشته شده منظور از مخالفان و رقبای پولس همیشه همان اشخاص معین بوده باشند، زیرا این دو یا چند نامه ای که امروز این دو نامه راتشکیل می دهند در مدت چندین ماه تاریخ پرحادثه و آشفته نوشته شده اند و ممکن است در این مدت به سرعت انحرافات متنوعی به وجود آمده و حتی گاهی این انحرافات در جهات مخالف بوده باشند بنابراین مشاهده می شود که تعیین نوع انحراف و عقاید باطلی که به وجود آمده بود چندان آسان نیست.

با این همه نبایستی نومید شد. تقریباً مسلم است کسانی که از جانب کلیسای اورشلیم پشتیبانی می شدند از قرنتس عبور کرده اند (مقایسه شود با توصیه نامه های ۲ـ قرن ۳:۱) این اشخاص با در دست داشتن توصیه نامه هایی برای خود مزیت و برتری قائل می شدند و پولس آنان را با تمسخر «بزرگ ترین رسولان» نامیده است (۲ـ قرن ۱۱:۵، ۱۲:۱۱) اکنون این سؤال مطرح می شود: آیا این اشخاص عقاید باطلی انتشار داده بودند یا فقط از این گونه عقاید پشتیبانی می کردند؟

با توجه به استدلال های پولس می توان استنباط کرد که خطوط اصلی یک تعلیم منسجم و در عین حال متفاوت از تعالیم پولس، به وضوح درشرف تکوین بود. البته این پاسخ فرضیه ای بیش نیست ولی بسیاری از متخصصان کتاب مقدس با این نظر موافقت دارند.

ممکن است عقاید باطلی که در قرنتس پیدا شده بود نوعی انحراف بوده که معمولاً در دوران های حدت و شدت شور مذهبی ظاهر می شود و مردمی تصور می کنند در زندگی به درجه کمال رسیده اند و معتقد می شوند چون به هدف نهائی نائل شده اند بنابراین پایان جهان فرا رسیده است.

شاید مردم قرنتس فکر می کرده اند از نجات و رستگاری که مسیح آورده بهره مند می باشند و از هم اکنون در مرحلهٔ رستاخیز قرار گرفته اند و بعید نیست که معتقد بودند بر اثر تعمید، آن جسم روحانی که تن و جسم نهائی ما خواهد بود را در بر می نمایند. پولس در باب ۱۵ اولین نامه به قرنتیان توضیحات دقیقی درباره زنده شدن دوباره داده که با این منظره تطبیق می نماید، به این معنی که پولس سعی نکرده به کسانی که معتقد به بقای روح بودند دوباره زنده شدن جسم و تن را ثابت نماید بلکه در این باره توضیح داده که دوباره زنده شدن در «آینده» به انتظار ما ست و دوباره زنده شدن مسیح مقدمه آن بوده است.

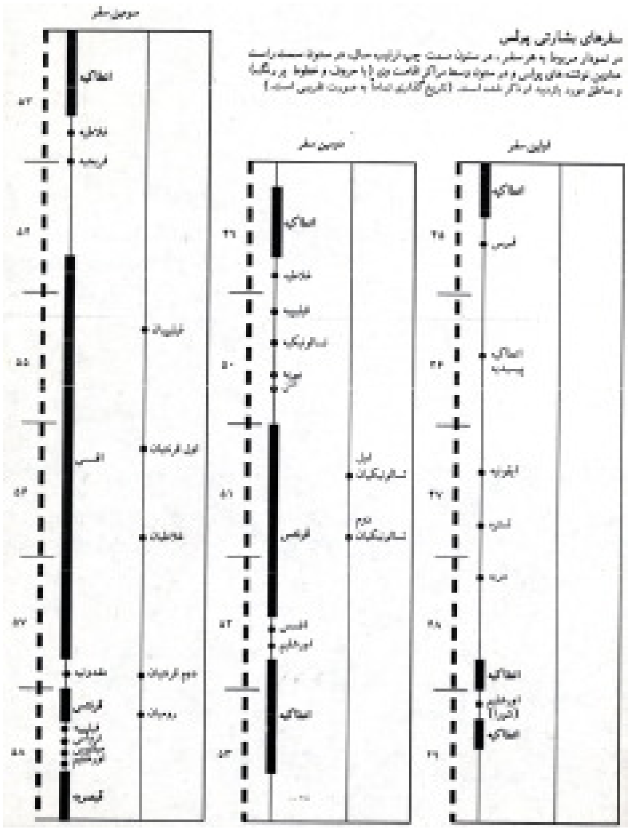
تأکید بیش از حد اهالی قرنتس بر روی تعمید (۱ـ قرن ۱:۱۳-۱۷)، تمایل ایشان به کاهش دادن نقش صلیب در زندگی حاضر (۱:۱۸ ...)، و علاقهٔ آنان به حالت «فرشته» ها

مثل پرهیز از امور جنسی (۵:۷) یا سخن گفتن به زبان های مختلف (۱۴:۱۳) همه با آن‌چه قبلاً گفته شده تطبیق می نماید. به همین نحو تمام آشفتگی ها و تمایل به عیاشی نیز مؤید همین نظریه است، زیرا وقتی آدمی به درجه کمال رسیده دلیلی ندارد تحت نظارت و کنترل باشد وهمه چیز بدون هیچ گونه محدودیتی برای او مجاز خواهد بود.

به هرصورت پولس در نامه ای که به اهالی قرنتس نوشته استدلال هائی کرده و آینده و حال را از یکدیگر جدا و متمایز ساخته است. «وقت تنگ است» (۲۹:۷) حتی با این که خودش فکر می کند پایان جهان به زودی فرا می رسد با اشخاصی که می گویند جهان به پایان رسیده و طوری زندگی می کنند مثل این که به هدف نهائی رسیده اند مخالف است.

بد نیست دونامه ای را که به اهالی قرنتس نوشته مجدداً بخوانیم و این بار موضوع انحرافی را که در مسیحیت ایجاد شده و پولس با آن برخورد نموده و با تمام نیرو مبارزه کرده است در نظر داشته باشیم در این صورت در هر دو نامه نکات مهمی می یابیم.

●


سفرهای بشارتی پولس
اولین سفر
دومین سفر
سومین سفر

« آمین خدا »

پس چون این را خواستم،
آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد
تا آنکه به نزد من بلی، بلی و نی، نی باشد.

لیکن خدا امین است
که سخن ما با شما بلی و نی نیست.

زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما در میان شما به وی موعظه کردیم،
بلی و نی نشد بلکه در او بلی شده است.

زیرا چندان که وعده‌های خداست، همه در او بلی
و از این جهت در او آمین است تا خدا از ما تمجید یابد.

(۲ـ قرن ۱:۱۷–۲۰)

مخفف اسامی کتاب مقدس

Genêse	Genesis	پیدایش	=	پید
Exode	Exodus	خروج	=	خروج
Lévitique	Leviticus	لاویان	=	لاو
Nombres	Numbers	اعداد	=	اعد
Deutéronome	Deuteronomy	تثنیه	=	تث
Josué	Joshua	یوشع	=	یوشع
Juges	Judges	داوران	=	داور
Ruth	Ruth	روت	=	روت
1 Samuel	1 Samuel	۱-سموئیل	=	۱-سمو
2 Samuel	2 Samuel	۲-سموئیل	=	۲-سمو
1 Rois	1 Kings	۱-پادشاهان	=	۱-پاد
2 Rois	2 Kings	۲-پادشاهان	=	۲-پاد
1 Chroniques	1 Chronicles	۱-تواریخ	=	۱-توا
2 Chroniques	2 Chronicles	۲-تواریخ	=	۲-توا
Esdras	Ezra	عزرا	=	عز
Néhémie	Nehemiah	نحمیا	=	نح
Tobie	Tobit	طوبیاس	=	طو
Judith	Judith	یهودیه بنت مراری	=	یهودیه
Esther	Esther	استر	=	استر
1 Maccabées	1 Maccabees	۱-مکابیان	=	۱-مک
2 Maccabées	2 Maccabees	۲-مکابیان	=	۲-مک
Job	Job	ایوب	=	ایوب
Psaumes	Psalms	مزامیر	=	مز
Proverbes	Proverbs	امثال	=	امث
Ecclésiaste	Ecclesiastes	جامعه	=	جا
Cantique des Cantiques	Song of Songs	غزل غزلها	=	غزل
Sagesse	Wisdom	حکمت	=	حک
Ecclésiastique	Ecclesiasticus	بن سیراخ	=	بنسی
Isaie	Isaiah	اشعیا	=	اش
Jérémie	Jeremiah	ارمیا	=	ار
Lamentations	Lamentations	مراثی	=	مرا
Baruch	Baruch	باروخ	=	بار
Ezéchiel	Ezekiel	حزقیال	=	حزق
Daniel	Daniel	دانیال	=	دان
Osée	Hosea	هوشع	=	هو
Joël	Joel	یوئیل	=	یول
Amos	Amos	عاموس	=	عا

Abdias	Obadiah	عوبدیا	=	عو
Jonas	Jonah	یونس	=	یون
Michée	Mikah	میکاه	=	میک
Nahum	Nahum	ناحوم	=	نا
Habacuc	Habakkuk	حبقوق	=	حب
Sophonie	Zephaniah	صفنیا	=	صف
Aggée	Haggai	حجی	=	حجی
Zacharie	Zechariah	زکریا	=	زک
Malachie	Malachi	ملاکی	=	ملا
Matthieu	Matthew	متی	=	مت
Marc	Mark	مرقس	=	مر
Luc	Luke	لوقا	=	لو
Jean	John	یوحنا	=	یو
Actes	Acts	اعمال رسولان	=	اع
Romains	Romans	رومیان	=	روم
1 Corinthiens	1 Corinthians	۱-قرنتیان	=	۱-قرن
2 Corinthiens	2 Corinthians	۲-قرنتیان	=	۲-قرن
Galates	Galatians	غلاطیان	=	غلا
Ephésiens	Ephesians	افسسیان	=	افس
Philippiens	Philippians	فیلیپیان	=	فی
Colossiens	Colossians	کولسیان	=	کول
1 Thessaloniens	1 Thessalonians	۱-تسالونیکیان	=	۱-تسا
2 Thessaloniens	2 Thessalonians	۲-تسالونیکیان	=	۲-تسا
1 Timothée	1 Timothy	۱-تیموتاوس	=	۱-تیمو
2 Timothée	2 Timothy	۲-تیموتاوس	=	۲-تیمو
Tite	Titus	تیطس	=	تیط
Philémon	Philemon	فیلمون	=	فیل
Hébreux	Hebrews	عبرانیان	=	عبر
Jacques	James	یعقوب	=	یع
1 Pierre	1 Peter	۱-پطرس	=	۱-پطر
2 Pierre	2 peter	۲-پطرس	=	۲-پطر
1 Jean	1 John	۱-یوحنا	=	۱-یو
2 Jean	2 John	۲-یوحنا	=	۲-یو
3 Jean	3 John	۳-یوحنا	=	۳-یو
Jude	Jude	یهودا	=	یهو
Apocalypse	Revelation	مکاشفه	=	مکا